و ۶۲

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

فارسی

اسم کتاب مجموعه ج ۱

مصنف مرتضی تقوی گیلانی

مؤلف

خطی بخط مؤلف مختلف الخط والسطر کاغذ مشقی با مرکب مشکی و آبی

چاپی

سال ~~چاپ یا~~ تحریر .... عدد اوراق ۵۸۹

جزء کتب اخبار .... شماره خصوصی ....

شماره عمومی ۱۳۷۲۱ .... شماره قبض .... تسلیم کتابخانه شد

واقف مؤلف .... در تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۶۳

طول ۲۱/۸ .... عرض ۱۷ .... شماره صفحات ....

این مجموعه در بخش و دفتر و شماره ۱۳۷۲۱ ثبت شده است

صحافی
هادی دهقانپور

يا الله

يا ابا صالح المهدي ادركني

يا بقية الله بلطفك ادركني

بسم الله الرحمن الرحيم

يا الله تقبل مني المذنب

يا خفي الالطاف

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا
ان هدانا الله x الحمد لله الذي سبقت رحمته غضبه
وهو يجير ولا يجار عليه وبشر عباده الذين يستمعون
القول ويتبعون احسنه بان الله لا يغفر ان يشرك
به ويغفر ما دون ذالك وهو الغفور الرحيم
والصلوة والسلام على من بعثه رحمة للعباد واذن
له بالشفاعة في يوم التناد الذي كان من شان بعثته
واصطفائه قوله صلى الله عليه وآله بعثت لاتمم مكارم الاخلاق
افضل سفرائه المقربين واعظم انبيائه المنتجبين سيد الكل
وخاتم الرسل محمد بن عبد الله خاتم النبيين صلى الله عليه وآله

وعلى الائمة من عترته وذريته الهادين المهديين
علي امير المؤمنين والحسن والحسين وعلي
ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد
وعلي والحسن والحجة من آل محمد صلواة الله
عليهم اجمعين واللعنة على من جعل الله
لعنته عليهم الى يوم الدين آمين

مخفی نماند بر اینکه این حقیر فقیر عند الله نظر باینکه این اواخر
عمر بعد از چندین سال در جوار مولی حضرت علی بن موسی الرضا
صلواة الله وسلامه علیه عمر خود مرا صرف نمودم نظر باشتغال کسب و تحصیل
معاش جهة عائله استفادهٔ از علم و دانش ننمودم بی بهره بودم
لذا این اخیراً نظر به ضعف مزاج آنروا و گوشه نشینی را اختیار
نمودم بدین جهت خودم را مشغول نمودم از روی کتب اخبار
آل محمد صلواة الله علیهم اجمعین و قرآن مجید چند دفتر و کتاب
نوشته ام امیدوارم از مصدر جلال الوهیت و پیشگاه ائمه اطهار ع
پیاشم که بعین مقدار از این روسیاه قبول نظر باینکه ذخیرهٔ آن نشئه ام
بوده باشد اهل مقتم را اول را حیثم قرار بدهند و خوانندگان طلب مغفرت
جهة این روسیاه بنمایند الاحقر الفانی مرتضی نعوی کلید

اول دفتر بنام نامی اعلیحضرت بقیة الله
فی الارضین اعنی حجة ابن الحسن العسکری صلوات الله
علیه وعلی ابائه الطیبین الطاهرین المعصومین

(گوینده سید حسین واعظی سبزواری)

(یا بقیة الله ادرك الاسلام والمسلمین ادرکنی)

بسم الله الرحمن الرحیم

ای شوخ صحرا گردمن
هم دارو و هم دردمن
اینك من و سودای تو
تا چند پا برپای تو
یك ده بیا سویم گزین
یکدم بیا نزدم نشین
یادم تو و یادم تو
مقصود از دنیایم تو

بنگر باه سرد من
عجّل و جرّد صارماً
خوشنود بر یاسای تو
عجّل و جرّد صارماً
احوال زار من ببین
عجّل و جرّد صارماً
محبوبهٔ یادیم تو
عجّل و جرّد صارماً

دلخونم از دوری تو
وز طول مستوری تو
در تیه و سرگردانیم
وا مانده و حیرانیم
ای جان من جانان من
ای شاه انس و جان من
شد عمر آه از انتظار
ای آخر هشت و چهار
آخر توئی نور خدا
بگرفت نایم از صدا
بین الجمادی و الرجب
در انتظارت روز و شب
ای حجه ثانی عشر
بهر خدا عطف نظر
مسدود شد دانائیم
خواهد دوا ایمائیم

ماندم به مهجوری تو
عجّل و جرّد صارما
هردم بسر گردانیم
عجّل و جرّد صارما
هم روح و هم ریحان من
عجّل و جرّد صارما
در انتظار انتصار
عجّل و جرّد صارما
تا کی بوی از ما جدا
عجّل و جرّد صارما
آید لبم عالی نسب
عجّل و جرّد صارما
تا کی زمانی بی‌خبر
عجّل و جرّد صارما
بنگر که چون سودائیم
عجّل و جرّد صارما

قطب زمان ای غوث حق
شد در سحر فوق شفق
معدوم آداب و سنن
هر مدعی در ما و من
سد شد ره کرب و بلا
ظالم مصون از ابتلاء
تا کی نباشی در امم
برهم زنی جور و ستم
لب بسته ام از گفتگو
ای واعظی بسیار گو

تا کی زنم قرآن ورق
عجّل و جرّد صارما
مصدوم دلها از خزن
عجّل و جرّد صارما
از ظلم و جور اشقیاء
عجّل و جرّد صارما
تا کی نی آید قدم
عجّل و جرّد صارما
دیگر نیارم جستجو
عجّل و جرّد صارما

یا بقیة الله یا حجة ابن الحسن العسکری بحق جدتک الزهرا ادرک الاسلام

[illegible]

بمناسبت میلاد مقدس حضرت حجة ابن الحسن العسکری
(صاحب الزمان صلوات الله علیه)

سالها از غم هجر تو شده ام زار و نزار | عمر بر باد شد و ترسم من آخر کار
که دل از دام نگیرد ز جفا و آزاد | بسکه ماندم بغمش رنج دل از تو دوان شماد
شب وصل همی خواهم و دلبر انکار | کرده و میکند و باز نماید افراد

که تو معشوقی و عاشق من و این پیشه من
غیر هجران نبود حاصل اندیشه من

همچو مجنون ز غمش حاصل ایام بباد | رفته و در رهگذرش مانده ام ایشان ناشاد
همچنین خسته و فرسوده چو من هیچ مباد | شهره شهرم و از بند علایق آزاد
فاش میگویم و فریاد زنم من فریاد | که بود دلبر من پادشه نیک نهاد

دادمشهد و ست بر آن سان که وره قدرشی
جان ناقابل خود هدیه دهم پیشکشی

عکس رخساره اندوست چو در جام فتاد | ساقی از هوش شد و شهره ایام فتاد
دل سرگشته ام اندر طلب جام افتاد | بپرستید پیر خود طفل بدنام افتاد
دلم از عکس رخ دوست بار و هم افتاد | از دل فاش شد و طشتم از بام افتاد

که من از منتظران قدم آن شاهم
زکسم باک نه و ز فرقه هی میباهم

همه عالم بمحمد با خبر از آواز شدند | بحمید نبی جمله هم آواز شدند
دار دوی در دنیا و در دنیا ناز شدند | روز و شب مونس هم گشته و دمساز شدند
جهلها یافتنش جمله بپرواز شدند | از ثری تا بثریا بتکاپو و تاز شدند

بنیش گشتند بدین از آنجا نه
نه مکان نه اثری از خود و از کاشانه

عاقبت هاتف غیبم ندای جان داد | که مخور غصه بوی حق سلب امکان داد
هر چه در جلوه نهان داشت بآن جانان داد | شه لولاک خبر ز آمدنش پنهان داد
خاتم ملک و لا ست چنین انسان داد | قطب اسلام است بود رخ او اکوان داد

تا که در نیمه شعبان خود دوش برسید
کرد روشن همه آفاق و بعالم تابید

طفل ناشسته لب از شیر که توراة بود | با همه مصحف و انجیل و هم آیات طهور
همه دانسته و موسی بر خوانده از طور | او سخنی گفت که عیسی از تکلم مسرور
آدم و نوح و خلیلش بره در آیه نور | از جدو با بگر امیش بشناختی منشور

تا ز نرگس قدم خویش در این خاک نهاد
منقلب گشت جهان و همه اقلیم گشاد

مظهر حضرت داد و هم او صاحب دار | صیت شاهنشهیش کرده بعوالم اظهار
محیی عالم ملک و ملکوت است آن یار | زاده ختم رسل سید کل نیک شعار

اوید منتقم و منتصر از اول کار ظلم بیداد کند پادشه عدل مراد

بخدا او وسیله عالم همه از جلوه اوست

روزی خلق جهان سطوت شاهانه اوست

اوست آن نقطه که در مرکز پرگار وجود گشته هم آدم و عالم به طفیلش موجود

به به از رتبه اعلاش که هر بود و نبود همه در قبضه او آنچه نزول است و صعود

هر چه خواهد بشود و آنچه نخواهد ننمود قول و فعلش همه از حضرت خلاق ودود

آدم آخر و هم نوح و سلیمان و خلیل

یوسف مصری و هم موسی و عیسی دلیل

بشنو این نکته که چون خواست شود پیدا او یوسف او گر دود و دو دانش خریدار شود

عمه اش ماند به انجانه که دانا شود نرگس خفته اش از خواب چو بیدار شود

نور حق جلوه کند لطف خدا یار شود دل ز شوق رخش سایق انوار شود

شد منادی ملک عرش ز خدا جبرائیل

گشت روح القدسش هادی و هم پیک جلیل

شهر سامراء شد یکسره غرق انوار پرده برداشته شد سر خدا یافت قرار

رخ بنمالید در معبود بسائید آنگاه قول توحید خداوند ز لب کرد اظهار

اولین آیه ز قرآن که نمود اظهار (به نزید) بگشوده است لب خویش نگار

که منم یاور قرآن و منم هادی دین

هم منم منتظر و منتصر از کینه و کین

خیز ای منتقم و صحنه عالم بگشای وانچه غیر از حق و دین است همه بزدای

شجر ظلم بیفکن ثمر عدل بنشای ده بیدادگران جمله بشمشیر بپای

چهره خویش عیان آنچه چو خورشید نمای ای تو از مظهر کل آینه و مظهر رای

تو ملک از هشتی و چهاردهی و تو ثانی عشری حجة الله و ید الله و تو نیکو گهری

تا کی ای دست خدا ظلم و ستم پیدا و مر بجهان حکم کند خلق بخسران و ضرر

دیده ایمان شده همچو ره بلها اخگر تا بکی خون جگر دادن خورند بر آل مضر

چند گویند که دین به جفای مجبر ای ولی در غم و مقتول سنان و خنجر

تا بکی خون دل از دیده چو باران ریزد

کی شود منتقم از جانب فادان خیزد

کی شنیده است که طفلی بلب آب روان تشنه لب جان دهد از کینه قوم عدوان

کی شنیده است بخون غوطه خورد چند جوان کی شنیده است حسین بن علی همی جان

در صف کرب و بلا سر ز قفا گشت نهان آه زین غصه و ماتم که خدا خواست چنان

قصه کوته که کنون دود ولائی باشد

واعظی نزد شما از اهل ولا باید باشد

روز میلاد تو ای نور خداوند کریم | باد میمون و مبارک به تو ای خلق عظیم
تامه و مهر بدرگاه تو یارند و مقیم | روزگار تو و یاران تو از لطف عمیم
جمله با مهر و ولای تو بجنات نعیم | دشمنان تو دمادم همه در نار جحیم

جشن مولود شهنشاه مبارک بادا
خاصه از دوا عطای این جامه مبارک بادا

ای شهنشاه تو از حال دلم بی‌خبری | که چه افتاده ام ایشاه بکن نظری
من مسکین ثنا خوان نکنم غیره سری | بدر کس نروم مدح نگویم به دری
دفع هر مشکلم خواهم و دفع خطری | از تو ای حجة حق چون تو به آفاق سری

تقوی شیوه خود خوان عنایات شماست
طالب رحمت جود و کرامات شما

الصلوة والسلام علیک یا بقیة الله
فی الارضین انشد لک بحق اجدادک
الطاهرین و ابائک المنتجبین ادرک
الاسلام والمسلمین و ادرکنی
اشفع لی عند الله تقضی جمیع حوائجی

در مدح و منقبت امام الرئوف الذی هیّج اخوانی یوم الطفوف
اعنی السلطان ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف
(التحیة والثناء ارواحنا فداه)

به پناه خدا روای ناشاد | که کسی جز خدا پناه مباد
تأمن محکم و حصار حصین | مصطفی دان و آله الامجاد
ای خوش آنکسی که در خراسانی | گذرد از ره معرفت افتاد
بیند آنجا سرادق عزت | که خدا در زمین طوس نهاد
بلکه عرش عظیم را بیند | در خراسان فراشته بنیاد
کرسی حق ضریح حضرت اوست | آیة الکرسی اش نهان بنهاد
ملک از جام عشق او سرشار | فلک از ذکر خیر او آباد
سدرة المنتهی است محرابش | پر ز تسبیح و ذکر و اوراد
گر درختان شوند جمله قلم | باز دریا رسد مدد به مداد
همه خلق جن و انس و ملک | بنمایند فضل او تعداد
جمله عاجز شوند از احصاء | گر شمارند تا بیوم معاد

ای شهنشاه کشور هستی | کی برای تو شد جهان آباد
در وعاء مشیت ازلی | تو بدی در اراده روح مراد
در عقول و نفوس طبع تمام | تو بدی روح جملگی اجساد
تو چه قطبی در آسیای وجود | تو چه جانی در این بنای مواد
بجز از حاصل محبت تو | ندرود هیچکس بروز حصاد
دوستان تو را زیاد کم است | دشمنان تو را کم است زیاد
ای شهی کز کمال جود و کرم | نان بانسان دهی و جان بجماد
شد رضایت لقبله پیش قضا | جز رضایت نبود در کف قراد
قدسیان در است آستانه تو | کعبه‌ئی بود قبله گاه مراد
چون گدا بر درت همیشه مقیم | صد چو کیخسرو هزار قباد
بسته دیدگان دهر بگو | که تشابید بسوی درگه داد
بجز از چون تو مادر تقدیر | طفل نیک اختری سعید نزاد
کی تواند که پرورد چون تو | پدران بلند سبع شداد
هرچه در عالم است مبدء فضل | کند از روح پاک استمداد
آخر ایدست دست کوتاهان | ای تو دستگیر روز معاد

مخاطباً بالحجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیهما

یا خاتم الائمة و یا مال الامور | و یا قاضی حقوق تو بهتر ز هر عصور
ای ز دیبال ز شجر طینت رسول | ای از تو اصل و فرع شجر میکند ظهور
موسی کلیم غیبتی با قلیلی از نبرد | باالله حکم تو با قالیم سبعه نود
عیسی باتهام یهود ابا وج شد | این آسمان سبعه و هفت و زمین تو سود
تنها یگانه وارث آبا و امهات | زادم نجاتی و تو حاکم بهر امور
اهل زمان ز طول فراق تو در شکنند | کآیا شه آمده است و یا نیست در ظهور
ای یانعی چو سر سکنن دیجور نیست | حکم است از آنکه تو هستی ز خلق دور
در پشت پرده ای و عیان تجالی نیست | جز از امر کردگار که گوید نما ظهور
الیاس در بحار بامر تو در هر است | خضر است خادمت بزمین سیستی نمود
در مصر جان غریبی خدائی و آمری | در کائنات نقطه مطلق ز تو چه دور
ابرام حکم عالم حق و ابد انتوئی | صاحب لوای شرعی و منفور تست نور
قرآن ز تست دین ز تو باجهاد بیرون | در تیه و جهل و سرکشی افتاده و غرور
و تمتر است آنکه با ذغایتی کنی لطف | یا رحمة العباد متی الصبر فی الامور

ای پادشاه جمله جهان بنده واعظی — در پیچ و تاب مانده نبینیرده عبود
دستم بگیر و زهمه آلام و فلاهان — ازگل رهائیم ده و بردل فزا سرود

(بیان حال — وچگونگی احوال)

خداوندا چو آگاهی ز حالم — گناهم بخش و نیکو کن تو حالم
شود هم و غم یارب کی آخر — مبادا باشم از کرداد خاسر
تو میگو دانیم پرمان شب و روز — گهی حیران نسود آیا میم در سوز
من از نیک و بدم خلق ضعیفم — ز پا افتاده ام زارم نهیفم
نیابم حول و قوت آن تا آن — بجز از در که قیوم سبحان
چو من دیگر بکسی کاری ندارم — میان خلق غم خواری ندارم
مرا مپسند هرگز کل بر کسی — تو ئی مولی کنون فریادمی رسی
اگر تو چاره ٔ دردم نسازی — چه خواهم کرد غیر از سوز و سازی
چو اینگفته ست از مخدوم اعلا — ابو القاسم محمد صلی الله شاه والا
اولو العزم رسل جد کبا دم — که من هم ذره ئی از آن ندارم
که داوی سخن زین قول شیرین — دلیلی مذهب و شاهنشه دینی

امام صادق و علیه السلام بحر حقایق — کنوز علم حق دار و ست صادق
چنین فرموده از قول رسولت — پیام اوست بر خلق بحولت
که چون در و دطه ئی شد مبرهن — فرج از در رسد باالله آنی
خداوندا بتو این راز گویم — بجز درگاه تو درگه نجویم
که من از خویشتن و زجمله مأیوس — شد ستم اینجا افسوس افسوس
خداوندا مرا بر چه گناهی — چنین شرمنده خواهی گاه گاهی
اگر پرسی چرا من زنده هستم — و یا موجود آن آفریده هستم
مرا کی قدرت یا جستو خیز ست — حیات و موت نزد من چه چیز است
تو ئی جان بخش و در هر دم بخلوق — تو ئی از جمله ذات مسبوق
خداوندا مگر مپسند خادم — که من از آدمیت بی کنادم
براین موجود بیهوشم ات و عاقل — تو خود دانی نجاتم از مهایل
خداوندا چو آگاهی ز حالم — بجنبش از لطف هر دو بالم
باسم اعظم الله هو هو — رهان از حیرتم دانیکوی دانکو
خداوندا منم بی یار و یاور — ز پا افتاده در گرداب آذر
از این شدت و زین عسرت رهانم — چه مخلوقم ضعیفم ناتوانم

توئی معطی توئی مانع بهر کار | گرا یا دا به بازو بسته درگاه
توئی گیرنده بخشنده دهنده | تو میرانده تو زنده کننده
توئی دادار مطلق در زمانه | نباشد هیچ غیرت آفرنده
ز اوج عرش تا اعماق اینجا | خداوندی تو از چون و چرا پا
همه ذرات توحید تو گویند | به تنزیه تو اندر گفتگویند
منم در کار دوران حق پرستان | چو طفل خرد سالی در دبستان
هزاران عقده را مقطوع سازم | که الا گویم و دستی بیازم
در این الا است وصل حضرت هو
ببین ای واعظی لب هوست هو هو

(فی تنبیه النفس)

چو شد طی ذکر توحید خداوند | بچندین فصل در این دفتر و بند
سپاس ایزد که مسطور است خامه | دم از حق زد در این پاکیزه نامه
ده مدح و هجا هرگز نه پیمود | بغیر از ذکر حق چیزی نفرمود
شد آنگه تا که خود خود را ستاید | باوج قرب بال و پر گشاید
چرا کز عمر بگذشته است مغبون | وز این غم دل شده لبریز از خون

بیا ایدل ز حال خویش وا پای | چئی دارای چه کبوی چیست آدای
ز عمرت بر چه دادی چیست کارت | کجا پیماید آخر روزگارت
چرا افتاده این طرزی تو در بند | چرا این سان ای بر خود مند
تو بودی طائر سدره مقامی | که عالم زیر پر بودت مدامی
چه شد بشکسته ئی بال و پر خویش | چرا قلب تو آکنده است در ریش
چرا اطوار و احوالت چنین است | بغم روز و شبت دائم قرین است
چه خوش بودی ز عالم می رمیدی | بهر که داشیان برمی پریدی
تمام همت بود آنکه ایدل | باوج عرش فرمائی تو منزل
چه شد آن عزم و آن افکار عالی | چه شد آن گفته و آن کردارها
چرا خود را فکندی اینچنین خوار | چرا در خود نبینی غیرت کار
کجا شد آرزوها و آن اراده | که هر قول از نزدت بود برداده
چه شد و آن عشقها و آن عشقبازی | گهی عاشق تو گه معشوق تنازی
چه شد کز خیل یاران مانده ئی فرد | چه شد آن آتش دل را چه سرد
چرا میلی نداری سوی کاری | مگر با ما سر یاری نداری
گرفتم روز عمر ادبیشیا کم | چرا این سان ملول و چهره در هم

چه دیدی کاینچنین بسته زبانی تو گوئی کز ریاضت گشته فانی
همین خلق و همین دنیا است امروز بسان پار و پیرار است امروز
چه شد آن درس و بحث و قیل و قالت چه شد انفال و حال و ملک و مالت
کنون از چیست گشتی اضعف خلق چنین محوی و خود پیچیده در دلق
همه بهر تو طبع و رام و حاضر چرا از کار وا مانده آخر
چه شد آن سودهای متجر تو چه شد نقدینه‌های مفکر تو

(که اینسان دادی آیا تو هستی
کجائی تو نئی آخر که هستی)

که آگه داشتگاهت بر سرائی که میدادی خبرها از نمائی
الا ای نفس آخر پاسخت کو بیان فرمای عزم راسخت کو
چه شد تصمیم‌های آهنینت چرا بینم چنین سولوانیت
بلی در پاسخ مستنطقاتت بیلجه دبایم از تو طاقت
تو من بینی و من بینم او است تمام این حوادث بالله از او ست
چو او بر کرسی قلبم نشسته مرا او میکشاند باز و بسته
فرا یاد آوردم از شعر نیکو برستدیزم اکنون آب در جوی

تو وصف الحال من می‌یاب از آن خدا را بیش از این وا کش تو جولان
گهی بر طارم اعلا نشانند گهی اینسان بکنجی میکشانند
خودیت را دم و محو و نیستم نیست از او کن مسئلت کاینطور از کیست
که نیکو اعتقادی زین بیانات بجو بسیار در سلک امانات
که در موقف کند رد امانت کند محسوب از اهل دیانت
خداوند نگهدار از حوادث مرا و این گفته‌ها از اشیاء حادث

(صلاح ملک و ملت در حفظ دین و شرع است)

بسمه تعالی

چو آدم جانشینی از خدا یافت بسوی خاکدان چون کرد رو تافت
خداوندش دساتیر منظم بنظم اینجهان دادش مسلم
که موجودات را هر خیل و دسته بسوی حق کشاند فرد و دسته
جهان را جمله آبادان نماید خلایق را ز حق شادان نماید
بآنان راه و رسم زندگانی فرا یاد آورد در هر زمانی
چنان میکرد آدم کارها را چنانکو داشت فرمان خدا را
بر افکند از زمین نسناسها را حذر فرمودشان خناسها را

ز آدم زادگان قابیل نامی   بآدم گشت بی طاغی و یاغی

سر از فرمان و طاعتهاش پیچید   حسد برد از خدای خویش رنجید

سر انجام او بخون گردید مغرور   بشد در دین و دنیا پست و منفور

چو شد هابیل اندر خاک مستور   بآدم گشت دنیا تیره چون گور

نهال زندگانیش هدر شد   ز مرگ و فرقتش خونین جگر شد

غرض زین قصه نبود شرح غصه   و لکن بوده اینسان حال و قصه

به شیث آمد خلافت از خداوند   که حکم جانشینی بر میان بند

ز بعد شیث نوح آمد میاندار   سزاوار خلافت از جهاندار

همو شد آدم ثانی بطوفان   چو کم ماندند مردم ز اهل عیان

بغرق آب عذاب حق فتادند   چو دست از طاعت دین برگشادند

خلاصه این روش تا هشت ز آلاف   بسی بوده است در اکناف و اطراف

نبوتها و لایتهای بسیار   پدید آورده شد از حق دادار

اگر خواهی صحیحا این روایات   بخوان در مصحف قرآن ز آیات

بهر دور و بهر کور و زمانی   ز آدم زادگان یابی نشانی

که چون چون و چرا در کار دادار   نمودندی شدندی عاقبت زار

هزاران جنگهای خانمانسوز   بپا کردند خیلی فتنه اندوز

(مسلم گشته هر کس دیده دارد
بجز تخم بدی هرگز نکارد)

بد آئینان در این گردونه گردون   بنا لایق کاری را بجز خون

اگرچه در لباس آدمیند   ز خلق آدمی زادان بریند

جهان این چنان را حق داور   نکرد ایجاد کآدم آدم آزرد

هر آنکو تخم بد در عمر خود کشت   بنزد خلق و خالق گردد او زشت

شعار مذهب و آئین نیست   یقینا واعظی اهل یقین است

(صلاح ملک و ملت امر دین است
بحق حق که نیکو رای این است)

(در امیدواری بخداوند متعال و تفویض امور باو)

کنون از فضل حق امیدوارم   که به گردد مر این روزگارم

مرا چون نیست دیگر شغل و کاری   همان به کار با حق واگذارم

خداوندا ز حال هستی آگاه   ندارم حال تا دستی بر آرم

تو دانائی کفی بسؤلی و عجزی | که از درگاه تو دور بر نیادم
چنانم کن که خواهی در دو عالم | چو مخلوقم ضعیفم خار و زادم
تو بینائی و هستی شاهد حال | که من با هیچ کس کاری ندادم
تو می‌بندی همه درها برویم | تو بگشائی بهر لیل و نهارم
چو حسنی اختیارم نیست هوشتی | نیاز خیشت با حق واگذارم
بخوانم آیهٔ تفویض هر آن | ز فکر آن وز خدا امتدادم
که گر نبود مرا در دهر یاری | و یا ناید کسی اندر کنارم
یقین دانم ز هر مکر و هر عیب | نگهدارنده باشد کردگارم

(مباش ای غافلی مأیوس دیگر
که من اندر پناه هست جهادم)

تفکروا فی آلاء الله

ز تأثیرات این اجرام و افلاک | و یا زین کارگاه مستوی بال
که در اجراء امر حضرت هو | نیاسایند یکدم از تکاپو
شب و روزند آنان در تلاطم | همین منظومه را نا غیر تراکم
مدار عالم مشهود ز آنان | مرتب بهتر از هر کاخ و بستان

از آن روزی که گشتی پدیدار | بپا امر توئی هستند بیدار
نه خود دارند و نه خفت و نه آداء | همه برجا و جمله زینت آداء
نه هرگز سهو و نه نسیان نه غفلت | بکار جمله معلول و علت
نه شکوائی نه عجزی نه اضطراری | همه شاکر همه مشغول کاری
همه تسبیح گوی ذات سرمد | همه مفتون آن ذات مؤبد
ولی فریاد و صد فریاد ز انسان | عجب اعجوبهٔ خلق است اینسان
تمام کائنات از بهر او شد | که تا موجود این خلق نکو شد
مدام از ضعف در شکوی ز داد است | سراپا احتیاج و فقر و خواست
بچون اجرام باشد ساکت از خواست | مزاحم باشد او از هر کم و کاست
کنون ای واعظی هشدار و مخروش | تو دین خویشتن را هیچ مفروش
که آخر فتح و نصرت متقین راست | بود میعاد حق با متقین راست

نویسنده این عبد مذنب فقیر عبدالله مرتضی تقوی گیلانی
غفرالله له امیدوار از پیشگاه حضرت واهب العطایا
جل جلاله و عم نواله که این ذرهٔ ناچیز را از جملهٔ حدیث‌نویس‌ها
محسوب بدارد مستدعی از خواننده هم آنم که طلب مغفرت جهت این حقیر نمایند

موجودات همه مظاهر یکتائی حضرت هو هستند

غرض زاین گردش گردنده گردون   وزین مهر و مه و وین غلب مشحون
ز ابر و ریزش باران بکهسار   وزین روئیدن گلها و اشجار
از این کرّ و فر دنیای اکنون   دگر زین کبر و دار خلق مغبون
ز امر و نهی و این ما و منی کار   دیگر زین خلق و ترکیب سزاوار
از این مهر و مه و سال و فصولش   وزین گردون که حیران شد عقولش
از این تفریق و جمع جمع تفریق   از این ایمان و کفر و ستر تمزیق
از این موت و حیات و ذلّ و عزّت   وزین فقر و غنا و یسر و عسرت
از این بالائی و پستی بدوران   وزین عجز و پریشانی انسان
چه باشد هان اگر دانی بیان کن   و الا همچو من کشفی عیان کن
به بیهوده نکرده خلقت خلاق   عبث کی آفریده عرش تا خاک
بگویم سرّ خلقت انچنان گفت   که العارف در معنی همی سفت
همه هستند سرگردان چو پرگار   پدید آرنده خود را طلبکار

کتبه عبد الله المذنب مرتضی ابن احمد الجیلانی
غفر الله

(تفکروا فی آلاء الله جل جلاله)

توحید کامل آنکه ثابت شود که خودیتی نماند

تمام ممکنات از ذره صد اوست   سراپای وجودم مظهر اوست
چو ایمانم بذات هوست راسخ   ندارم باک اگر خلقند فاسخ
هویدا یا نهان و آشکارا   بهر چیزیکه بینم اوست مارا
هو الله القوی الغالب الفرد   همو گویند که یا نادکی برد
عجب ایدل که با زاین خامه نیسان   چنین عقدی کشد در سلک ابیات
بلی مقصود هو از آفرینش   بغیر از معرفت کی داشت خواهش
خلقت الانس و الجن از بخوانی   تو سرّ خلقت خود را بدانی
هر آنه دیده از خود گشت فانی   دیگر از خود نمی بیند نشانی
بقا زین خاکدان جاوید باشی   درخت معرفت در دل نشانی
دگر در قول و ذکر و فکر خود است   بیاد اوست راحت یا که درد است
ارادات افکنند تسلیم و خوشنود   بتقدیر مقدر بود و نابود

(جمادات و نباتات و حیوانات دلائل توحیدند)

چو زین آثار علویات و افلاک | مشاهد باشد این دیده خاک
بسفلیات با دقت نظر کن | مرا زین نظره ایجاد خبر کن
نخواهی یافت جزئی اختلافی | همه دارند با هم ایتلافی
جمادات اند ساکن در مکانشان | همه زنده نهانی یا عیانشان
بانسان زندگانی چون نباتات | نمو ذاتی تولید آیات
که تا دارد زندگانیها نمیرند | مکان در نزد ای آدم نگیرند
جدا گر دیدن هر یک ز هر یک | همان مرگ از حیاتش هست بیشک
حیات کوه اگر خواهی بدانی | در او بنگر از هر سالی نشانی
بسا بعد دو ان حال بنگو | نموش بین تو با این دیده سر

(خلاصه هر جمادی اینچنین است
اگر کوه هست یا خاک زمین است)

نباتات اند چو انسان هشیار | مدام اند نمو بطوء پدیدار
غذا از دو ریشه میگیرند نی سر | بیاراینه خود را از سر و بر
بیا توحید را ایشان ساز تکمیل | بهل هر ادعای قول و اقیل
چو انسان کو هی بیدار و خواب است | بانان نیز اینحالت صواب است
تو تا اشجار در خوابند و زنده | تعالی الله دگر داد آفرنده

همانگه سر ز خواب خوش برآرند | که با گل قاصد فصل بهارند
اگر در دی یکی زانان بمیرد | دگر وقت بهاران پی نگیرد
جمادات اینچنانند و نباتات | چنین در دی این سبع سموات

(جمال شاهد مقصود زانان
همه ده ظاهر از اعیان اعیان)

هزاران نوع اشجار و ریاحین | بهر یک طرفه حالی در بساتین
بهر یک بنوطه گل فاش بنگر | که او از حضرت هو است مظهر
ز هر کوچکترین برگ گیاهی | بیابی آیت توحید و ماهی

(بزو انسان تو با ما چه کار داشت
تجلی خدا در هر دیار است)

مسخر کرد بهر تو زمینش | هرانچه کرد ایجاد آنچه هست
بحیوانات و نوع اشرفا او | که انسان از خمسین اشرف او
نظر کن بس ترا آیات توحید | همه دیگر بدید و عقل تمهید
چنین مجموعه کانسان بنام است | تمام عالم اندر وی مدام است
نه پنداری توئی جرم صغیری | نشان باشی تو از ملک کبیری

چه خود تا نشناسی بجوا مرد　　خدا نشناختی دانی هو الفرد
اگر با ذره بین بینی تو ذرات　　چو من واله شوی گر بی تو هم ذات
همانخوشتر که فکر از ثیه دارم　　بسوی نکتهٔ دیگر کشا ثمر
که این وادی بسی با شد خطرناک　　بدان کز خاک بوده آدم پاک
همانخوشتر که گیرم گوشه گیری　　زبان نبدم ز هر دم ضمیری
چو بشکافی دل ذرات یابی　　هو الله العزیز الحی الباقی

آغاز سخن عالم در
بسم الله الرحمن الرحیم
هست کلید در گنج حکیم

فاتحه حرف نگاه سخن　　هست بنام احد ذوالمنن
قادر یکتای منزه ز عیب　　فرد و صمد خالق شهود و غیب
تا بجهان جان عیانیش داد　　فاتحه سبع مثانیش داد
باز نموده است از آن جنان　　فاتحه از علمه من بیان
فاتحهٔ او بجهان فاتح است　　تا ابد شامه با فاتحه است
فاتحهٔ صورت خلق الصور　　کرد عیان گفته ز من شد کی
فاتحه از فاتحه آغاز کرد　　دفتر صنع ابدی باز کرد

حمد بدان خالق آفریدگان　　مالک و دادار خدای جهان
آنکه تن خلعت جانبخش کرد　　قدرت خود را بجهان پخش کرد
جان بتن از امر پدید آورید　　جان و تن اینست که او آفرید
دید چو آراسته مصنوع خود　　کرد یکی نظره و خود را ستود
خلقت انسان چو شد آراسته　　گفت زهی زه که تویی خواسته
از همهٔ خلقت کون و مکان　　قصد و غرض صرف تویی جاودان
نور تو از نیر اعظم به است　　خلقت تو ز همه کیهان به است
بهر تو ای حضرت انسان پاک　　شمس و قمر بوده و تابناک
هرچه بکیهان همه بهر تو هم　　هستی ایجاد بهرت نهم
بر رخ لولاک برافراشتم　　خلقت تو بهر خود انباشتم
بر همه موجود خلافت تو راست　　قائم فی الارض چنانت سزاست

ز همه ذرات بدان انسان پاک　　لب به تنطق ز سخن کرد چاک
کی تو مرا خالق و رب مجید　　وی بتو هست منتهی و مبدا فرید
هیچ نیم هرچه بود خود تویی　　هستی و بودی نه مگر هو تویی
کس نتواند بستاید الجلال　　دم زند از وصف جمال و کمال
اولی اما نه یکم در عدد　　آخری اما نه چنان در صدد

بودی و چیزی نبدی قبل تو — هستی و نبود بجز از جبل تو
ظاهری و باطنی و فوق فوق — وهم فرو مانده ز جذبات شوق
هرچه بخود مینگرم نیستم — خلق ضعیف تو مگر چیستم
پاک و منزه توئی ای ذات حق — دفتر توحید بایقول طی
بست لب آن ذره و خاموش شد — دید عیان دلبر و مدهوش شد

(فی تسلیة النفس)

بهرچه میرسد از کارگاه لن تیکون — دلا بساز و بتقدیر ما مگو چه و چون
اگر دهد گل و یا خار برد باری کن — که آتش و گل هم شود ز خویش دبون
نه دیر پاید ایدل گل و نماند خار — دوام نیست بحادث مشو غمین اکنون
بهرچه مینگری نیست بر دوام و ثبات — اگر که پادشهی یا گدا مخور غم و خون
مسافریم و درین کاروانسرا شب و روز — یکی بعزت شاهی یکی باه و فسون
اگر تو بنده بخواهی دهی بعز و وصل — بغیر طاعت حق ای نیابی ای مجنون
مطیع باش و بجو کام از عبادت حق — بعز خویشتنی و باش از خدا ممنون
چو آنکه دست خدا کارساز و کارگشاست — چنانکه بوده و خواهد بود و اکنون
بحول و قوهٔ او زنده باش و طاعت کن — با تکاء خدا و رهان خود ای مطعون
قدم گذار بصحرا ببین عنایتها — ببر و بحر دوام خدای بیچه و چون

خدای مرد کسی را نمیکند ضایع — چه خلق نیست بخیل و نمیشود مغبون
تو کار خویشتنی بخدا واگذار و دل خوش دار — که رحم اگر نکند مدعی خدا است ضمون

امید آنکه خدا در دو عالم از ره لطف
دهد مراد و مرا واعظی مشو محزون

بمناسبت مجاورت در جوار و تحت قبهٔ منورهٔ حضرت غریب الغرباء حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء هو الذی آمر اولاده و عیاله بالنیاحة علیه قبل وصول القتل الیه اللهم العن قتله واعدائه الی یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

بده ای باد صبا پیامی بکلیم بود عمران — که ز طور زود باد آ بسوی شه خراسان
که اگر بطور سینا ز تجلی فتادی — بنگر جمال حق را تو دراین دیار و سامان
بحرم ره ار بیابی ادبی بگوی والله — نظری ز دیده افکن بروی جمال جانان
که خدا است در تجلی ز ضریح بود موسی — شده روضه نور باران همه روضه شب چراغان

بدو چشم ظاهر خود بنگر چه دستگاهی   که ملائکند در صف بدعای عفو و غفران

چه فضا بهشت آسا همه صحنه جنّت آرا   همه در ستاده برپا پی خدمتش غلامان

سر هر سری در آیند ز ذا بهشت عیشی   چو خیالی نیفتد بود سرا و ست چون

بخدا قسم که دیدم بود هر که در مقامی   کما ینبغی نخواست نبود بمقام و شوکت و شان

هله ای کلیم قوای و بشو گوی ایند در   که ولایتش الهی بتو نیست جلوه ذات

چه اساس و بارگاهی که شهان نهند سر گو   چه صفا و دستگاهی که عقول و ماند حیران

من از این بهشت هرگز قدمی برون نیایم   مگر اینکه حضرت او دهدم نشان سامان

هله باز وقت آن شد که در آسمان چهارم   پی التماس عیسی پی اعتقاد و ایمان

بسوی نشیب آید بهمه طرف بپاید   بدو صد شتاب آید پی تهنیت شتابان

همه جا صلای عام و همه جا بساط لطفش   همه عالمی ببیند همه زانبساط خندان

تو بچند سال دعوت بجز از حواری چند   نشدند یار و یاور و بتو زانهمه یهودان

بنگر قیام مهدی ابطواف پور موسی   همه عالمی بسویش بولایتش بخردان

همه مهر چهر او را بقلوب جود مسلم   شده این جمله حیران همه شاد و خرم آن

چه عجب آ حجة الله بزمان و غیر او کس   نبود بحق توان دگری چو او برودان

بخدا خلیفهٔ وی پسر رسول زادهٔ وی   بکتاب کاشف وی بسر عیان خوران

شده نام نامی وی علی سوم ولیکن   ز علی اول اشبه بهر است و قلب شادان

چو بطوس پور موسی بفراشت تا بصورت   ز خدا لوای شاهی بفرود بر جهانیان

چه نکرده بهر عالم ز ظهور و مهر و قهرش   که ز وی رضا و یقین خصیصه ایست ز ایشان

چه وجود او محیط است به ممکنات عالم   نسزد مرا ظاهر که محیط چیست در امکان

مگر آنکه فاش گویم که ز واجب است غافل   که بجلوه ممکنی آمد پی نظم این جهانیان

بطواف مرقد وی قدمی اگر گذاری   تو ز اختلاف شیعه ز قم فصیح بخوان

که ز کعبه قدر و جاهش بخدا فزون تر آید   که ز هر کنار طوفی شب و روز ماه و میران

شه ملک طوس عالم که چو جبرئیل دربان   بودش مرا چه حدّی که بمدح آرم شتابان

هله تا خدای خواهد هله تا جهان بپاید   هله تا ملائک آید بود این حریم شایان

بجمیع دوستانش نعم و شفاعت شه   بگروه دشمنانش همه دم عذاب نیران

سخن رسید چامه بنهایت اینچکامه   برسد بعرض مولی صله میرسد فراوان

سخنی اینچنین که گفتم در اینچنین که سفتم
سزد آنکه واعظی را شمرند یکی ز ایشان

نویسنده این حقیر فقیر عبد الله عبد الله المذنب العاصی محتاج الی الله فی الدنیا والآخرة امیدوار از فضل و کرم و الطاف ربوبیتش همین قلیل را قبول فرموده ذخیرهٔ آن نشئه ام قرار بدهد این فقیر را بالمحمد و آله

محشور فرماید

یوم الطف
لا یوم کیومک یا اباعبدالله

بمناسبت ظهر روز عاشورای حسین علیه السلام در شصت و یک هجری راجع به نماز حسین علیه السلام

ایشه خونین کفنم الصلواة   غریب و دور از وطنم الصلواة
یوسف گل پیرهنم الصلواة   ای بطل صف شکنم الصلواة
به بند تکبیر شهادت کنون   که ظهر شد و وقت که روز فزون
عاشق حق نماز باید بخون   بلبل شیرین سخنم الصلواة
تو محو معشوقی و جهان بر تو تنگ   شکسته پیشانی تو از سنگ
مرگ مرا بهتر از نام ننگ   امام و قت و زمنم الصلواة

شدند نزدیک خسان از کمین   حاضر یاران ز یسار و یمین
صف زده در پیش گهت آخرین   حسینی دور از وطنم الصلواة
ببین شها وقت نماز آمده   موقع رازی و نیاز آمده
زینب تو با شک باز آمده   ایشه خونین دهنم الصلواة
نوگل طاهائی و سبط رسول   خون جگر از هجر تو باشد بتول
منم فدائیت شها کن قبول   سینه و سرچو چو شنم الصلواة
تا ابد نماند از این نماز   بجای ماند چو تو خوانی نماز
وضو ز خون گیر شه سرفراز   تن شده غرق کفنم الصلواة
رکوعت از سهم محدد بود   سجودت از سیف مسدد بود
قنوتت از خون مصعد بود   ببین برهنه بدنم الصلواة
دیوش تیر است چو باران دی   شده است اسم که شود حرف طی
تیره جهان در نظرم تا بکی   خیز که تا جان فکنم الصلواة
ناله اطفال پدر کشته بین   ولوله خواهر سرگشته بین
یاران خود دست ز جان شسته بین   غریب و دور از وطنم الصلواة
صلواة خوف شه کرب و بلا   تمام و شد منای دشمن دوا
بحال افتاده دو تن از جفا   شده زخم قامتم خم الصلواة
آه که دین قصه پر غصه باز   واعظی افتاد بسوز و گداز
گریست انسان که بشه گفت داز   ایشه دور از وطنم الصلواة

اوّل کوچ نمودن بآن نشئهٔ باقی با عمل صالح

ربّ لا تذرنی فرداً وانت خیر الوارثین
ربّ انّی مسّنی الضّرّ وانت ارحم الرّاحمین

ربّ توفّنی مسلماً والحقنی بالصّالحین

ربّ واحشرنی مع محمّد و آله الطّاهرین

ربّنا اغفر وارحم وتجاوز عمّا تعلم انّک انت الاعزّ الاجلّ الاکرم

ای خوشا روز که زین منزل ویرانه روم | با نوا آمدم و با لب خندان بروم
نیست چون درد مرا چاره و درمان یارب | تا که زین درد بی چاره و درمان بروم
دمبدم منتظرم تا که ازین کهنه رباط | از پی رنج و محن راحت و آسان بروم
مرغ روحم شده افسرده درین کنج قفس | کاش پر وا کنم نزد سلیمان بروم
همچو بلبل بچمن نغمه کنان از پی گل | هست امید مرا سوی گلستان بروم
چونکه از یار نویسنده شدم دل خسته | با امید وطن و روضهٔ رضوان بروم
نیست دشوار مرا ترک جهان فانی | جان شیرین دهم و در بر جانان بروم
غم نباشد گرم این دهر بماند برقیب | ترک هستی کنم و بی سر و سامان بروم
دوست دارم که روم در بر محبوب ولی | خالی از زادم و با شرم فراوان بروم
باشد امید مقدّم ز فضل اوند رؤف | در بر رحمت او خرّم و شادان بروم

کتبه عبد الله المذنب مرتضی تقوی غفر الله ذنوبه

زندگی را هرچه بینی در مثال | نزد دانا نیست جز خواب و خیال
هست مانند حباب روی آب | بی دوام و بی نشان و پر ملال
هرچه بوده در گذشته حال تو | اینچنین آینده است از جاه و مال
کلّ شیءٍ هالکٌ آمد دلیل | نیست باقی غیر حیّ لایزال
ناگهان زین خواب غفلت وارهی | وقت نزع روح دانی کیف حال
نیست از آن استجسانی اثر | چونکه ماند بهر انسان وزر و بال
حاصل کردار خود بینی همه | ساعتی که خلق را باشد مآل
آنچه از مال جهان بگذاردی | بهرهٔ وارث بود با قیل و قال
های بیا از ذکر حق غافل مشو | دمبدم ساعت بساعت ماه و سال
در ره ایمان و تقوی سعی کن | بگذرین شبها طویل ابتهال
چون کنی از ما سوی قطع نظر | انس گیری با خدای ذو الجلال
یا الها نیست ما را توشه‌ئی | رحم کن بر ما بوقت ارتحال
هست امید همه تا شود | شافع ما حیدر و آل الرسال

الهی عبدک العاصی اتاکا | مقرّاً بالذّنوب وقد دعاکا
وان تغفر فانت لذا اهلٌ | وان تطرد فمن یرحم سواکا

عبد الحقیر تقوی

راجع به نماز و تارک الصلواة فی ماشی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
در کتاب کیفر کردار تألیف سید محمد تقی مقدم

الاهم اهلکل | بسم الله الرحمن الرحیم
من ترک الصلواة متعمداً فقد کفر | تارک الصلواة

پیغمبر اکرم فرمود صلی الله علیه و آله سگ در فریاد کردنش میگوید
سپاس خدائی را سزاست که مرا سگ نمود و خوک نگردانید
و خوک میگوید سپاس خدائی را که مرا خوک گردانید و کافر نکرد
و کافر گوید سپاس خدائی را که مرا منافق نیافرید و منافق
گوید الحمدلله مرا منافق آفرید و تارک الصلواة نیافرید
آری خداوند متعال فرماید / اقیموا الصلواة و لا تکونوا

الحمدلله الذی | من المشرکین | جعلنی من المصلین

ترک نماز دین را خراب میکند

الصلواة عمود الدین من صلیها فقد اقام الدین
(و من ترکها فقد هدم الدین)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نماز ستون دین است هرکس
آنرا بجا آورد دین را بپا کرده و هرکسی آنرا واگذارد
دین را ویران کرده و نیز فرمود لکل شیء آفة آفة
الدین ترک الصلواة برای هر چیزی آفتی است و آفت
دین ترک نماز است

(بی نماز غیر کافر اسماء دیگر هم دارد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون یکی از شما نماز صبح را ترک
کند از آسمان او را یک منادی ندا کند یا خاسر ای زیانکار
و چون نماز ظهر را ترک کند او را ندا کند یا غادر ای مکر کننده
و چون نماز عصر را واگذارد یک منادی از آسمان او را ندا
کند یا فاجر ای بدکاره و چون نماز مغرب را واگذارد یک منادی
از آسمان او را ندا کند ای کافر ای کفران کننده و چون
نماز عشا را واگذارد او را از آسمان ندا کند برای تو فضل
(و اجر و عملی نیست)

بسمه تعالی راجع به نماز و تارك آن فرموده‌اند
بدانکه وجوب نماز از ضروریات دین است
و منکر آن بالاتفاق بانکه ضروری است کافر میباشد
و مرتد و نجس است و اما تارک آن بدون انکار
کافر است لکن نجس نیست و لکن در بین نادم
و پشیمان بشود البته صد البته خداوند کریم توبه
او را قبول میفرماید بمصداق انّ الله هو
التواب الرحیم و از گناهان گذشته او عفو میفرماید

راجع بحرمت و تضییع نمودن نماز و استخفاف
بآن قال الله تعالی فویلٌ للمصلین الذین هم
عن صلاتهم ساهون فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه
ویل وادی است در جهنم که کافر ساقط میشود
در آن و نیز خداوند فرموده در این آیه
ویل برای آن نماز خوانندگانی است که ضایع میکنند

مدرک کتاب بحار مستدرک بسمه تبارک و تعالی

سیدهٔ زنان تمام عالمیان حضرت فاطمهٔ زهراء
صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها
سؤال نمود از پدر بزرگوارش رسول الله صلی الله علیه واله
چه چیز میباشد برای آنکسیکه سبک شمارد و استخفاف
نماید بنماز خود پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه واله فرمود
ای فاطمه هرکس استخفاف کند بنماز و سبک بشمارد
نماز را از مردان و زنان خداوند متعال او را مبتلا
میفرماید به پانزده چیز شش در دنیا و سه در وقت
مرگ و سه در میان قبر و سه در روز قیامت
اما آن شش که در دنیا مبتلا شود اول آنکه برکت
از عمر او برداشته میشود ۲ و همچنین برکت از روزی
او برداشته خواهد شد ۳ و خداوند محو میکند سیمای

سیمای خوبان را از صورت او و هر عملی که انجام
دهد اجر و ثواب برای او نخواهد بود و دعای او
بسوی آسمان بلند نشود و ششم آنکه نیست برای او
بهره‌ئی در دعای خوبان و امّا آن سه که در وقت
مرگ مبتلا شود اوّل آنکه می‌میرد ذلیل و خوار
دوّم آنکه میمیرد گرسنه سوّم آنکه میمیرد تشنه
و امّا آن سه که در قبر مبتلا شود اوّل آنکه خداوند
موکّل میفرماید بر او ملکی که او را در قبر از جای بکَند
و در قلق و اضطراب اندازد و دوّم قبر بر او تنگ
میشود و سوّم قبر او تاریک خواهد شد و امّا آن
سه که در قیامت مبتلا شود اوّل آنکه خداوند موکّل
میکند ملکی را که او را برو بزمین کشد و خلایق بر او
نظر میکنند دوّم آنکه حساب او سخت شود سوّم
آنکه خدای تعالی نظر لطف باو ننماید و پاکیزه
نکند او را و برای اوست عذاب دردناک

مدرک ابواب رحمت تألیف حاج شیخ علی شاه رودی عادلی
(در قسمت روزهٔ ماه مبارک رمضان)
بسمه تعالی

بدانکه وجوب روزهٔ ماه مبارک رمضان
از ضروریات دین است و منکر آن با التفات
و توجّه که واجب است با آنکه ضروریست کافر و نجس است
در کتاب عقاب الاعمال بسند خود از امام صادق علیه السلام
نقل کرده که فرمود کسیکه یکروز از ماه مبارک رمضان را
متعمّداً بدون عذر شرعی بخورد از ایمان خارج شود

در فضیلت و شرافت روزهٔ ماه مبارک رمضان است
بدانکه در کتاب کافی و غیره نقل کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله
و امام صادق علیه السلام که فرموده اند روزه سپریست
که شخص را از آتش جهنم نگه میدارد و در کتاب من لا یحضر
از امام مجتبی علیه السلام که فرمود جماعتی از یهود خدمت
رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند اعلم انها سئوالاتی کرد

از انجمله عرض کرد جزاء و ثواب کسیکه ماه رمضانرا
روزه بگیرد چیست فرمود نیست مؤمنی که برای خدا
ماه مبارک رمضان را روزه بگیرد مگر انکه خداوند
تعالی ثابت میفرماید برای او هفت خصلت

اوّل انکه حرام در جسد او آب میشود دوّم انکه
نزدیک میشود برحمت خدای تعالی سوّم انکه
جبران میفرماید تقصیر حضرت آدم علیه السلام را
که ترک اولی کرد و از آن درخت خورد چهارم انکه
سکرات مرگ بر او آسان میشود پنجم برا اینکه
سبب ایمنی از گرسنگی و تشنگی روز قیامت است
ششم انکه خداوند متعال عطا فرماید با و برات
بیزاری و نجات از آتش جهنم را هفتم خداوند
باو اطعام فرماید از طعامهای طیبات بهشت

الهی لا تخرجنی من الدنیا الا انت راضٍ عنی
توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین بحق محمد و آله

در حرام بودن شراب

یکروزی از روزها عمر بن الخطّاب باتفاق جمعی
شتری کشته بودند و بشرب خمر مشغول بودند و عمر
شراب خورده و سر شتر را برداشت و بر سر عبد
الرحمن بن عوف زد چنانچه شکافته شد سپس
نشست و بر کشتگان بدر که از روا بستگان او بودند
بشعر اسود بن یعفر نوحه کرد چون این خبر
بسمع مبارک سیّد کائنات رسول اکرم صلی الله علیه و آله
رسید خشمناک بیرون شد بطوریکه رداء مبارکش
کشیده میشد پس چیزی در دست مبارک خود
برداشت که عمر را بزند عمر گفت
اَعُوذُ بِاللهِ مِنْ غَضَبِ اللهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ
پس این آیات مبارکات نازل شد / س ه / آیه ۹۲
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ
وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ

~~لعلم~~ لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان
یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر و
المیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلواة
فهل انتم منتهون

ای مؤمنین جز این نیست میگساری وقماربازی
ونصب بتها وازلام تیرهای قرعه پلید است
از کردار شیطان پس از آنها دوری کنید تا رستگار
شوید جز این نیست شیطان میخواهد در میگساری
وقمار بین شما دشمنی و کینه پدید آورد وشما را
از یاد خدا و از نماز بازدارد پس آیا با این مضرات
شما بازداشته شده اید

پس عمر گفت از این دو کار بازداشته شده ایم
وبعد از آن در کوچه های مدینه خمره های شراب
شکسته شد

مدرک از کتاب شناسائی گناه تألیف سید حسینی

زنا از گناهان کبیره وحد آن اگر محصنه باشد رجم وقتل است
زنا کردن یا زنا دادن یعنی نزدیکی کردن مرد وزن
دون نکاح شرعیه چه دائم یا انقطاع یا ملک یمین
از گناهان کبیره است وحرام است زناکاری باعث
اختلال نسل وبهم خوردن اساس زندگانی بشر
ودرهم ریختن قواعد احکام وشکستن سرحد ایمان است
زناکننده عذابش دوبرابر است مخلد در جهنم است
خداوند با او سخن نمیگوید در حال زنا ایمان از او
سلب میشود

زناکاری برکت را ببرد شهرها را خراب کند آبرو ونور
ایمان را از چهره ها بزداید روزی را قطع کند فقر
آورد عمر را کوتاه کند درهای آسمان را ببندد دعا زناکار
مردود است خدا در فناء زناکاران تعجیل کند خانه بر سر
زانی خراب شود محل زناکاران هیچگاه ببرکت معمور

نگردد خدا را بخشم آورد موجب بزی حساب ~~وحد~~
و در آتش مخلّد گردد

نزدگی این گناه کبیره با نقدر داست که امام علیه السلام
میفرماید اگر دو کبوتر باهم زنا کنند خداوند بالهای انهادا
بریزاند روح الایمان از زناکار مفارقت کند هنگام زنای
زانی زمین بستوه آید باعث جوانمرگی و موت
فجاة گردد تمام عقوبا تیکه بزناکننده وعده شده است
بزنا دهنده هم شامل میگردد

واگر مرد زن دار و زن شوهردار بزنا گرایند سنگسار میشوند
هر زن شوهرداری که زنا دهد یعنی خود را تسلیم
ودر اختیار غیر شوهر خود گزارد روز قیامت معذوب
او را از صدید جهنم که اهل جهنم تا پانصد سال راه
از بوی بد او متأذی هستند پر کنند و از سخت ترین
گناه کاران روز قیامت خواهد بود

در سجده نمازها خوانده شود / اللهم انی اسئالک
الراحة عند الموت و المغفرة بعد الموت و العفو
عند الحساب و نجاة من النار و دخول فی الجنة

به مناسبت لیلهٔ میلاد با سعادت شهید
دشت کربلا اعنی سیدنا الحسین صلوات الله
و سلامه علیه ارواحنا فداه
از واعظی سبزواری رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی السبط الثانی و الامام الثالث
و النور الرابع و الحجة الخامس و السادس
من اصحاب الکساء اباعبدالله الحسین بن
علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم
سلام ابدیّه

حسین ای میوهٔ بستان توحید حسین ای باغ ~~بستان~~ بنیان تشیید
بتو افشا است اسرار طبیعت هویدا از تو ایمان و شریعت
دوام لطف حق معلوم با تو ده عرفان حق مختوم در تو

اگر اسرار خلقت غیر تو گوهر / نمی آورد چون میکرد دیگر
چو ذات حق وجودت لم یزال است / ز نور شمس نورت افزون‌تر کمال است
کجا باشد حسینی آنجا نباشد / نگردد ادا دیدار اینگونه باشد
جهان در دور تو سرگردان چو پرگار / تویی نقطه تویی دور و تویی دار
ز تو هستی گرفته عرش معمور / ز نور روشنت شد اینجا المقصود
حسینی یک تنی گلزار احسان / تویی انسان مطلق پا الانسان
وجودت اینچنان گر نیست در هست / پس این هنگامه امروز از کیست
تو گویی باز روز رستخیز است / برای گفتار کی جنگ و ستیز است
قیامت گر بپا نبود در امروز / چرا افلاکیان شادند و پیروز
بهشت از پیش گشته غرق سرور است / چرا در عرش غلغله و سرود است
درخت طوبی اندر زینت و ناز / نثار در و مرجان کرده آغاز
بسر پوشی جهنم گشته مسرور / که ای روز خوش تویی امروز محدود
پی تبریک ای موجود آزاد / ملائک آید بدر افزون ز میلیارد
عجب افکنده غوغائی بعالم / حسین ای مظهر خاتم و خاتم
بدی نور تو و نابود آدم / تو پیش از کائنات ایزاد آدم

خودت فرموده‌ای بابا سلمان / که با آنجاه آدم بوده‌ام هان
خدا اگر دید مسرور از ظهورت / چو جدت با جلادت دید نورت
ز تو امروز فطرس یافت بالی / که تا افلاک پر زد داند حالی
منحرف فطرس اندر خافقین است / که آزادی ده دوران حسین است
عزیزم ای حسین امروز عید است / و یا میلادت ای شاه شهید است
زمان مسرور و عالم نور باران / مبادا باد میلادت بدوران
خوشا اسلام و خوشتر حال عشاق / که بر فیض وجودت بوده مشتاق
حسین آمد دگر نابود شد غم / برای معصیت کاران عالم
حسین آمد ولی با خود غم آورد / نه غم گویم جهان ماتم آورد
اگر این گفته نپذیری تو از من / ندا دم بالی و ناگویم لو لن
ولی بشنو ندای پیک بالا / مخاطب ساخته مخلوق والا
لباس خون در پوشیده ماه / قتیل گریه وا درد شد بعالم
جهان امروز از رنگت شد رنگ / بود زین هفت رنگ هفت او رنگ
سیه پوش از غمت هفت اورنگ / کجا بالا ترا در رنگ سیه رنگ
سیه پوشی شعار خافقین است / که شاهنشاه مظلومان حسین است
بشعبان روز سوم سومین سال / ز هجرت گشت دنیا فرخین فال

کسی نشنیده باهم سود و ماتم　　پدید آیند یکدم هردو باهم
مگر در مقدم مصباح اقوم　　حسین بن علی شاه دو عالم
شها امروز عالم تازه یافت　　ز ذات حضرتت فرشی چنین بافت
که گسترده است انوار از ثریا　　بهر کوه و بهر صحرا و دریا
حسینی ای نافذ با استقامت　　عیان کردی بدوران قد و قامت
لوای نشر توحید خداوند　　بپا از خونت ای خون خداوند
مدار عدل و احسان یافت آئین　　در آنروزیکه گشتی کشته از کین
مدار عدل و احسان یافت رونق　　از آنروزیکه شد فرق تو منشق
ز زیرا بر خون حق گشت ظاهر　　ز نوک نیزه چون شد مهر ظاهر
جهان بیت الحزن گردید دیگر　　که بر حال سیه شد داشت بیکر
شها عید است و هر عیدیکه هست شهر　　باعطائت امیدی مهر و مهر را
در این عید سعید جشن میلاد　　بدوران شاد باش و شاه میباد
شها از روا عطی را رود لگی　　کهینی را از لطف بخیر
که در میلاد شه مسرور و غمناک　　سرود اینچامه با حال اسفناک
خط آمرزش و تصدیق رحمت　　همی خواهد از آن درگه برحمت
درود بیحد و تسلیم بسیار　　از آن درگاه نو دانی سزاوار
الا تا مهر و مه پاینده بادا　　همارە یاد و دانشنده بادا

الا تا مهر و مه پاینده بادا　　هماره یاد و دانشنده بادا
ولی اعداء تو در کوره نار　　معذب تا که آید محشر تا در

رباعیه

گر متفق آیند ز ماهی تا ماه
از سرّ حسینی نشود کس آگاه
یک ممکن و اینهمه صفات واجب
لا حَولَ و لا قوّة اِلّا بالله

الصّلوة و السلام علیکَ یا اباعبدالله الحسین و علی الارواح الّتی (اللّتی) حلّت بفنائک و انا خت برحلک و رحمة الله و برکاته انشدک بحق جدّک رسول الله صلی الله علیه و آله و بحق ابیک امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بحق امّک الزهراء علیها سلام و بحق اخیک محسن المقتول و بحق اخیک المظلوم حسن المجتبی و بحق تسعة المعصومین من ذرّیتک صلوات الله علیهم ادرکنی فی الدنیا و الاخره

فانی غیر ارزد مرتضی

(الیک یا اباعبدالله الحسین)

حسین مظهر احسان حضرت دادار
حسین آنکه باو زنده هرچه در دوار
حسین منشی اسرار رمزهای کتاب
حسین قائم بالامر در صغار و کبار
حسین آنکه از او سرّ کائنات عیان
حسین نقطهٔ مرموز حضرت دادار
سرآمد جد و بابست و باعث فخر است
بهر دو عالم ایجاد را حسین دثار
حسین آنکه مدیر مدبّرات امور ثار
حسین شاهد جانان حسین خدا را
بحق حق که بود او شگفت آیهٔ حق
عقول جمله بوصفش بمانده اند فکار
یگانه مرد بدوران نبود غیر حسین
که بار رنج و غم و غصه را کشد بسیار
بقتل و نهب و دگر هتک و ننگ تن در داد
که تا زمین و زمانش شدند غاشیه دار

برون ز قدرت امکان قدم فراتر زد
که دین و شرع از او یافت زیب و زین و قرار
حسین سرّ الست و سرّ کنت کنز
که جلوه های خدا را حسین بوده عیار
سراسر همهٔ آفاق از حسین زنده
تمام خلق جهان را گرفته و داده مهار
حسین سنگ محک بر قلوب هر دون است
حسین زادهٔ اطهار و زادهٔ ابرار
چگونه تا که چنین کانچه می بینی
مبرهن است خود او وست حق و او حقیار
بهر کجا نگری نور روی اوست پدید
بهر کجا گذری ذکر اوست جلوهٔ یار
باین مدیحه حسین را دعاعلی نگرد
~~[illegible]~~ش که مشرف شود بدرگه و یار
پذیرش
کتبه عبدالله العاصی مرتضی نخوی
غفر الله له

در نوشته های قبل کاملاً توضیح داده‌ام
نظر باینکه چندین سال بواسطهٔ کسب معاش
دور از محضر مطهر حضرت ثامن الائمه —
صلوات الله وسلامه علیه اشتغال به کسب
داشتم به این جهات بدبختانه موفق به تحصیل
دانش نشدم لذا بعد از چندین سال بواسطهٔ
ضعف مزاج وغالباً مبتلا به امراض مختلف
انزوا را اختیار نموده بواسطهٔ نداشتن
کار مشغول به نوشتن اخبار آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین از روی کتب معتبره و از روی
قرآن مجید چند دفتر و کتاب بعنوان یادگار
نوشته‌ام امیدوارم از پیشگاه الوهیتش
می‌باشم همین اندازه را از این ذره بی‌مقدار
قبول فرموده ذخیرهٔ آخرتم قرار بدهد اول
دفترم را اول را ختم قرار بدهد / از خواننده ملتمس دعا
فانی مرتضی

بسم الله الرحمن الرحیم

خواهی بدانی معنی حب الوطن را
یکچند از خود دور کن مأنوس را
این طفل نورس را ز شیر دایه بگیر
بسپار به مامش تو جان خویشتن را
در چاه ماندستی چرا ای یوسف جان
بگذار این چه را بگیر این رسن را
مرغ دلت چون شد اسیر دام صیاد
خوش می‌سراید قصهٔ مورولگن را

الهی عبدک العاصی اتاکا
مقراً بالذنوب قد دعاکا
وان تغفر وانت لذا اهلٌ
وان تطرد فمن یرحم سواکا

(جلال‌الدین رومی)

در بارهٔ عدم استجابت بعضی از نیایشها
مثل ذیل را می آورد که شخصی دعا کرد و الله الله
گفت دعایش مستجاب نگشت در نتیجه
دعا و نیایش را ترک کرد و حضرت خضر را در خواب دید

گفت هین از ذکر چون وا مانده‌ئی
چه پشیمانی از آنکش خوانده‌ئی
گفت لبیکم نمی آید جواب
زان همی ترسم که باشم رد باب
گفت خضرش که خدا گفت این بمن
که برو با او بگو ای ممتحن
بلکه آن الله تو لبیک ماست
وان نیاز و درد و سوزت پیک ماست

نی ترا در کار من آورده ام
نه که من مشغول ذکرت کرده ام
حیله ها و چاره جوئیهای تو
پیک ما بوده گشاده پای تو
درد عشق تو کمند لطف ماست
زیر هر یا رب تو لبیکهاست

الهی
یا من لا یحتاج الی تفسیر اقض جمیع حاجاتی بلا تفسیر — الهی امرتنی بدعائک ضمنت لی الاجابه اجب جمیع حوائجی الدنیا والآخرة بحق محمد و آله الطاهرین

یا رب یا سمیع الدعاء اعطنی جمیع ما سئلتک وزدنی لا ارجو غیرک ولا اتقی الا ایاک یا ارحم الراحمین

(دعا و نیایش از پیشگاه الوهیت)

الهی بک لما انتصر فانصرنی وعلیک
اتوکل فلا تکلنی وایاک اسئل فلا تخیبنی
وفی فضلک ارغب فلا تحرمنی

بار خدایا از تو یاری میجویم یاورم باش اعتمادم
و توکلم به تست مرا بخود وامگذار سئوالم از تست مأیوسم
مفرما راغبم بفضل و احسان تست محروم و ناامیدم مفرما

الهی وبجنابک انتصب فلا تبعدنی وببابک
(اقف فلا تطردنی)

بار پروردگارا من بتو منسوبم مرا از خود دور مگردان و ببد
و بدرگاهت ایستاده ام طردم مفرما

سفینه ما الامال در دریای غم درهمی محمدی
دل ز تنهائی بجان آمد خدایا همدمی
آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست عالمی دیگر بباید ساخت از نو آدمی

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا
(عذاب النار)

ای پروش دهنده ما ای خدای بزرگ همین قدر
میدانیم که این جهان با عظمت را بیهوده نیافریدی
(ما را از عذاب جهنم رهائی ده)

الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون
(فقیرا فی فقری)

بار الها اگر در عین بی نیازی بوده باشم باز مستمندم
(در حالیکه سر تا پا محتاجم)

الهی ما الطفک بی مع عظیم جهلی وما ارحمک
(بی مع قبیح فعلی)

ای خدای من با اینکه بمقام شامخ ربوبی تو و بموقعیت واقعی
خود در جهان هستی نادانم اما چه الطاف شایانی که شامل
حالم نموده ئی با این کردارهای ناشایسته ام چه رحم و عطوفتی

ها کرده ام از عفوت ماه گیرد

تی کاهم در مصاف تند باد خود ندانم در کجا خواهم فتاد

إلهي أم كيف لا تحسن أحوالي وبك قامت

بار خدایا چرا احوال وشئون من نیکو نباشد در صورتیکه قوام

داده هموارست و زیر دامها قحطی معنی میان نامها
لفظها و نامها چون دامهاست لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست

الهی ام کیف اترجم بمقالی وهو منک برز الیک

الهی گفتارم چگونه توضیح بدهم این گفتار از تو و بسوی تو روانه میگردد

الهی ام کیف تخیب آمالی وهی قد وفدت الیک

الهی چگونه آرزوهایم با نومیدی روبرو خواهد گشت در صورتیکه (این آرزوها ره سپار کوی تو میباشد)

الهی ام کیف اشکو الیک حالی وهو لا یخفی علیک

بار خدایا شکایت از حالم کنم حالم که بتو مخفی نیست
من گروهی میشناسم ز اولیاء که دهانشان بسته باشد از دعاء

الهی هانا اتوسل الیک بفقری وکیف اتوسل الیک بما هو محال ان یصل الیک

بار خدایا چون نیازمندیم به سوی دست توسل بسوی تو دراز میکنم بکدام وسیله دست بلند ازم که توانائی (رسیدن بتو را داشته باشم)
تا مهربان خدائی چون تو سایهٔ عنایت بر سر ما انداخته است (چرا مائیوس شویم)

بار خدایا عنایت ولطف گستردهٔ تو اجر و پاداش کردارهای ما نیست تو خدائی محبت خداوندی تو هیچگونه غرضی را غیر از تکامل ما منظور ننموده است

الهی کیف تکلنی وقد تکفلت لی وکیف اضام وانت الناصر لی وکیف اخیب وانت الحفی بی

ای خدای من چگونه مرا یکه و تنها رها کنی در صورتیکه کفالتم را بعهده گرفته ئی چگونه ممکن است ستمدیده شوم در صورتیکه تو یاور منی چگونه مایوس شوم تو مهربان خدای منی

الهی ان ظهرت المحاسن منی فبفضلک ولک المنة علی
وان ظهرت المساوی منی فبعدلک ولک الحجة علی

ای خدای من اگر نیکوئی‌ها از من آشکار شود بفضل
واحسان تو بوده ومنت از تست واگر بدیها از من
سر بزند با دادگری تو منافاتی ندارد تو سزاوار بازخواست
(کردن از ما میباشی)

گر بگیری کیست جستجو کند   نقش با نقاش کی نیرو کند
منگر اندر ما مکن در ما نظر   اندر اکرام و سخای خود نگر
ما نبودیم و تقاضامان نبود   لطف تو ناگفته ما می‌شنود
انخداوندیکه معشوق آفرید   سرنوشت عاشق از اول پدید

الهنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا
بعدلک یا کریم / لا تنظر الی ذنوبنا
وانظر الینا بجودک وعفوک واحسانک

الهی وصفت نفسک باللطف والرأفة لی قبل وجود
ضعفی افتمنعنی بعد وجود ضعفی

ای خدای من آنچه از من در این جهان هستی ساخته است
مناسب خودی و ناتوانی منست وآنچه از تو پدید آید
(میگردد زیبنده عظمت تست)

پروردگارا پیش از آنکه وجود ضعیفم در این جهان
هستی نمودار گردد تو خودرا بالطف و محبت توصیف
فرموده ای آیا پس از آنکه وجود ضعیف و ناچیزم
ایجاد گشت لطف و محبت خودرا از من دریغ خواهی داشت

هر نفس نو میشود دنیا و ما   بیخبر از نو شدن اندر بقاء
عمر همچون جوی نو نو میرسد   مستمری مینماید در جسد

قرآن مجید
ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله
هرگز مگو من فردا فلان کار را خواهم انجام داد مگر اینکه
(انرا بمشیت خداوندی مربوط بسازی)

الهی انّ اختلاف تدبیرک وسرعة طواء مقادیرک
منعا عبادک العارفین بک عن السکون الی عطاءٍ
(والیأس منک فی بلاء)

عزیز پروردگارا ما دریافته‌ایم که
ای خدای من اختلاف تدبیر و سرعت در پیچیدن
سرنوشتها با مشیّت پیروز تو بندگان عارفت را از تکیه
بعطای موجود و از نومیدی در ناگواریها باز میدارد

الهی انا الجاهل فی علمی فکیف لا اکون جهولاً فی جهلی
بار خدایا هرچند دانشی را بگیرم باز در عین دانائیم
نادانم چگونه میتوانم در عین جهلم نادان نباشم

الهی ما اقربک منّی وابعدنی عنک وما ارأفک بی
فما الذی یحجبنی عنک
بار خداوندا با این دوری که من از تو احساس میکنم
و این فاصله که من با تو ایجاد کرده‌ام تو چقدر بمن نزدیکی
چه مهربان خدائی پس آنچه که حجابی میان من و تو گشته است چیست

دوست نزدیکتر از من بمن است
وین عجبتر که من از وی دورم
چکنم با که توان گفت که او
در کنار من و من مهجورم

الهی کلما اخرسنی لؤمی انطقنی کرمک
بار پروردگارا آنگاه که دنائت و پستی‌ام از سخنگوئی
(بازم میدارد کرم و لطفت سخنورم میکند)

الهی وکلما آیستنی اوصافی اطمعتنی منّتک
بار خدایا آنگاه که صفتهای ناشایسته‌ام تا سرحد یأس
و نومیدی میکشانند باز احسانهای تو در امیدواریم
(خواهد گشود)

الهی وربی وسیدی ارحمنی فی الدنیا والآخرة

الهی من کانت محاسنه مساوی فکیف لا یکون
(مساویه مساوی)

بارپروردگارا کسیکه نیکوئیهایش زشت است چگونه
(بدیهای او ناشایست نخواهد بود)

قرآن کریم) قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا
الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا وهم یحسبون
(انهم یحسنون صنعا)

بگو بانان آیا زیانکارترین اشخاص را بشما معرفی کنیم
آنان کسانی هستند که کوششهای آنان در زندگانی
دنیا بی نتیجه و ناشایسته بوده ولی آنان گمان میکردند
(که بهترین کار را انجام میدهند)

ومن کانت حقایقه دعاوی فکیف لا یکون دعاویه دعاوی
کسیکه حقایقش مجرد ادعا است چگونه ادعای او ادعا نخواهد بود

الهی وربی وسیدی من لی غیرک اغفر ذنوبی

الهی حکمک النافذ ومشیتک القاهرة لم یترکا لذی مقال
(مقالا ولا لذی حال حالا)

ای خدای من حکم نافذ ومشیت پیروزت بصاحب گفتار مجال
سخن نداده وبکسانیکه دارای وضع روانی دگرگونند
(بهانه ای نگذاشته است)

قرآن کریم ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا
(عذاب النار)

ای پروردگار ما این جهان بزرگ را بیهوده نیافریدی پاکیزه
(پروردگارا ما را از عذاب دوزخ رها فرما)

الهی کم من طاعة بنیتها وحالة شیدتها هدم اعتمادی
علیها عدلک بل اقالنی منها فضلک خدای من
اطاعتی میکنم وبسوی تو متوجه میگردم ولی آنگاه که بدادگری تو متوجه
میشوم ناچیزی و پوچی آنها را در مییابم بلکه در مقابل فضیلت و احسان
(تو آنها را نادیده میگیرم)

ما بنده‌ها بایستی مانند آن کشاورز که دانه میپاشد ومقصودش
خود گندم است وصول بمقام وبارگاه الهی را هدف قرار بدهیم
اگرچه تکامل مانند کاه که بطفیلی گندم در محصول نمودار میگردد
(بطور ضروری نصیب ما خواهد گشت)

خواهی بدانی معنی حب الوطن را
یک چند از خود دور کن مائی ومن را
این طفل نورس را زشیر دایه برگیر
بسیار با ما شد تو جان خویشتن را
درچاه ماندی چرا ای یوسف جان
بگذار این چه را و برگیر این رسن را
مرغ دلت چون شد اسیر دام صیاد
خوش می سراید قصهٔ سرو وگلشن را

ای پروردگار چون ما پیروزی شکستن سد آهنین خود
(بینی) را از تو میخواهیم

الهی انک تعلم انی وان لم تدم الطاعة منی فعلاً
(جزماً فقد دامت محبة منی وعزماً)

لطیف پروردگارا تو میدانی اگرچه حالت توجه ونیایشم
دوامی ندارد ولی محبت واشتیاق توجه بسوی ترا همیشه
(در نهانخانهٔ دل می پرورانم)

بشر ستارهٔ آتش از آهن جهید — وین دل ~~پنبه~~ سوزنده پذرفت وکشید
لیک در ظلمت یکی دزدی نهان — می نهد انگشت بر استارگان
میکشد استارگان را یک بیک — تا نیفروزد چراغی بر فلک
میرود بی یاد وبی تکرار ع — تحتها الانهار تا گلزار ع

الهی کیف اعزم وانت القاهر وکیف لا اعزم وانت الآمر
خدای من چگونه تصمیم قاطعانه بگیرم تو پیروز مطلقی چگونه
(تصمیم نگیرم خود دستور به تصمیم داده‌ئی)

قرآن مجید) وَلا تَقُولَنَّ لِشَیءٍ اِنّی فاعِلٌ
(ذٰلِکَ غَداً اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّٰه)

درباره هیچ چیز مگو که من انرا فردا انجام خواهم داد
مگر اینکه انرا بمشیت خداوندی مربوط بسازی

قرآن کریم) وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسانِ اِلّا ما سَعیٰ
(وَاَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُریٰ)

هیچ چیز برای انسان بجز کوشش او وجود ندارد واو نتیجه
(کوشش خود را بطور حتم خواهد دید)

ای پروردگار من این بنده ذره
ناچیز تمام امیدوارم بفضل وکرم وجود
واحسان توی باشد امیدوارم انچه که
از خطاها ونافرمانیها وخلافها که از این
بنده روسیاه سرزده قلم عفو بر جرایم اعمالم بکشی

اِلٰهی تَرَدُّدی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ
(فَاجْمَعْنی بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنی اِلَیْکَ)

پروردگارا تماشا وتردد من در نمودهای جهان
هستی مقصدم را که زیارت بارگاه تست دور میسازد
توفیقت را شامل حالم فرما تا با انجام وظیفه بسوی
(تو رهسپار شوم)

در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود
از گوشه‌ئی برون آی ای کوکب هدایت
از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیفزود
زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

اِلٰهی کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ اِلَیْکَ
خداوندا چگونه با این موجودات که در وجود خود نیاز
مند تو میباشند راه یابی بسوی تو داشته باشم

إِلٰهِي أَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ

بارپروردگارا آیا حقیقتی غیر از تو آن روشنائی را دارد که بتواند ترا بر من آشکار بسازد آیا تو پنهان بوده‌ئی تا بدلیلی که بسوی تو رهنمونم بسازد احتیاج داشته باشم کی از من دور بوده‌ئی تا نمودهای جهان (مرا بتو برساند)

ای پروردگار جهانیان چگونه میتوان تصور نمود که نقطه‌ئی از نقاط جهان طبیعت بجا اشراق فیض تو بتواند بوجود خود ادامه بدهد مگر جهان طبیعت میتواند از ذات خود حرکتی و قانونی و سیستمی بسازد

عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَزَالُ عَلَيْهَا رَقِيبًا

کور است آن چشم که نظارت ترا بر خود در نبیند

وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا

کالای آن بنده خسارت برده است اگر از محبت خود (چیزی نصیبش نفرموده‌ئی)

گروهی از بنی نوع انسان تمام وجود خود را در مقابل خور و خواب و خشم و شهوت چند روزه از دست میدهند اینان چه میخرند و چه میفروشند جان پاک و روح بینهایت بزرگ میفروشند خوشگذرانی (و هوی و هوسهای زودگذر میخرند)

گروه دیگر کالاهای وجود خود را در بازار طبیعت عرضه میکنند مقداری تمایلات و آزادی در اشباع غرائز و مقداری هم علم و دانش با خدمت بانسانها در هنگام (میل و رغبت خود میخرند)

این گروه تا اندازه‌ئی سود برده‌اند و به نتیجهٔ
محدودی رسیده‌اند اما آنچه را که از دست داده‌اند
خیلی با ارزشتر از آن بوده است که بدست آورده‌اند

دستهٔ دیگری هم زندگی میکنند و در این میدان معامله
اندوه و غم میخرند و جان میفروشند گوئی اینان
کالائی غیر از ناله و بدبینی در بازار زندگی چیزی
نمی بینند خسارت و بی نوائی اینان همانقدر است
که برای گروه اول که تمام وجود خود را در مقابل خور
و خواب و خشم و شهوت از دست میدهند

پس آنکسیکه در این جایگاه سوداگری بهترین
معامله را انجام میدهد اینان کسانی هستند که فقط
و فقط محبت را کالای معادل جان یا خود دیده
لحظه‌ئی هیجان مهر و محبت را در روح خود با تمام جهان
هستی معادل شمردند — در اینجا جملات آن شخص را
که چندین سال قبل سروده است میگوئیم

اگر بزبان فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم
صدایم طنین آهن دارد اگر جمیع اسرار و همهٔ علوم را
بدانم و ایمان کامل داشته باشم بحدیکه کوهها را جابجا
کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم اگر جمیع اموال خود را
صدقه بدهم و بدن خود را با آتش بگدازم و محبت نداشته
باشم هیچ نفعی نمیبرم محبت بردبار و مهربانست محبت
حسد نمیبرد محبت کبر و غرور ندارد محبت حرکات
ناپسندیده ندارد محبت نفع خود را طالب نیست
محبت خشم نمیگیرد و سوء ظن ندارد محبت از ناراحتی
خوشوقت میگردد با راستی شادی میکند محبت صبور است
و همه چیز را باور میکند زبانها خاموش میگردند رسالتها
نیست خواهند شد ولی محبت هرگز ساقط نمیگردد —
آنچه میماند ایمان و امید و محبت است یعنی محبت
از هر سه بزرگتر است — ولی در اینجا یک مسئله با اهمیت
مطرح است که شیرینی و زیبائی مفهوم محبت نمی توانند از آ

پوشیده بدارد   آن مسئله اینست
به که محبت بورزیم   و برای چه محبت بورزیم
آن محبت واقعیکه ما در صدد تشریح آن میباشیم
بدون شک از ایمان آنهای پیشوایان مافوق
الطبیعه تفکیک ناپذیر میباشد)

آری باید بخدا محبت بورزیم و با انجام تکالیف و طی
راههائی که بتوسط عقل سلیم و وجدان با قیافه های
گوناگونش معین فرموده است محبت او را بخود جلب کنیم

قرآن مجید) قُل اِن کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم الله
بگوای پیغمبر اگر واقعاً شما خدا را دوست میدارید
و میخواهید او هم شما را دوست بدارد بیائید از نکه حقایق
فطرت شما را بیان میکنم تبعیت نمائید تا خداوند شما را دوست بدارد
فرض کنیم که تمام موجودات دنیا شما را دوست بدارد اعم
از انسان و سایر کائنات مگر محبت آنان ناپایدار نیست مگر
محبت آنان میتواند تمام آمال و آرمانهای شما جواب گفته بوده باشد

مگر محبت آنان میتواند طبیعت حیوانی شما را عوض نموده
و از هر جهة شما را بکمال برساند
آن دوستی خداوند است که تفسیر کنندهٔ تمام محبّتها
و آزادی بخش روح میباشد
آری آن دوستی خداوند است که تفسیر کنندهٔ تمام
محبّتها و آزادی بخش روح و آخرین وسیلهٔ تعالی جان
آدمی میباشد)

الهی اَمَرتَ بالرّجوع الی الآثار فارجعنی الیک بکسوة الانوار
وهدایة الاستبصار حتّی اَرجع اِلیکَ منها کما دخلت الیک منها
مصون السّر عن النّظر الیها و مرفوع الهمّة عن الاعتماد علیها
اِنّک علی کلِّ شیءٍ قدیر) خدایا بمن دستور دادی که در پدیدهای
جهان هستی دقت و بررسی نمایم حال مرا با انوار و بینائی بسوی خودت
فراخوان تا از آنها روگردان شده بسوی تو متوجّه شوم چنانکه
اولین بار از آن موجودات بوجود تو پی برده بودم دیگر نیازی بنگریستن
بسوی آنها نداشته باشم و همتم از اعتماد بان موجودات ناچیز بالاتر بوده باشد

اکنون میتوانیم معانی اینا آیات را که رابطهٔ ما را
با خدا ایمان بیان میفرماید درک کنیم

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

هنگامیکه آدم را آفریدم و از روح خود در بدن دمیدم برای
او سجده کنید

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً
مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي

ای نفس با آرامش در حالیکه تو از او و او از تو راضی است
بسوی او برگرد و در زمرهٔ بندگانم برای ابدیت وارد شو

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا
إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا

از تو درباره روز واپسین سؤال میکنند از یادآوری
آن روز چه فکر میکنی پایان آن ساعت در نزد خدا است

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

آنان گفتند خداوندا ما ندای ترا شنیدیم و اطاعت
نمودیم ای خدای ما برگشت بسوی تست

وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

هرکس نفس خود را تزکیه نماید بنفع او خواهد بود
و برگشت بسوی اوست

فَمَنْ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

هرکس ملاقات خدایش را امید وار است عمل نیکو انجام
بدهد و در عبادت خدایش شرک نورزد

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

تمام نفوس شربت مرگ را خواهند چشید و سپس
بسوی ما برمیگردید

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

خداست قبض و بسط کننده و بسوی او برمیگردید

إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى — برگشت بسوی خدای تست

از این آیات رابطهٔ ما با خداوند مطابق همان بیانات
که نمودیم آشکار میشود واصل (دوروی) داشتن همی
انسانی بیش از بیش آشکار میگردد

الهی هذا ذلی ظاهرٌ بین یدیک وهذا حالی لا یخفی علیک

بار پروردگارا اینست ناچیزی و عدم استقلال من
در مقابل تو موجودیت وکیفیت آن بهیچ وجه بر تو
مخفی نیست

الهی منک أطلب الوصول الیک وبک أستدل علیک
فاهدنی بنورک الیک واقمنی بصدق العبودیة بین یدیک

بار پروردگارا وصول ببارگاه بی نهایتت را از تو میخواهم
برای دریافت وجودت بتو استدلال میکنم با انوار
نور ذاتت هدایتم فرما و با صدق بندگی در کوی جلال
(وجالت مقیم فرما)

نوشتهٔ حقیر فقیر عبدالله در لیلهٔ عاشورا فانی ربی
الیک یا اباعبدالله

حسینی مظهر احسان حضرت دادار
حسین آنکه باو زنده هرچه دار و مدار
حسین منشی اسرار دفترهای کتاب
حسین قائم بالامر در صغار و کبار
حسین آنکه از او سر کائنات عیان
حسین نقطهٔ مرموز حضرت دادار
سرآمد جد و بابست و باعث فخر است
بهر دو عالم ایجاد را حسینی دثار
حسین آنکه مدیر مدبرات امور
حسین شاهد جانان حسین خدا را ثار
بحق حق که بود او شگفت آیهٔ حق
عقول جمله بوصفش بمانده اند فکار
یگانه مرد بدوران نبود غیر حسینی
که بار رنج و غم و غصه را کند بسیار

بقتل و نهب و دگر هتک و فتنه بنهاد
که تا ز مینو و دانش شرر بغاشیده داد
برون ز قدرت امکان قدم فراتر زد
که دین و شرع از او یافت زیب و زینت و قوام
حسین سرّ الست است و سرّ کنت کنز
که جلوه های خدا را حسین بوده عیاد
سراسر همه آفاق از حسین زنده
تمام خلق جهان را اگر فشود امداد
حسین سنگ محک بر قلوب مرد و زن است
حسین زاده اطهار و زاده ابرار
چه کرده تا که چنین کرد کا بخه می بینی
مبرهن است ترا دست حق و او حقیاد
بهر کجا نگری نور روی اوست پدید
بهر کجا گذری ذکر اوست جلوه یاد
بایین مدیحه حسین را دعا غلی نگرد
پذیردش که مشرف شود بدیده که و باد

(اِلَیکَ یا اباعبدالله الحسین ع)

شاهیکه بمحل عشق‌بازان	اوّل بخدا و عشق بادآن
شاهیکه جمال خافقین است	نامیده بامر حق حسین است
انشه که مظاهر شعیات است	انشاه که شاهد جهان است
او سرّ ازل خدای ظاهر	او مظهر ذات حیّ قادر
انشاه کوی عشق‌بازان	در مهر و فلک ز عشق بازان
عالم همه نور و کبریا او	حق جلوه نمود و شد ضیاء او
انشاهسوار ملک دانش	از دانش او جهان بتابش
آن سرّ کمون لامکانی	او مظهر ذات جاودانی
انشاه که مظهر رسول است	پور علی و دل بتول است
تاریخ جهان ز صدر آدم	نایافته همچو او ز آدم
او شاه جنبش هر کون است	او رنگ ز جهان لون است
او دست حق و زخم تقدیر	رنگ دو جهان نمود تصویر
او مظهر شاء اَدرِکنی است	او منشیء گفته لی ادیک است

او یک بدر و انبیاء تمامی   گردش چو ستارگان حسامی
او شیره مکیده از رسول است   هادی سوم هم از عقول است
بر مجد ظهور و نهضت وی   با آله خود همی برد پی
دین زنده از او ست تا قیامت   از کشور جان نزده علامت
از او است رسل بجمع و انسان   از هر چه بود بنام احسان
او والی ملک کنت کنز است   محبوب خدا و رمز کنز است
انشاء که خون او خدا خون   انشأ که جهان بدوست مخزون
هم او که بخون قیام فرمود   با خون دل او پیام فرمود
انکو ز ازل بکف بهر سر   بگذاشت براه دوست پیکر
ان عرش نشین فرش بستر   انکو گذرد ز هر چه او سر
شد فانی فی الله آن شهنشاه   مبهوت تمام ما سوا الله
اندم که ز زین فتاد بر خاک   جبریل ز سدره گفت جانسال
عرشی است ز صدر زین فتاده   سر بر روی خاک و خون نهاده
یا زاده پاک شاه اسری است   هم میوه پاک قلب زهراست
از چیست چنین غریب و زار است   وز سوز عطش دلش کباب است
آبش ندهند و ره ستوار تن   بزنند و برند خیل دشمن

بس واعظ با به پیچ نامه   خون میچکد از بنان خامه
اکنون که کتاب بخون نوشتی   با اشک روان حدیقه کشتی
در هر دو جهان شدی ز انصار   با صاحب ثار و طالب ثار
زان ملتجی است هدیه بر شاه   امید پذیرش شهنشاه

راجع به جناب مختار بن ابی عبیده ثقفی

چونکه مختار زد برون بر جم   بهر خونخواهی اقوی پیکر
یاری دین خود با یاران   هم که با ابن مالک اشتر
خون بخون شست و شر تشفی دل   اندکی از جناب پیغمبر ص
از زنا زادگان وادی طف   وانکه راضی بقتل انسرور
کشت چند انکه در رقم ناید   سوختند انان بنار قلب و جگر
دو صد و شصت و سه هزار نفر   بفرستادشان بسوی سقر
دل شیعه ز غیظ تسکین یافت   اندکی سرد شد از این منظر
کاش بودم زمان نهضت وی   در سوادش یکی شدم بر تن
واعظی همچنین بسال الف   سیصد و شصت و بعد پنج نگر
آرزو کرد از خدای عزیز   سیدی آرزوی عده شمر

(کتبه عبدالله المذنب موسوی)

الهی ۴۸

در مدح و منقبت مولی الموحدین امیرالمؤمنین صلواة الله

(مادر بخنده نام توحید گذاشتی)

شاها چو پا بدوش پیمبر گذاشتی
از ممکنات پای فراتر گذاشتی

شیری چو دید از تو که شیر خدا کسی
مادر بخنده نام توحید گذاشتی

شستی تو زنگ کفر ز آئینهٔ جهان
شمشیر بسکه بر سر کافر گذاشتی

اسلام یادگار تو و دین جهاد تست
کار ورا ز خاک بر سر اختر گذاشتی

انشب که زد بدور نبی حلقه صد بلا
تنها تو پای خویش بچنبر گذاشتی

باشد دل تو مرکز توحید و معرفت
اسرار حق بسینه تو اندر گذاشتی

همام را غمی چو بدادی ز بحر راز
جاوید مست گشت و نیامد بهوش باز

الهی و ربی و سیدی و مولای و معتمدی
انشدک بحق اسمائک الاعظم و بحق محمد و آله
زد فی صدری و قلبی محبت علی ابن ابیطالب
و اولاده المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین
احینی حیواتهم و امتنی مماتهم توفنی علی ملتهم

تکیه گاه

مرد خدا بغیر خدا ایش تکیه گاه نیست
شیدای مال و شهرت و دربند جاه نیست

در زندگی بغیر خدا متکی مباش
ستوارتر ز حق بجهان تکیه گاه نیست

در راه حق قدم نه و زان منحرف مشو
ملک صلاح را بجز اینراه راه نیست

با مرد حق مجنگ که مقرون بصرفه نیست
حق را حریف هیچ قوا و سپاه نیست

من زیر بار مردم ناکس نمیروم
جز مرد حق بکشور حق پادشاه نیست

انجا مرا وطن که مرا هم عقیده است
کو نقطه‌ئی بود که مرا دادگاه نیست

ان هم وطن بمن که بود هم عقیده ام
اینجا دگر حساب سفید و سیاه نیست

تا جُرده است یکتنه بر قلب خصم کشان
او را در این جهاد بجز حق پناه نیست

(کلبه فانی مرتضی)

الهی وفقنی بصدق العبودیة بین یدیک

ای خدای مهربان توفیقم را شامل حالم فرما تا با صدق
نیت به بندگی تو قیام کنم و زندگانی خود را در این دنیای
(دون فنا بیهوده استهلاک ننمایم)

الهی علمنی من علمک المخزون وصنی بسترک المصون

ای خدای من از علم مخزونت تعلیم فرما و با پرده ستاری
(خود محفوظم بدار)

قطره دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان به دریاهای خویش
قطره علم است اندر جان من
وارهانش از هوا و ز خاک تن

الهی لا تخرجنی من الدنیا الا انت
راض عنی اغفر لی بعد الموت یا ستیری

الهی حققنی بحقائق اهل القرب واسلک بی مسلک
(اهل الجذب)

پروردگارا وجودم را با حقایق اهل تقرب مزین
فرما و روش اهل گرایش بسویت را بمن بیاموز

الهی اغننی بتدبیرک عن تدبیری وباختیارک عن اختیاری

خداوندا با تدبیر خود از تدبیرهای ناقصم بی نیازم
(فرما و از اختیار خود بهره مندم بساز)

اگر محول حال جهانیان نه قضاست
چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق
بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست
هزار نقش برآرد زمانه و نبود
یکی چنانکه در آئینهٔ تصور ماست

چنانکه آیات قرآنی و بنا بر مدارک معتبره اسلامی و عقل سلیم و وجدان گوشزد میکنند اینستکه جهان هستی جایگاه تلاش و کوشش است و اینمائیم که با تمام کوشش بایستی با عوامل طبیعت مبارزه نموده و آنها را بنفع خود در زندگانی مادی و معنوی مورد استفاده

(قرار بدهیم)

(الهی وفقنی علی مرا از اضطراری)

(خداوندا مرا بنقاط اضطرارم آگاه فرما)

الهی اخرجنی من ذل نفسی وطهرنی من شکی وشرکی

(قبل حلول رمسی)

خداوندا مرا از ذلت نفسی بکنار دور و از اضطراب شک

(و کثافت شرک تطهیرم فرما)

یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک احفظنی من شر الشیاطین

الهی بک انتصر فانصرنی وعلیک اتوکل فلا تکلنی وایاک اسئل فلا تخیبنی وفی فضلک ارغب فلا تحرمنی

بار خدایا از تو یاری میجویم یاورم باش اعتمادم و توکلم بتست مرا بخود وامگذار سؤالم از تست مأیوسم مفرما رغبتم بفضل و احسان تست محروم و نا امیدم مفرما

الهی و بجنابک انتسب فلا تبعدنی وببابک اقف فلا تطردنی

خداوندا بتو منسوبم مرا از خود دور مگردان و بدرگاهت

(ایستاده ام طردم مفرما)

الهی تقدس رضاک ان تکون له علة منک فکیف تکون له علة منی / الهی انت الغنی بذاتک ان یصل الیک النفع منک فکیف تکون علة منی / بار پروردگارا رضای تو پاکیزه تر از آنست که علتی از خود برای آن وجود داشته باشد کجا رسد علت رضای تو از من بوده باشد تو بی نیاز تر از آن هستی که سودی از خود بتو رسد کجا مانده که سودی از طرف من

[illegible]

اِلهی اِنَّ القضاء وَالقدر یمنینی وَاِنَّ الهوی
بوثائق الشهوة اَسرنی فکن انت النصیر لی
حتی تنصرنی وتبصرنی واغننی بفضلک حتی
(اَستغنی بک عن طلبتی)

بارپروردگارا قضا وقدر به آرزوها وادارم میکند
هوی وهوس باطنابهای مستحکم شهوات اسیرم
نموده است یاورم باش تا یاریم کنی وبینائیم بخشی
با فضل واحسانت مستغنیم فرما تا از هرگونه خواهش
(وسؤال از دیگران بی نیاز گردم)

الهی عبدک العاصی اتاکا
مقرا بالذنوب قد دعاکا
وان تغفر فانت لذا اهل
وان تطرد فمن نرحم سواکا

الهی ادرکنی فی الدنیا والآخرة

الهی انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک
حتی عرفوک ووجدوک وانت الذی ازلت الاغیار
عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک ولم یلجئوا الی غیرک

بارپروردگارا توئی که انوار ربوبی خود را در دلهای اولیاء
خود فروزان نمودی تا اینکه ترا شناختند وتوئی که از دلهای
آنان اغیار را محو ساختی تا بغیر از تو محبت نورزند
(وبغیر از تو پناه نبرند)

الهی انت المونس لهم حیث اوحشتهم العوالم

خداوندا در آن هنگام که آنان از بی پایگی جهان وجهانیان
(بوحشت افتند تو مونس ویاور آنهائی)

الهی وانت الذی هدیتهم حیث استبانت لهم المعالم

خداوندا هنگامیکه برای آنان نشانه های باعظمت تو
(آشکار گشت آنان را رهبری فرمودی)

إلهي ماذا وجد من فقدك وما الذي فقد من وجدك

بار خدایا کسیکه ترا از دست داده چه بدست آورده
و کسیکه ترا پیدا کرد چه از دست داده است

الهی لقد خاب من رضي دونك بدلا ولقد خسر
(من بغى عنك)

خدایا کسیکه غیر از ترا عوض از تو گرفت مأیوس گشت
و کسیکه غیر از ترا از موجودات متغیر جستجو نمود
(خسارت برد)

یا من أذاق أحبائه حلاوة المؤانسة

خداوندا چگونه میتوان بغیر تو امیدوار شد
در صورتیکه صفت احسان تو تبدیل پذیر نیست

اللهم أحيني حياة محمد وذريته وأمتني
مماتهم وتوفني على ملتهم واحشرني
في زمرتهم ولا تفرق بيني وبينهم أبدا في الدنيا
والآخرة

بیایید لذائذ زندگانی خود را با لذت انس و الفت
(با خدا هماهنگ بسازیم)
در نتیجه حتی ناملایمات اندوهبار که گاهی سرتاسر
وجود ما را فرا گرفته و میلیونها لذائذ در پا نشده را
محو و نابود میسازد نوعی از روحانی تلقی کنیم که در دنیای
کاخ عالمی از لذت شده در صحنهٔ پهناور روح برافراشته میشود

ويا من ألبس أوليائه ملابس هيبته فقاموا بين
(يديه متعلقين)

الهی عظمت و هیبت و جلالت را به آنان نمودار
ساختی احساس مخالفت با مشیت تو آنان را نگران
و مضطرب ساخته در صدد جبران بر آمدند گناهان
و پلیدیها را با طبیعت روح که شعاعی از جمال تست
ناسازگار دیدند لذا با توبه و استغفار بسوی تو برگشتند
مهربان خداوندا با اینکه معاصی و نارواییها روان پاک
ما را آلوده میسازد و ما را از غرض اقصای آفرینش
دور میکند با اینحال نظام آفرینش روح را آنچنان

قابل انعطاف قرار داده ئی که با یک توبه و ندامت
واقعی روح بهمان حالت طبیعی خود بر میگردد گوئی
معصیتی انجام نداده است

این یک نیروی دیگری است که بجان مضطرب ما وارد
میشود و ما را در حرکت بسوی کمال تقویت میکند
خداوندا توفیق توبه و برگشت بسویت را عنایت
فرما و ما را در ظلمات جهل و معصیت رها مساز
(آمین یا رب العالمین)

اَعُوذُ بِاللهِ السَّمیعِ الْعَلیمِ مِنَ الشَّیْطانِ اللَّعینِ الرَّجیم
قرآن مجید — لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویم
خدای میفرماید ما آدمی را در بهترین صورتی موزون
آفریدیم — ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلین
معلوم میشود انسان در اصل خلقت معتدل آفریده
شده — انسان معتدل باید در زندگی هم راه ساده
و معتدل برود و فکر معتدل داشته باشد و باهمدیگر
بتوانند نیکو زندگی کنند و اگر انحراف و اعوجاج در مردم
زیاد گشت باید دانست که آن امریست عرضی و در اثر
آن امر عرضی است که خدای انها را بدرکات پست می‌اندازد
و از طرفی چون استعداد و طبایع انسانی در افراد متفاوتست
رهبران و پیغمبران چاره ئی ندارند جز آنکه تابع استعداد
(و عقول مردم بوده باشند)

بسمه تبارک و تعالی و تقدس جل جلاله و عم نواله

در قسمت معاد روز قیامت / یوم تبلی السرائر

اعتقاد بروز قیامت بفرمایشات بزرگان دین مقدس اسلام از ضروریات دین است فرموده اند منکر معاد از جرگه مسلمین خارج

در تمام کتابهای آسمانی تذکر و وعده بروز قیامت و روز جزاء داده اند و جمیع انبیاء و مرسلین بلسان واحد ابلاغ آنروز را نموده اند و بعضی از حالات و خصوصیات آن روز را و کیفیات و عقوبات و محاسبات مخلوقرا در آنروز کاملاً بنحو اختصار نوشته اند و بسمع مکلفین رسانیده اند بخصوص در قرآن مجید نصوص جلیه در آیات کثیره متعاقباً وارد و در دسترس عموم گذاشته شده است وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را و اوصیاء و بزرگواران آنحضرت که حامل علم الهی میباشند جداً توضیح و بیان آنروز را فرموده اند و بعد از ایشان نیز در عصر غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و علماء اعلام و فقهای گرام و واعظین عظام و مبلغین محترم اسلام لیلاً و نهاراً کتباً و لساناً به بصر و بسمع اهل عالم رسانیده و میرسانند / بعد از این مقدمات متقن و محکم جای شبهه‌ئی برای شخص عاقل مسلمان باقی نمانده بابت جهات عدیده منکرین معاد بفتوای همه فقهاء از طرف بزرگان دین از جرگه و ردیف مؤمنین خارج میباشد

بعد از این مقدمات متقن با تصور و یقین بمعاد حس احتیاج از میان نمیرود و گواه این مطلب اینستکه مسلمین در صدر اسلام که بیشتر پیرو تعلیمات دینی بودند و تصور معاد در قلوبشان بیشتر از همه وقت جلوه میکرد فعالیت اجتماعی حیرت آوری داشتند که هیچگونه طرف نسبت

با فعالیت های بعدی شان نبود
ولی تصور معاد کاری که میکند اینست که افراط
در مادیت و شهوت پرستی و خودکشی در راه —
خرافات و اوهام جلوگیری مینماید

و از فوائد روحی ایمان بمعاد اینست که روح
انسان پیوسته با این ایمان زنده است و میداند
که اگر مظلومیت یا محرومیتی دامن گیرش شود روزی
در پیش دارد که انتقام وی کشیده شود و حقش بوی
بر خواهد گشت و هر کار نیکی که انجام دهد روزی از وی
با بهترین طرزی تقدیر خواهد شد

و اما تاثیرش در اعمال فردی و اجتماعی
از این راه است که انسان معتقد بمعاد میداند که اعمالش
دائماً تحت کنترل بوده و ظاهر و باطن اعمالش (پنهان
و آشکار) پیش خدای دانا و بینا روشن بوده و روزی
در پیش دارد که با کمال دقت بحسابش رسیدگی خواهد شد
و این عقیده کاری را در انسان انجام میدهد که از دست

صدهزار پلیس مخفی و مأمور آگاهی بر نمی آید
زیرا همهٔ آنها از بیرون کار میکنند و این یک نگهبان
داخلی است که هیچ سرّی را از وی نمیشود پوشید

(رابطهٔ عقل و دین)

اصول و دستورهائیکه از عالم غیب بر زبان وحی صادق
گذشته و آنچه در کتب سماوی برای اهل زمین نازل شده
و دروس عالیه ئیکه پیغمبران بگوش بشر خوانده اند —
و جانشینان و نواب ایشان مأمور بحفظ آنند تا بشر
از بازیچهٔ اغراض و اهواء خود قرار ندهد دین نامیده
میشود — پس دین گنجینهٔ انسانیت و سرمایه ئیست
باقی و مخلد که گذشت روزگار و تغییر لیل و نهار را
بر آن دستی نیست — إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
اگر با دیدهٔ حق بین بحقیقت دین و بهدف آن بنگریم خواهیم
دید که حقیقت و هدف همهٔ ادیان یکی است و اگر اختلافاتی
در الفاظ دیده میشود و تفاوتی بمقتضای زمان —

در دستورهای مذاهب مختلف بنظر میرسد اصلی
واساسی نیست بلکه منظور وغایت همه ادیان حقه
حفظ انسانیت است از سقوط در منجلاب حیوانیت
ورهائی بخشیدن آن از آلودگیهای مادی ومعنوی
از آغاز آفرینش بشر بمقتضای حکمت بالغهٔ الهی
برای نظم اجتماع وتأمین سعادت ورفاه دنیا وآخرت
بشر با اقتضاء احتیاج زمان احکام واصول لازم را
بوسیلهٔ منادیان حق ابلاغ کرده بتدریج این اصول وسنن
بحد کمال نزدیکتر شده است وآخرالامر با نزول قرآن کریم
که شامل نظام تام وتمام عالم انسانیت وبرای همهٔ حاجات
بشر وکلیهٔ اعصار ودهور کافی ووافی است بوسیلهٔ
پیغمبر اکرم اسلام در دسترس جامعهٔ بشریت گذاشته
شده است — اما اینکه بعضی از روی نادانی
وبتبعیت از اهواء نفسانی عقل صحیح را برای انتظام
اجتماع وصلاح حال بشر کافی دانسته چنین پنداشته اند که
که انسان عاقل از دین بی نیاز است بی شک راه خطا
پیموده اند واین بیان که بشر بالفطره بسوی خیر وصلاح

سیر میکند واز شر وفساد گریزان است وتحت لواء عقل
بالطبع براه صلاح وصواب میرود وبشرایع الهی
وقوانین دینی احتیاج ندارد ادعائی باطل وبی اساس است
ودر همین قدم اول عقل این جماعت ایشان را گمراه
وروزگارشانرا تباه کرده است واگر کسی به اسرار حیات
روحی آشنا باشد هرگز بچنین ادعای باطل زبان نگشاید
زیرا انسان مانند سایر حیوانات هدفش تنها زندگی
مادی وجسمانی نیست تا سود وزیان خویش را با غریزهٔ
فطری وهوش طبیعی تشخیص دهد بلکه دارای دو جنبه
مادی وروحانی است وبه هادی وراهنمائی محتاج است
که او را از سقوط در گرداب مادیت محفوظ دارد
بعالم روحانیت سوق دهد واین راهنما دین است ولا غیر
بشر فطرتاً خودخواه وطبعاً میل دارد که شخصیت او
او از دیگران بهتر وبالاتر باشد واین طبیعت قهراً او را
وامیدارد که بر حدود دیگران تجاوز کند وبرای رسیدن

باین هدف از ارتکاب شر و فساد روگردان نیست
تنها رادع و مانعی که ممکن است جلوی این هوی را بگیرد
و خودخواهی بشر را تعدیل کند دین است و بس

همواره عقل و هوای بشر (یا به تعبیر شرع نفس آماره)
با یکدیگر در جنگ و ستیزند عقل میکوشد که از شدت
هوی و سرکشی نفس جلوگیری نماید تا روح مجال خود
نمائی پیدا کند و نفس سعی دارد او را در حضیض
مادیت فرو برده سلطنت و حکومت عقل را از بین ببرد
تنها دین است که در این نزاع دائم بیاری عقل برخاسته
روح را تقویت میکند و انسان ظلوم جهول را از سقوط
در پرتگاه شقاوت نجات میبخشد)

عقل اگرچه در کفایت مهمات و دفع مشکلات نخستین
مرجع و محکمترین قائد بشر است ولی چون بتمام احتیاجات
دنیوی و اخروی احاطه ندارد بحکم همان عقل احتیاج شدید
بارشاد مرشدی کامل دارد که مؤید از جانب خدا باشد
تا بدان وسیله احکام و قوانینی که جمیع احتیاجات او را
مرتفع سازد و همهٔ مهمات او را کافی باشد اخذ کند
و بفرمان عقل پیروی از دستورهای عقل کامل را گردن نهد

برای رسیدن بحق و بدست آوردن اصول اولیهٔ
دین اجتهاد خالص عقلی محض لازم است و در اینمورد
تقلید بکلی بیمورد است و در راه وصول بحقیقت در مراحل
نخستین جز عقل راهنمائی نداریم نقل از کتب سماوی
و استناد باقوال انبیاء و اولیاء را در این مرحله مجال
دخالت و حکومت نیست خود دین هم اجازه نداده
که اصول دین و اعتقادات اساسی را کورکورانه و تعبداً
بپذیریم و بر عاقل بالغ واجب است که در کسب اصول دین
بحسب استعداد عقلی خود اجتهاد کند و براهنمائی خرد
خویش بصحت و حقانیت دینی که اختیار میکند یقین حاصل نماید
در قرآن کریم است — وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
و هیچیک از نفوس بشر را تا خدا رخصت ندهد ایمان نیاورد

پلیدی کفر را خدا برای مردم بیخردی که عقل را بکار نبندند مقرر میدارد

پس معلوم میشود که خدای تعالی بانکس رخصت و اجازهٔ ایمان میدهد که خرد را بکار برد و آنکه تعقل نکند پیوسته در پلیدی باقی خواهد ماند بدنبال همین آیهٔ شریفه راه تعقل و تفکر نیز نشان داده شده است – میفرماید

قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

بگو ای رسول با امت در آسمانها و زمین بچشم عقل در نگرید تا چه بسیار آیات حق و دلایل توحید را مشاهده کنید گرچه مردمی که بدیدهٔ عقل و ایمان ننگرند دلایل و آیات الهی ایشان را بی نیاز نخواهد کرد آیا هرگز با دیدهٔ عقل و ایمان شبی براین دریای پر در الهی نظری افکنده اید و این کواکب شب افروز را با چشم بصیرت دیده اید بد نیست برای اینکه بگوشه ئی از عظمت دستگاه آفرینش آگاه شوید اگر فرصت نکرده اید خود بدیدهٔ عقل و ایمان در آسمان بنگرید نتیجهٔ بسیار مختصری را از آنچه دیگران دیده اند بشنوید

شاید شنیده باشید سرعت نور در هر ثانیه (۳۰۰۰۰۰) سیصد هزار کیلومتر است حال اگر بر این مرکب که تندروترین وسیله است سوار شویم پس از یک ساعت (۳۶۰۰) ثانیه تقریب یک میلیارد کیلومتر راه پیموده ایم و چنانچه در مدت یکشبانه روز بیست و چهار ساعت بیدرنگ در راه باشیم مسافت طی شده (۲۴ میلیارد کیلومتر خواهد بود میدانید چه راه دهشت انگیزی را در این مدت پیموده ایم (ترنی که ساعتی صد کیلومتر سرعت داشته باشد در مدت کمتر از سی هزار سال نخواهد توانست این راه دراز را طی کند)

حال کمی مکث کنیم با طراف خود نظری افکنیم آسمان را باز مثل همیشه مرصع بنقاط درخشان خواهیم دید در وضع ستارگان هنوز تغییری حاصل نشده و محل آنها نسبت بیکدیگر تفاوتی نکرده است (ستارهٔ جدی) پیدا است و دب اکبر بهمان صورت که در زمین میدیدیم در کنار آن دیده میشود هنوز خورشید بظاهر از تمام ستارگان دیگر بنظر ما بزرگتر میرسد ولی از این جا زمین بواسطهٔ

[illegible]

بادی بهتر است از این سفر آسمانی که ما را محیّر
و مدهوش میسازد صرف نظر کنیم به بنیم در زمین چه خبر است
زمین شناسی بما میگوید که در آغاز ایجاد زمین هیچ موجود
زنده ئی در روی آن نمی جنبیده و نعمت حیات هستیه
نصیب زمین نبوده است آیا درست است که اولین سلول
از راه تکامل نباتات را بوجود آورده بعد حشرات ضعیف را
با اعضاء عجیب آن تولید کرده سپس حیوانات بزرگتر را
ایجاد نموده بعد به خزندگان و بفیلهای عظیم الجثه مانند ماموت
و میمونهای جنگل را حیات بخشیده و عاقبت بشر را خلق
فرموده حال که چنین باشد از خاکیم و بخاک برخواهیم گشت
عناصری که گوشت و استخوان ما را تشکیل داده و دست
و لبها و چشم ما را ساخته است تغییر شکل خواهند داد —
و این عناصر در نباتات و حیوانات آینده مجدداً زندگی
از سر خواهند گرفت بسیار خوب
قرآن کریم میفرماید مِنها خلقناکُم و فیها نعیدکُم و منها
نُخرجکُم تارةً اُخری — ولی ما خود کجا خواهیم بود و بکجا
خواهیم رفت روحی که در ماست یعنی آن موجودیکه

حس میکند فکر میکند میخواهد فرمان میدهد طالب کمال
مطلوب است جویای عدالت و نکوئی و نیکی است از کجا
آمده و بکجا میرود چشمان ما (نه صورت مادی آن)
بلکه حس بینائی کجا میرود و فکر ما که آن سئوالات را
طرح میکند و در این مسائل بحث مینماید بکجا خواهد رفت
آیا همهٔ این دستگاه را بیهوده کرده اند آیا این دستگاه
عظیم را موجد و مدبری نیست و بتصادف پیدا شده
نعوذاً بالله حاشا و کلا چاره ای نیست جز آنکه
با آن شاعر روشن ضمیر هم آواز شده بگوئیم
یا الله یا خالق

ای همه هستی ز تو پیدا شده / خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات / ما بتو قائم چه تو قائم بذات

نُسبّحُ بِحمدِکَ وَ نُقدّسُ لَک

کی بخود آئیم و از خالق متعال بخواهیم که توفیق
معرفت بما عنایت بفرماید و ما را براه راست
(هدایت فرماید آمین رب العالمین)

اسلام دین بشریت است و پیروی از آن نظم و آرامش
جهان را تأمین میکند و سعادت دنیا و آخرت را برای
بشر مسلّم میسازد در اسلام روابط بین بنده و آفریدگار
و افراد با یکدیگر و فرد با جامعت و جماعات با یکدیگر
کاملاً مشخص و معلوم شده است در دین اسلام صلاح
در همه جا و همه اعصار در نظر گرفته شده است احکام
دین اسلام نتیجهٔ امر سلطان و حاکم یا قانون موضوعهٔ
بشری نیست که بشر بدون میل قلبی خواه ناخواه مجبور
باجراء آن باشد بلکه مستند به مقرراتی است که خالق جهان
وضع فرموده و مسلمان واقعی با ایمان قلبی و اعتقاد
باطنی بطیب خاطر خود را ملزم باطاعت آن میداند و مانند
سایر مقررات بشری نیست که در عصور مختلف بر افراد
تحمیل شده باشد نباید تصور شود که در این دین سلطه
و اقتداری بغیر حق بعده‌ای (بعنوان رجال دین)
داده شده است تمام مسلمانان خود رجال دینند
و همه دعوت به ایمان و معرفت شده اند و راه فهم و بحث
و نظر و تحقیق برای همهٔ مسلمین باز است اسلام نخستین

نظام سیاسی و اجتماعی جهانی است که وحدت بشریت را
مقرر داشته و بین بشر برادری برقرار نموده و اساس
وحدت بشری را بر محبت و اخوت و تعاون مستقر ساخته است
ا بنای دین اسلام ایمان بخداوند یگانه آفریدگار
همهٔ موجودات و نفی همهٔ خدایان موهومی و بشری است
مسلمان با اوامر الهی که بدون شک و تردید بدان ایمان
آورده تسلیم محض است و در همهٔ امور دستورهای الهی
مورد نظر اوست زیرا تنها ایزد تعالی را حاکم حقیقی
میداند و حاکمیت را ثابت و منحصر بحق میداند و بس

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ

قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ

دین اسلام آزادی و برابری کامل را بین مردم مقرر
داشته سیاه حبشی را با سید قرشی مساوی دانسته صلاح
جامعه و فرد را تضمین فرموده و بهر عاقل عالم خبیری
حق داده که در خوب و بد جامعه اظهار نظر کند

وامر بمعروف ونهی از منکر را زهر مسلم که معروف را
از منکر تمیز دهد واجب شمرده ودر این حق جز معرفت
ودانائی قیدی نیست نه نسب شرط شده ونه نصاب
مال ونه طبقه ای دون طبقهٔ دیگر واز اینجاستکه بعضی
بخطا تصور کرده اند نظام اسلام از نظر سیاسی شبیه
بجمهوری یا دمکراسی است وفراموش کرده اند
که در جمهوریت یا مشروطیت اشخاصی با ترتیب معینی
وشرایطی وقیود خاصی بعنوان نماینده از طرف اکثریت
مردم انتخاب میشوند ورتق وفتق امور را بدست میگیرند
ولی در اسلام همه در خوب وبد اجتماع مسئول وشریکند
وحق دخالت دارند

اسلام برای راهنمائی تمام بشر در همه نواحی ودر همه اعصار
آمده نظام سیاسی واجتماعی واصول اقتصادی واخلاقی
اسلام نظامی است منحصر بفرد نه قبل از آن چنین نظامی
بوده ونه بعد از آن خواهد آمد این نظام نظام اسلامی است
وبس نه جمهوری است نه دمکراسی ونه سلطنتی
ونه دیکتاتوری وهم چنین نه اشتراکی است ونه سرمایه داری

قوانین واصول اسلام بهیچ یک از اصولیکه بشر ساخته
وپرداخته ارتباط ندارد قوانینی است که خالق متعال
وضع وبوسیلهٔ رسول خود ابلاغ فرموده است

بسمه تبارک وتعالی

در قسمت وموضوعاتیکه بین زن ومرد
خداوند متعال در قرآن کریم بتوسط رسول اکرم
ابلاغ فرموده ونصوص شریفه متقنه

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان اللعین الرجیم
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
مِّمَّا اكْتَسَبْنَ

برای مردان نصیبی است از آنچه بسعی وعمل خود بدست
می آورند وبرای زنان هم نصیبی است از آنچه بسعی وعمل خود
بدست می آورند — وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ
بنفع زنان بعهدهٔ مردان حقوقی معین شده است
چنانکه بنفع مردان بعهدهٔ زنان حقوقی معین شده

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا

برای هریک از مردان و زنان نصیبی هست از آنچه پدران
و مادران و اقربای آنان میراث گذاشته است کم یا زیاد

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ
عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا — مردان بسبب برتری درهوا
خلقت و نیروی عقلی و جسمی و بسبب تحمل نفقه حق
قیمومیت و حمایت و مراقبت بامور زنان دارند

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ — مردان یک درجه حق ریاست
و رقابت بامور بر زنان برتری دارند

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
زنان در خانه های خود بند بر منزل بپردازید و مانند
دوران گذشته جاهلیت در کوی و برزن خود
آرائی نکنید

وَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ
وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا

بوقت مکالمه با مردان با لهجه دلربائی سخن نگوئید
مبادا شخص بوالهوس تحریک گردد

وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ
و آرایش خودشان را نشان ندهید جز بشوهران خود
و سایر محرمات

يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ وَلْيَضْرِبْنَ
بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ

بوقت بیرون رفتن روسری های خود را تا بالای
صورت بکشند حیا گردنهاشان را بپوشانند

بمفاد
با توجه باین آیات مبارکات و نظائر آن

وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ

زنان را بمنظور اینکه مهرشان را تصاحب کنید
در فشار قرار ندهید

وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ

بمنظور سخت گیری و ملجأ ساختن آنها را زیان نرسانید

فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا

بخوشی و در آسایش همسران خود را نگاه دارید
و یا بنیکی و احسان رهاشان سازید و دیگر بمنظور
ستم و آزار کردن بدانها رجوع ننمائید

وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ / بخوبی با آنان معاشرت کنید
فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ

پس یا اینستکه بخوشی نگه دارید و یا بخوبی و احسان طلاق بدهید

بنا و مبتنی باین آیات شریفهٔ متقنهٔ قرآن کریم
روشن میگردد که هر نوع تجاوز بحقوق زنان و سختگیری
و اذیت و حتی سوء استفاده از ظواهر قوانین مربوطه
بازدواج و طلاق بکلی ممنوع بوده و بانصوص صریحه
و هم با روح قانون اسلام مباینت دارد و میباید از آن
جلوگیری کرد — در اینجا مناسبست از اشخاصیکه برای
بکرسی نشاندن عقیدهٔ افراطی خودشان درمورد زنان
دعوی مطابقت آنرا با شریعت اسلام مینمایند
چند سؤالی بکنیم و جواب آنرا موکول بوجدان خودشان
بنمائیم چه تصور میکنیم وجدانشان هنوز نمرده باشد
آیا مجموع ایات قرآن مجید و احادیث قطعی سند را
درمورد حقوق زنان اعم از له و علیه مورد مطالعه
قرار داده آنگاه اینطور استنباط و قضاوت مینمایند
و یا نظیر اشخاص بدخواه و تنگ نظر پست که به آیه (کلوا واشربوا)
بدون توجه بدنبال آن تمسک میجسته راه مغالطه می پیمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

بحول الله و قوته) با تأییدات خودش علی وعلی
در قسمت جلال و بزرگواری صدیقه طاهره
فاطمة الزهراء و بتول العذراء سیدة نساء
العالمین بنت الرسول زوجة ولی الله اعنی
علی بن ابیطالب صلوات الله علیه ام الائمة
المعصومین ام ابیها صلوات الله علیها
چند کلمه راجع به زندگی دختر رسول الله صلی الله علیه واله
بصورت گشاد گوتاهی در صفحات این کتاب
نوشته گردد و باید بگویم این نام نامی دختر پیغمبر است
که همچون گوهری شاهوار دنیا مرده نخواهد آمد
من از صدیقه طاهره سلام الله علیها بنام یکزن
نمونه یکزن تاریخ یکزن که سزاوار است نه تنها
پیشوای زنان بلکه در مقام تقوی و عصمت

و فداکاری و شهامت پیشوای جهانیان
باشد سخن میگویم گمان ندارم در محیط تحقیق
و منطق کسی بتواند سخن مرا بر مبالغه و گزاف
حمل کند الکوثر ما و آنچه تاریخ که بالا از آلایش
غرض و نظر است روایت میکنند بیشتر علمای
و مفسرین محقق سنت اعتراف میکنند.
و در روایات خود تصریح میدارند که رسول اکرم ص
فرمودند: کمل من الرجال کثیر ولم یکمل من النساء
الا اربع ۱ آسیه بنت مزاحم ۲ مریم بنت عمران
۳ خدیجه بنت خویلد ۴ فاطمه بنت محمد صلی الله علیه واله
این چهار زن در میان زنان جهان توانسته اند
بحد کمال برسند یعنی در سلوک حیات به حقیقت دست یابند
این حدیث را (عمر ابو النصر) در کتاب علی و عایشه
به مناسبتی پیش میکشد و می نویسد این حیرت انگیز است

که پرفسور • آبه لامنس — علامهٔ معاصر عقیده
دارد میان این چهار زن اگر کاملترا از همه را بجوئیم
جز فاطمه بنت محمد نخواهیم یافت

عمر ابو النصر وقتی که می بیند یک شخصیت روحانی
در ملت مسیح فاطمه دختر خاتم الانبیاء را کاملترین
و تهذیب شده ترین زنان جهان می شناسد انگشت
حیرت بدندان میگیرد)

من زندگی فاطمهٔ زهرا را صلوات الله علیها از روز
آغاز میکنم که میخواست زندگی اجتماعی خود را آغاز کند
اصحاب تاریخ عموماً نوشته اند که فاطمه دختر رسول اکرم ص
در میان اشراف و امرای قبایل خواستگاران
بسیار داشت واین خبر دروغ نیست زیرا علاوه بر شرف
دودمان آل هاشم که سلالهٔ قریش بود از لحاظ سیاسی
دختر پیغمبر ص برجسته ترین شخصیت ها را میان دختران
عرب داشت با وجود این موضوعات پدرش رسول الله ص

ویرا به علی بن ابیطالب که بظاهر فقیرترین جوانان
قریش بود نامزد کرد و فاطمه در برابر ارادهٔ پدر خود
کاملاً تسلیم بود

فقط یک مرتبه فاطمه انهم از قول دختران همسال خود
به پدر بزرگوارش عرض کرده بود علی فقیر است

و وقتی رسول الله از فضایل علی با دخترش صحبت کرد
خندان شد و عرض کرد بانچه خدا و رسول خدا رضا داده اند
رضا هستم

علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه روحی فداه
بیش از یک زره و یک شمشیر و یک شتر از مال دنیا
چیزی در دست نداشت و چون شمشیر و شترش دو متاع
خیلی ضروری بودند بنا شد که فقط زره را بفروشند
و با قیمتش بساط عروسی را برگزار کنند

ابوبکر و عبدالله بن عثمان و بلال بن رباح آن زره را
حطمیه را به بازار بردند و از قیمتش این جهیزیه را

برای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خریدند

پیراهن کرباسی یک خواده به هفت درهم

روسری پیشی یک تخته به چهار درهم

سراندازی قطیری چادر یک تخته به ده درهم

یک تخت چوبین که رویش با لیف خرما پیچیده شده بود

دو عدد تشک کتانی که یکی با پشم گوسفند و دیگری با لیف خرما پرشده بود چهار عدد بالش از پوست میش

یک تخته پرده از پشم شتر یک قطعه حصیر بافته شده از علف

یک عدد دست آس سنگی که عروس با دست خود گندم و جو را آرد کند و برای خانواده ی خود نان بپزد

یک بادیه از فلز روی یک عدد مشک چرمی

یک مشربه چرمی آبخوری یکعدد بشقاب گلین

این بود جهیزیهٔ فاطمهٔ زهرا علیها سلام یگانه دختر شخص اول امکان — که خداوند متعال جل و علی در باره اش فرموده — لولاک لما خلقت الافلاک

اعنی خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله

در آن شب که عروسانه بخانه شوهرش علی مرتضی میرفت — از زیور زنانه آنچه با عروس بود بیش از دو حلقه دستبند نقره چیز دیگری نبود

در آغاز عروسی کار این خانهٔ کوچک میان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمهٔ زهراء علیها سلام بالسویه تقسیم شده بود

جارو کردن و آب بخانه آوردن بعلاوه تهیه ی خوراک و پوشاک بعهدهٔ علی علیه السلام بود

و کار دست آس کردن و خمیر کردن و نان پختن را فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها انجام میداد

بعدها که دختر رسول الله صلی الله علیه وآله
اولاددار شد احساس کرد که کار زندگی سخت است
زیرا از یکطرف ادارهٔ امور کودکان از طرف دیگر گندم
آرد کردن وخمیر کردن ونان شبانه روزی پختن
که شب وروز استمرار داشت

دست آس یعنی آسیای دستی که تقریباً همان آسیای
آبیست منتها کوچکتر ولی بجای فشار آب باید فشار
دست وپنجه دانه های سفت وسخت گندم را میان
دو تکه سنگ آرد کنند
نوشته اند که فاطمهٔ زهرا علیها سلام اینقدر دست
آس کشید که کف دستهای مقدسش پینه وابله بست

امیر مؤمنین و فاطمهٔ زهرا علیهما سلام به مشورت
نشستند باهم صحبت کردند علی مرتضی فرمود
بد نیست که بخدمت پدر بزرگوارت مشرف شوی
ودستهای پر آبله ات را نشانش دهی شاید که خدمتکاری

بتو عطا فرماید تا در کارهای خانه داری وبچه داری
کمک بدهد فاطمهٔ زهرا علیها سلام بخدمت پدر بزرگوارش
مشرف گردید ودستهای رنج کشیده اش را جلوی پدر گرفت
واز پدرش خدمتکار خواست
رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که یکتا دخترش را آنهمه
دوست میداشت بجای آنکه برای دستهای دخترش
آه وافسوس راه بیندازد لبخند زنان فرمود من
بتو عملی می آموزم که بیشتر از خدمتکار بدردت بخورد
چه عملی بابا جان
رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
تسبیح معروف فاطمهٔ زهرا را به یگانه دخترش آموخت
وانوقت فرمود شنیدی چه گفتم ایعزیز من بیاد داش
این ذکر مقدس خداوند بتو نشاط ونیرو خواهد بخشید
وکار زندگی را برتو آسان خواهد ساخت عرض کرد بلی یا ابتاه

پیغمبر اکرم ص فرمود ای دختر من راضی شدی
فاطمه که مجذوبانه بلب و دهان نورانی پدر بزرگوارش
خیره مانده بود با منتهی ایمان و اخلاص عرض کرد
راضی شدم یا رسول الله

و لحظهٔ دیگر بعوض خدمتگار با ذکر مقدسی که از پدر
بزرگوارش آموخته بود بخانهٔ شوهر برگشت و این
تسبیح را هم یاد علی بن ابیطالب صلواة الله علیه داد
فاطمه یعنی دختر رسول الله یعنی دختر مردی که جزیرة
العرب را از سرحد شام تا سواحل بحر احمر تسخیر کرده
و بقول ابوسفیان سلطنت عظیمی بوجود آورده بود
فاطمه یعنی یک شاهزاده خانم دنیا و آخرت ولی
یک شاهزاده خانم که کف دستهایش از بس بدستهٔ
آسیای دستی فشرده شده بود آبله دار و سیاه
شده بود این دختر بجای قصر ملوکانه و خدم و حشم

از پدرش خدمتگاری خواست که دست کم بچه هایش را
نگاه دارد تا خودش بکار خانه اش برسد
جوابش از پدر ذکر خدا بود و در مقابل این عطیهٔ
آسمانی غرق در صمیمیت و خشوع شد

بالاخره فضهٔ خادمه برایش پیدا شد
وقتی که فضهٔ خادمه بخدمت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
افتخار یافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
ای دختر من آیا میدانی وظیفهٔ خانم و خدمتگار چیست
این موضوع سؤال نداشت البته فاطمهٔ زهرا میدانست
خانم باید بنشیند و فرمان بدهد و خدمتگار باید بایستد
و فرمان ببرد ولی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
نه خدمتگار هم انسانی است مثل خانم رنج میبرد خسته
میشود قلب دارد احساس دارد ادراک دارد
خدمتگار در شریعت مطهرهٔ اسلام موجودی است
که با خانمش هیچ تفاوتی ندارد

منتهی وظیفه اش اینستکه بخانمش کمک کند
فاطمه زهرا عرض کرد پس تکلیف من چیست یا رسول الله
رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
ای عزیزمن تکلیف تو اینست که کارهای خانه را
میان خود و فضه خادمه تقسیم نمائی
فاطمهٔ زهرا عرض کرد اطاعت میکنم یا رسول الله
فاطمه‌ی زهرا علیها سلام بروی همین تعهد تا زنده
بود تو انا بود کار خانه داری را یکروز خود انجام
و یکروز بعهده‌ی فضه میگذاشت این جریان
تا انجا شهرت گرفته که بصورت ضرب المثلی در آمده است
میان گفته می شود امروز خدمت خانه با فضه است

بسم الله الرحمن الرحیم

در قسمت فضیلت و شرافت و بزرگواری
حضرت فاطمه‌ی زهرا صدیقه‌ی کبری
طاهره مطهره راضیه مرضیه زهره
نظر بعلو جلال و مرتبهٔ این مخدره دو عالم
فرموده اند (ام ابیها صلوات الله علیها
بنت خاتم النبیین زوجة ولی الله اعنی
امیر المؤمنین سید الوصیین خلیفه رسول الله
ام الحسنین ام الائمة الهداة المهدیین
سیدة نساء العالمین شفیعة یوم الدین
صلواة الله وسلامه علی ابیها وعلی زوجها
وعلیها وعلی ابنیها الحسن والحسین وعلی
علی بن الحسین وعلی محمد بن علی وعلی جعفر بن محمد وعلی
موسی بن جعفر وعلی علی بن موسی وعلی محمد بن علی وعلی علی بن محمد
وعلی الحسن بن علی وعلی حجة بن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین

راجع به میلاد باسعادت بی‌بی دو عالم صلوات الله علیها
(از واعظی سبزواری)
(السلام علی سیدة نساء العالمین فاطمة الزهراء)

لیلهٔ مولود زهراء جدّه شمس الشموس
مفتخر گشتم به مدحش در حضور شاه طوس
از جلال و فضل بانوی زمین و آسمان
شمه‌ئی گویم چو سگ زین بحر تر سازم زبان
گرچه از کنه جلال او بود عاجز عقول
حشمت الله را ز موری هدیه می‌آید قبول
آمد عشرین جمادی دوم آن نور پاک
مظهر انوار حق بهر نمایش روی خاک
آمده از بهر مولودش بخدمت از جنان
حوریان بالخاص جنت با خواتین جهان
کودکش چون قدم بنهاد در روی زمین
سرّ ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
زهرهٔ زهراء چو وارد گشت بر خیر الانام
بهر تبریکش ز حق آورد جبرئیلش سلام

گفت یا احمد بود این طاهره خیر زنان
روز محشر با تو باشد هم عنان (در شفاعت)
باشد این بانو کنیز خاص رب العالمین
باشد این بهتر از زنان اولین و آخرین
فاطمه بگذار نام او را که از ربّ رحیم
قطع شد زین اسم کلّ دوستانش از جحیم
در سماء منصوره‌اش خوانند جمله قدسیان
چون بنصر الله منصورند از وی دوستان
مژدهٔ حبّش بهر آن داد حق روز جزاء
یفرح المؤمن بنصر الله ینصر من یشاء
آید از عرش برین هر دم خطاب مستطاب
بر گدایان درش طوبی لکم حسن مآب
هاتف دیگر بود از خازن خلد برین
هذه جنات عدن فادخلوها خالدین

مژده ئی زهرائیان زین پس شما را نیست غم
کامد از بهر شفاعت مظهر تام و اتم

آمد آن بانو که شد حبش نجات شیعیان
دوم بحرین بابش برزخ لا یبغیان

آمد آن بانو که بی تعلیم از علم فنون
عالمه باشد بما کان و بعلم ما یکون

آمد آن بانو که در وصف جلالش نارواست
گویم او فرمانده کونین کل ماسوی است

آمد آن بانو که باشد در دو عالم مقتدا
کی برند پی بر جلالش غیر خاصان خدا

آمد آن بانو که باشد افتخار خاص و عام
علت فضل و شرف بهر امامان تا قیام

آمد آن بانو که وقت احتجاج کفر و دین
آیه ندعو نساء آورد روح الامین

آمد آن بانو که چون پیغمبران دارد کتاب
بانوی پیغمبران شد روح در ختمی مآب
انجیل
مصحفش جامع تر از توراة و زبور

آمد آن بانو که سازد اینجهان دار رشک طور

آمد آن بانوی اهل آسمانها و زمین
بانویش خوانند ولی حق امیرالمؤمنین

آمد آن بانو که شد واجب ثنایش در نماز
حب او ~~واجب~~ اصل و ثنایش باشد از کان نماز

جود فضل حق تعالی در دو عالم خوان اوست
آیه قل یا عبادی خاص مسکینان اوست

چادرش در محشر عظمی چو پرچم وا کند
صد هزاران یوسف از چه در فلک مأوی کند

آمد آن شاه زنان شهزاده بالا و پست
ختم شاهی شد به پایش از روز الست

ام ابیها آمد دگر ام العلوم
در رحم گوید به مام خود اسرار نجوم

آیت کبرای اعظم دخت اوّل ما خلق
اِنّها اِحدی الکبر باشد دلیل از قول حق

مهر برج عصمت و محبوبهٔ حق مبین
حامل نور ولایت با ولایت شد قرین

نوربخش عالم بالاست بر اهل سماء
در جلالت همسر آمد با ولی اولیاء

بهر همتای این یکتا گهر فرد صمد
گر نکردی خلق حیدر لم یکن کفواً احد

همچنین گر خلقت زهرا نمی‌بودی نبود
همسری بهر علی در عالم غیب و شهود

مادر گیتی عقیم آمد نزاید مثل او
در جلالت با ولی الله آمد مو به مو

جز امامت نیست فرقی بینشان ای مستقیم
عارفان حقشان دانند این ذوق سلیم

چون علی پرسید از نورش ز ختم انبیاء
گفت نور فاطمه از نور ما نبود جدا

بی نبوت جبرئیلش وحی آوردی ز رب
بی امامت کرد عزرائیل از او رخصت طلب

نی امام و نی نبی لاکن نشان از هر دو داشت
عزت خاص خدائی فارغ از چون و چراست

ثالث شمس و قمر مشکوة انوار و جلال
کوکب دری لقب طٰهٰ نسب احمد خصال

شمس غائب شد قمر بگذاشت با زهره بجا
در تمسک شد مقدم فوق قرآن را از خدا

خیر خلق الله بعد المصطفی والمرتضی
غرّة الغراء معروف است در ارض و سماء

گوهر بحر نبوت عیبت علم الله
مخزن انوار حکمت بجبی عالم پناه

محرم اسرار حق بانوی خلق اوّلین
قرّة العین رسول فالنجات آخرین

آیهٔ تطهیر را او مقصد و معنی شده
لیلهٔ معراج نورش عرضه بر طٰهٰ شده

بود خلقتش سرّی از اسرار آن کنز کنوز

در تحیّر اولیاء در رتبه و قدرش هنوز

بعد نور احمد و حیدر ز خلاق ودود

نور زهرا سابق آمد بر همه غیب و شهود

خواست حق نورش کند تسلیم هادی سبل

از بعینی را ریاضت خواست از ختم رسل

گر نبودی نورش از اسرار رب العالمین

از چه باشد در ریاضت خواجهٔ روح الامین

نور زهرا باشد از نور خداوند رحیم

باشد او اصل صلوة و هم زکوة المستقیم

چار ده تن نور مطلق کامل از روی شمار

از یمین نور نبوّت هم ولایت در یسار

یکطرف ختم نبوّت خاتم وحی و کتاب

یکطرف بحر ولایت معنی ام الکتاب

هر زمان وارد شدی بر حضرت خیر الانام

دست وی بوسیدی و بر جای خود دادی مقام

در صفات حق تعالی ذات او یکتا بود

گر بشر آمد ولی انسیّهٔ حوری بود

در کساء چون گشت کامل از وجودش پنج تن

گشت مصدر نام او اندر خطاب ذو المنن

شد وجودش امتحان خلق تا یوم القیام

انبیاء همراه وحی بر اوصیاء گوید مدام

حبّذا ان رتبه و قدر و مقامی را که بود

انبیاء آرند بر خاک درگاهش سجود

روز محشر می شود قدر و جلالش آشکار

دوستانش عرش پیما دشمنانش قعر نار

جمله از محبوبشان بیزار و خوار و ذلیل

ذکرشان ایکاش نگرفتیم فلانی را خلیل

گر بخواهی نام اعدائش بقرآن کن مرور

منکر و فحشاء و بغی آمد دگر هم قول زور

چون به محشر شد خدا راضی بحکم فاطمه

هر که جان بسپرد با حبّش ندارد واهمه

آیه‌ی یا نار کونی گر بخواند بر جحیم
گلستان گردد جهنم بر محبانش ز بیم

صاحب تاج و شفاعت باب و هم تاج سرش
ساقی کوثر قسیم نار و جنت شوهرش

یازده حجت که ما را مقتدا و رهبرند
جمله در بحر هدایت این صدف را گوهرند

یازده تن نور مطلق جمله بی شبه و مثال
از ازل گشتند مظهر بهر تجلای ذوالجلال

یازده حجت ز نورش گشت ظاهر در جهات
ده بدو دان آشکار او خویشتن شد نهان

گر کتاب الله با عترت قرین و همسرند
هم کتاب الله و عترت باشد و هم کوثر است

نور پاکش کرد روشن ارض و نه افلاک را
کوثر از وی شد عطا مر سید لولاک را

شد جهان پر از وجود فاطمی ز یک شجر
شانه اشهد اگر بشانه کو منور الاسفر

لیلة القدری که مستور است از چشم همه
گر بمعنی پی بری باشد وجود فاطمه

هر سری از تار مویش لیله‌ی قدری جداست
هر یکی از خال رویش نقطه‌ی و مرتضاست

می نگنجد وصف ذاتش در خیال خاکیان
نی غلط گفتم ندانند رتبه‌اش افلاکیان

چون احاطه کرد ظلمت بر ملایک ز امتحان
جمله نالیدند بر درگاه حی لامکان

جلوه گر شد نور روی او ز عرش الطاف ودود
پس بشکر نور زهرا جمله آورده سجود

نورش از محراب طاعت تا ثریا در تتق
صبح ابیض ظهر اصفر شام احمر زان افق

کرد محرابش ملایک از ثریا با درود
بانوی عیسی و مریم بحر حق بنما سجود

قصه‌ی جبرئیل و آدم را بجنت کی نظر
تاج با به طوق زوج گوشواره دو پسر

من چه گویم وصف بانوئی که شد از ممکنات
مظهر اسماء حسنی از جلال ذات و صفات

من چه گویم وصف بانوئی که داد از جهان
فرض کرده حب او را بر تمام انس و جان

من چه گویم وصف بانوئی که چون سازد قیام
قامت افلاک خم گردد برای انتقام

من چه گویم وصف بانوئی که چون گوید پدر
خواجه‌ی لولاک گردد از خطابش مفتخر

من چه گویم وصف بانوئی که ختم انبیاء
زائرش بودی با مر حق هر صبح و مساء

من چه گویم وصف بانوئی که در روز جزا
امر امر اوست از حق بر تمام ما سوا

من چه گویم وصف بانوئی که ذات کبریا
نازد از طاعات او بر سکان سماء

من چه گویم وصف بانوئی که خلاق مبین
در صداقش داد اهل آسمانها و زمین

بهر تزویج ولیش مالک بالا و پست
با زبان محمد بانی خطبه خواند و عقد بست

عاقدش رب جلیل و شاهدش جبریل شد
خلوت خاص خدا ایشی محفل تجلیل شد

خطبه خوانی کرد راحیل ملک با صد شعف
در نثار آورد طوبی بر ملایک از شرف

ای زبان خواموش در اسرار حق نبود ترا
قدرت وصفش که عاجز باشد از وی ماسوی

چه بذات پاک سبحانی محال است این محال
همچنین دانسته است هیکلی قناعت بر ظلال

در جلالش بس که پیغمبر بوقت احتضاد
امر او را فرض کرده بر ولی کردگار

گر تو را نبود خبر در وصف ذاتش بر تری
قصه کوته فهم ناقص کی بذاتش پی برد

از نبرده پی بقو آنکه شمرده مدح او
نیست در قران مگر مدحش و یا ذم عدو

آیهٔ قل لا و دیگر آت ذا القربی همه
هست در مبتش دگر رد حقوق فاطمه

هم بقو آن بعل او باشد صراط المستقیم
هم بقرآن خود سلام قول من رب رحیم

در سلام آل یاسین کیست آل یا و سین
هست زهرا زوج زهرا یا زده نور مبین

مادر کفلین رحمت زوجه حبل المتین
حبل اطول از نتاج او است تا روز پسین

آن درخت محکم دین را که فرموده رسول
که منم اصل شجر و عشق علی شاخش بتول

میوه اش اولاد زهرا شیعه برگ آن شجر
گر نبودی نور وی بود آن شجر بی بار و بر

حب زهرا باشد از ارکان ایمان ای پسر
ورنه کی آرد درخت باغ ایمان ثمر

حب او حور و قصور جنت گلزار شد
بغض او نار و جهیم و عقرب و هم مار شد

ای مهین بانوی عصمت مظهر آیات نور
حجت کبرای حق ای مقصد از ما فی الصدور

ای شرف مر انبیاء و وی رجاج و حجرب
ام خیر الاصفیاء یا خیر ام و اولیاء

ای کنیز خاص رب العالمین ای فاطمه
ای صلواة فرض وسطی قرة العین همه

تا قیامت من گواهم گر عظامم گردد رمیم
حب تو اعلا نعیم و بغض تو نار و جهیم

از تو و زوجت بپا ارکان این دین قویم
حب تو خیر العمل زوجت صراط المستقیم

من چه گویم در مدیحت گفت خیر المرسلین
با رضایت حق رضا با خشم تو حق خشمگین

بی فدک بد شان تو کز امتحان بودش عدو
هم کتاب و حکمت و علم و نبوت ارث برد

باب تو باشد پدر بر ما سوی بعد از ازل
مام خود خوانده چنین بابت تعالی این مثل

بر تو و بابت محمد بعل و اولاد کرام
تا ابد باشد ز من باد ادرود و هم سلام
چون ابد باشد وجود خالق واجب تعال
باد بر پاکان سلام بی حساب و بی زوال
خدمت اولاد امجادت ز جان جستم پناه
حجت هشتم تو را هفتم پسر باشد گواه
خواستم فضل و جلالت را بنظم آرم دریغ
از هزاران یک نشد ممکن از آن بحر عمیق
حق بابت مصطفی زوجت علی دو نور عین
کن شفاعت هم بدنیا هم به عقبی از حسین
دادم از بهر حسینت هم بگریم بر حسن
بخشش ای بانو بمداح خود افعال حسن
ملتجی هستم بنورت یا غیاث العالمین
استشفعیلی عند ربی لا ترد السائلین

حیف نبود کین چنین بانوی دارای جلال
نسبت حقارت نسوانش دهد کفر و ضلال

یا العجب سر چیست در این عالم کون و فساد
محبط وحی خدا را داده یکروزه بباد
حیرتم با این مقام و رتبه نزد کردگار
چون شکسته پهلوی نیلی نموده عذار
با غلاف تیغ کرده پشت و بازویش کبود
یک نفر فریاد رس گویا در آن غوغا نبود
محسنش سقط از فشار و گردن زوجش طناب
با چنین احوال با قبر پدر کرد این خطاب
ای پدر جان الامان زین امت بی نام و ننگ
بین چسان کردند بر دختر وصیت کار تنگ
شیعیانش را از این غم سوخت تا یوم قیام
تا که دست حق بر آید زآستین انتقام

ای امام منتظر ای خسرو مالک رقاب
چند باشد گردن حبل المتین دین تناب

آن در که خاتم پیغمبران وقت دخول
اذن بگرفتی ز زهرا بعد فرمودی نزول

مهبط وحی خدا را سوخت آن کفر الست
از در نیم سوز جنب الله را در هم شکست

سینه‌ئی کز او گرفتی مصطفی بوی بهشت
در میان در و دیوار او فشرد آن شوم زشت

صورت خورشید نیلی شد از آن سیلی که زد
آن ستم بنیان دو دان جده‌ات تا ابد

از لگد با ضرب در شد کشته محسن وا اسف
ثلث از اولاد زهرا تا قیامت شد تلف

کی روا بود ای ولی منتقم ای تاجدار
بشکند از ظلم اعداء گوش زهرا گوشوار

بر ظهورت منتظر زهراست ای بو الحسن
شکوه ها دارد ز جور جبت و طاغوت زشت

آنکه حاضر شد به نعش قبر ام الاصفیاء
چند قبرش محترم پهلوی ختم انبیاء

ظلمت مطلق کجا و نور مطلق العجل
چند باشد نور حق مخفی و باطل در ضلل

ای ولی منتقم ای والی ملک خدا
العجل بنما دو باطل را از آن مرقد جدا

زن بداد عبرت ان فرعون و هامان لعین
تا نمایم حمد شکر و خالق جان آفرین

تا بکی اولاد و اعوانت گرفتار الم
تا بکی در پرده باشی ای ولی منتقم

دوستان جده‌ات هر یک بنوعی در فشار
سوختم از دوریت ای شاه تا کی انتظار

دین و دنیا در هم و عالم پر از جور و فتن
مرهمی نه روی دلها ای ولی ذو المنن

سیدی یا بن الحسن مردیم ما از انتظار
حق زهرا عصمت حق بر دعا دستی برآر

تا بمیرم در دمن اینست در لیل و نهار
العجل یا غایب الی ما طال الانتظار

کتبه عبد الله المذنب مرتضی تقوی غفر الله له

بسم الله الرحمن الرحیم

یا بقیة الله فی الارضین ادرک الاسلام والمسلمین

منتظران را بلب آمد نفس ای شه خوبان بفریاد رس

در قسمت ظهور ولی عصر صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه بزرگان دین فرموده اند

دشمنان اسلام قیام حضرت صاحب الزمان علیه السلام را
برای عوام مردم آنطوریکه میخواستند جلوه داده اند
و حقیقت نهضت آنحضرت را از نظرها دور داشته اند
دشمنان اسلام به مردم تلقین کرده اند که امام زمان ع
فردی مانند هیتلر و دیکتاتورهای دیگر است از راه
میرسد میزند و میکشد و مردم را بزور بدین اسلام
دعوت میکند و آنقدر خون میریزد که تا زانوی اسب او
در خون فرو میرود خداوند لعنت کند دشمنان اسلام را
و خدا هدایت کند مردم عوام را که به این حرفها ترتیب

اکنون به اتکای فرمایشات ائمه معصومین علیهم السلام
نهضت ولی عصر علیه السلام را بشناسید که خداوند
امام زمان علیه السلام را مأمور بقیام میفرماید و نقطه
مهم اینستکه تمام اقدامات آن بزرگوار آسمانی است
و غیرطبیعی است و از این رو همه قدرتها پیرو دست
و دیگر قدرتی در برابر او وجود ندارد تا تضاد
و یا مخالفتهای نیروئی بوجود آید و صلح و وحدت
بوجود نباید بزرگترین سلاح کار او در راه پیشرفت
علم است هرچه دانستنی وجود دارد او میداند و همه
دانشمندان از راههای دور بخدمتش می آیند و او را
در هر رشته عالم تر از خود می بینند و وجدان آنها آنان را
مجبور به مسلمان شدن میکند و مردم عادی هم از او غیر از
عدل و مساوات چیز دیگری نمی بینند در اجتماع هم غیر از
امنیت چیزی وجود ندارد آیا کسی دیگر ممکن است ایمان
نیاورد حالا برای اینکه بدانید این حرفها را از پیش خود
نگفته از معصوم گرفته ایم خیلی مختصر چند روایت

را ایشان بازگو میکنم در کتاب اکمال الدین از امام باقر (ع)
نقل شده که فرمود ابتدای ظهور قائم علیه السلام
جارچی جار میزند هیچکس خوردنی و نوشیدنی با خود
برندارد آنحضرت سنگی با خود حمل میکند که به هر جا
بزند چشمه‌ئی بوجود خواهد آمد و هر تشنه و گرسنه‌ئی
سیر و سیراب می‌شود آری این اولین معامله امام
زمان علیه السلام است با مردم شیخ مفید در خصال
از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرموده ابتدای
قیام قائم علیه السلام زمین نباتات خود را بیرون
میریزد و کینه‌ها از دلهای بندگان خدا بیرون میرود
درندگان هم رام می‌شوند آنقدر سبزه میروید
که هر کسی در جاده‌ئی راه رود قدم خود را روی
سبزه و گل میگذارد و همه دارای زینت می‌شوند
مردم در جاده‌ها از درندگان وحشت ندارند درنده‌گی
به انسانی حمله نمیکند در کتاب کمال الدین نقل شده
از امام صادق علیه السلام فرمود امام زمان (ع)

دست مبارک خود را روی سر مسلمانها
میگذارد عقل آنها کامل میشود و در کتاب علل الشرایع
در ضمن حدیث مفصلی امام صادق علیه السلام فرموده
هر کس با قائم بیعت کند در آسایش و امنیت کامل
خواهد بود در کتاب عیون اخبار الرضا نقل شده
که آنحضرت علیه السلام فرمود مردم ما جز بدستور
الهی و قرآن حکم نمیکنند و قوانین قرآن را نمی‌شکنند
در کمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل شده روایت
که فرمود مردم اول از او میگریزند سپس همه جا را
میگردند جز او چاره‌ئی پیدا نمیکنند چاره سازی جز او
نمی‌بینند و بدین جهت با جان و دلسوزی باز میگردند
از او اطاعت میکنند قطب راوندی در کتاب شرایج
از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده اند
هر کس قائم ما را ببیند اگر بیمار باشد شفا می‌یابد
و اگر ضعیف باشد نیرومند میشود در کتاب راوندی
نقل شده است از امام صادق علیه السلام که فرمود

علم بیست و هفت حرف است تا زمان حضرت مهدی (ع)
بیش از دو حرف کشف نمی‌شود و او هر ۲۷ درجه
علوم را جهان را برای بشر پرده برداری میکند در کتاب
ارشاد از علی بن عقبه از امام روایت شده که فرموده اند
در زمان مهدی علیه السلام عدالت برقرار میشود ظلم
از میان میرود زمین گنجها و برکتهای خود را بیرون
میدهد و هر کس حق خود را از اجتماع میگیرد و پیرو هیچ
دینی باقی نمی‌ماند مگر اینکه به دلخواه خود مسلمان
میشود در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت شده
که فرموده اند هیچکس باقی نمی‌ماند مگر بخاتمیت پیغمبر ص
اعتراف میکند حسین بن مسعود فراء که یکی از محدثین
عامه است در کتاب شرح السنه از پیغمبر ص روایت کرده
که فرموده بحق خداوند بزرگ قسم زمان ظهور مهدی (ع)
که عیسی از آسمان فرود خواهد آمد بامر خداوند و امر
حضرت مهدی صلیب را خواهد شکست و خوک را میکشد
و جزیه دادن را از بین میبرد و چندان ثروت بمردم میدهد

میدهد که دیگر آنرا نمی پذیرند بطوری که از محدثین
عامه است از پیغمبر اکرم ص نقل میکند که فرمود —
چه حالی و خوشحالی خواهند مسلمانان داشت
هنگام ظهور مهدی علیه السلام که عیسی از آسمان
فرود آید و در پشت سر مهدی علیه السلام نماز بخواند
مادران و برادران این روایتها را که خواندید باز هم
بخوانید و بدانید امام زمان علیه السلام موهومی نیز
نیست او کسی نیست که مردم را بحساب بکشند
آیا با این همه علم و معجزات و فرود آمدن عیسی
از آسمان و مطیع اوامر امام زمان ما است
آیا از دلهای مردم شک برطرف نخواهد شد
آیا مردم ایمان نمی آورند آیا ممکن است انسان
با وجدان با مشاهده کردن این معجزات و خوارق
عادات باز هم بحضرت ایمان نیاورند

در جزء اخیر این مطالب را بدانید که دنیا بیشتر
تشنهٔ ظهور ولی عصر (ع) میباشد حکومت دنیا
امام زمان را لازم دارند تا امام زمان (ع) تشریف بیاورد
عدالت بین مردم برقرار خواهد شد لذا باین جهت است
که اکثریت مردم با آغوش باز از حضرتش استقبال میکنند
جمعی حیوان انسان نما باقی میمانند که لاجرم عقل حکم میکند
که این خارها را از سر راه تمدن و تعالی از سر راه بردارد
اینوقت است که شمشیر امام زمان (ع) برای این حیوانهای
بدبخت شقی است البته ما نمیگوئیم که انقلاب امام زمان (ع)
بدون خونریزی است در حالیکه انقلاب در یک کشور کوچک
بدون خونریزی نیست چگونه انقلاب جهانی عمیق
امام زمان علیه السلام را توقع داریم بدون خونریزی
واقع شود لکن قسمت عمدهٔ پیشرفت رغبت خود مردم است
بسوی آن بزرگوار که براه فطرت برگشته اند
اشکال دیگر در اینجا که بعضی از کوته نظران و عوام مردم
میگویند چگونه امام زمان (ع) با شمشیر قیام میفرماید

در حالیکه در دنیای امروز سلاح های اتمی و هیدروژنی
و بالاتر از آن متداول است در اینجا باید بگوئیم اولاً ممکن است
جنگ سوم جهانی با کشتار غیر طبیعی خود آنچنان روی افکار
مردم و دانشمندان و حکومتها اثر گذارد که سازمانهای
جهانی کلیهٔ سلاحهای گرم و اتمی و هیدروژنی و
یا سلاحهائیکه تا آنروز بوجود خواهد آمد از بین ببرد
و دیگر بار جنگ کردن بصورت تن بتن و با شمشیر درآید
و امام زمان (ع) هم با سلاح عصر خودش با آنها بجنگد
و این مطلب بعقل خیلی نزدیک است ثانیاً برای حضرت
ولی عصر علیه السلام این حرفها مطرح نیست سلاح روز
هر چه باشد بخواست و قدرت نامتناهی قادر متعال
امام خود را پیروزی دهد برای هر جاهل و عالمی آسان است
مگر عصای موسی آن همه مارهای جادوگران را بلعید
و بآنها پیروز شد خداوند متعال تا بحال هزاران مرتبه
به ما جلوه داده است که چگونه قادر است مردی را بکارهای

در کارهای مهمی پیروزی عنایت فرماید ونکتهٔ مهم
اینکه امام زمان علیه السلام جز با شمشیر نمی جنگد وجنگیدن
با بمب و موشک با عدالت خداوند عادل وبا عدالت
آنحضرت وفق نمیدهد بدلیل اینکه اینگونه جنگها
واینگونه مبارزه کار انقلابیون مادیست که هدفشان
کشورگشائیست واز عدالت وانسانیت خبری ندارند
زیرا با انفجار یک بمب وامثال آن گناهکار وبیگناه
کوچک وبزرگ همه باهم تلف میشوند واز طرفی صدماتی
به طبیعت میخورد که انفجار اتم زمین را از استعداد
زراعت بیندازد ولی امام زمان علیه السلام طبق عدالت
جنگ میکند وفقط با گردنکشان کار دارد ولازمه با بیگناهان
اینگونه جنگ جز با شمشیر صورت نمیگیرد وخود این
موضوع که امام زمان علیه السلام با شمشیر میجنگد علامت
عدالت ورحمت ومهربانی آن بزرگوار است ودشمنان
با این حرفها امام زمان علیه السلام را طوری جلوه داده اند که مهدی
خونخوار وخونریز است

یا بقیة الله (بسم الله الرحمن الرحیم) از رکنی
حدیث مدرک از کتاب بیان الفرقان تألیف برادرم
مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه
از کتاب اکمال وعیون حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله
خداوند متعال قرار داد در صلب امام حسن عسکری علیه السلام
نطفه ئی مبارک پاک وپاکیزه ئی را که هر مؤمنی بآن خوشنود است
از کسانیکه خداوند میثاق وعهد را از ایشان گرفته است
وکافر میباشد باو هر معاندی پس اوست امام تقی ونقی
ومسرور کننده وهادی ومهدی از روی عدالت حکم میکند
وبعدل امر مینماید تصدیق میکند خدای عزوجل را واو را
نیز خداوند در گفتارش تصدیق میفرماید خروج خواهد کرد
از تهامه هنگامیکه آشکار شود دلائل ونشانه ها از برای اوست
گنجهائی که نه از طلا ونه از نقره است خداوند متعال فراهم
آورد از برای او مردان کاردان واسبهای قوی هیکل
ونیکو از شهرهای دور بعدد اصحاب بدر که سیصد وسیزده نفر

خواهند بود برای اوست صحیفهٔ مختوم که در آن
ضبط است شمارهٔ اصحابش با اسمهاشان ونسبهاشان
وشهرهای انها وطبایع واخلاقشان وزینتها وکنیه هاشان
انها مردانی هستند جری وفعال کوشا وپیروی از آن
بزرگوار علیه السلام راوی عرض کرد چیست دلائل وعلامات
آن بزرگوار یا رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت فرمود برای
پرچم وعلمی است هرگاه موقع ظهور آن بزرگوار برسد
آن پرچم باز شود وخدای انرا بسخن در آورد پس ندا کند
آنحضرت را (اخرج یا ولی الله واقتل اعداء الله) ۱ باز شدن پرچم
۲ سخن گفتن او با آنحضرت در امر ظهور این دو علامت ونشانه
اورا شمشیری است در غلاف هرگاه وقت خروج برسد
آن شمشیر از غلاف بیرون آید خدای آنرا گویا فرماید
وندا کند خارج شو یا ولی الله که حلال نیست برای تو بازنشینی
از دشمنان خدا آنگاه خارج میشود وهرجا دشمنان خدا را
بیابد انها را میکشد وحدود خدا را بپا میدارد وحکم میکند بحکم
خدا جبرئیل از طرف راست او ومیکائیل از طرف چپش

زودی خواهید دید آنچه را که بشما میگویم واو بعد از مدتی
امر خود را بجا آورد وآشکار مینماید خوشا بحال کسیکه ملاقات کند
اورا وخوشا بحال کسیکه دوست بدارد اورا وخوشا بحال کسیکه
بامامت او قائل باشد بوسیلهٔ آن بزرگوار خداوند نجات
میدهد اورا [انان را] از هلاکت وبه اقرار بخداوند وبرسول خدا وبامامت
ائمهٔ معصومین علیهم السلام گشوده میشود از برای آنان
بهشت مثل ایشان در زمین مثل مشک است که پخش
میشود بوی خوش آن وهرگز تغییر نمیکند ومثل انان در آسمان
مثل ماه تابانست که هرگز نور آن از بین نمیرود
راوی عرض میکند یا رسول الله صلی الله علیه وآله چگونه بیان شده است
توصیف این امامات از ناحیهٔ خداوند عزوجل حضرت فرمود
همانا خداوند عزوجل برمن فرو فرستاد دوازده صحیفه که اسم
هر امامی برمهر وخاتم آن ضبط شده وصفت هریک در صحیفه اش
نوشته شده بود —— حدیث عبدالله بن الجارودی گفت
پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود چون خداوند خلق فرمود ابراهیم خلیل را
گشود دیده وبینائی اورا پس نگاه کرد بطرف عرش در آنجا نوری

نوری دید عرض کرد ای خدای من این نور چیست خداوند
فرمود ای ابراهیم این نور محمد برگزیده و صفی من است
سپس عرض کرد پروردگارا در پهلوی او نور دیگری میبینم
خداوند ابراهیم این نور علی ناصر و یاور دین من است
انگاه عرض کرد خدایا در پهلوی آن دو نور نور سومی مشاهده
میکنم خداوند فرمود این نور فاطمه است که در کنار پدر
و شوهرش میباشد من دوستان او را از آتش قطع کرده ام
انگاه عرض کرد الهی دو نور دیگر در پهلوی آن سه نور میبینم
خداوند فرمود ای ابراهیم این دو نور حسن و حسین هستند
که در پهلوی پدر و جد و مادرشان میباشند ابراهیم عرض کرد
خدایا نه نور دیگر میبینم که گرد آمده اند اطراف این پنج نور
خداوند فرمود ابراهیم اینها امامانی هستند که از اولاد
آن پنج نورند ابراهیم پرسید خدایا نام انها چیست خداوند
فرمود ابراهیم اول انها علی بن الحسین است و محمد باقر فرزند علی
و جعفر صادق فرزند محمد و موسی فرزند جعفر و علی فرزند موسی
و محمد تقی فرزند علی و علی النقی فرزند محمد و حسن عسکری فرزند علی
و محمد (حجة بن الحسن) که قائم و مهدی اوست

در قسمت ولادت باسر سعادت با میمنت

بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
شخص اول امکان مولی الموحدین جدینا
ابی الائمة الهداة المهدیین امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده
المعصومین المنتجبین الطاهرین
و محبتهم فریضة علی کل مسلمین که فرموده اند
حب علی حسنة لا یضر معها سیئة
و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة
فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
دروغ گفته است کسی که بگوید من محبت به پیغمبر
دارم ولی به علی بن ابیطالب محبت ندارم
هرکسیکه با پسر عم من علی علیه السلام دشمن باشد
با خداوند متعال و رسولش دشمن خواهد بود

هر آینه کسی در مدت عمرش شبها را بعبادت و بندگی مشغول باشد و روزها را به روزه بگذراند ابداً در پیشگاه الوهیت جل و علی بقدر ذره ئی قبول نخواهد شد و مخلد در جهنم خواهد بود / یعنی کسیکه دشمن علی علیه السلام باشد

بجز از علی نباشد بجهان گره گشائی
طلب مدد از او کن که رسد غم و بلائی

وَ قالَ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اَنَا مدینة العلم و علیٌ بابها و مَن اراد العلم
(فلیأتها مِن بابها)

بی حب علی بهشت و رضوان مطلب
بی روزه و بی نماز ایمان مطلب
خواهی ز پل صراط آسان گذری
دامان علی گیر و غیرش مطلب

سیزدهم رجب ولادت باسعادت مولای متقیان

ماه رجب عجب طرب انگیز شد پدید
دلها ز یمن مقدم او خوش بیارمید
گوشم شنید وصف همه روز از ولی
فرخنده تر ز سیزدهش چشم من ندید
برق نشاط میجهد از دل بهوش باش
مهر ولایت از افق کعبه بردمید
حق جلوه گر ز خانه خود شد دگر مپرس
گر غیب تا شهود چه رمز و چه شد پدید
بر من مگیر خورده اگر رفت نکته ئی
برق نشاط بود که در خاطرم جهید
شوق ولای او برد از دست اختیار
چونانکه میشوند ز عشق همی شهید
رفت از کفم قرار ز شوق ولای او
ناید قفس بکار اگر مرغ از آن پرید
مائیم و یک علی توقع مدار صبر
گر تشنه ای به آب بقا خسته جان رسید

هنگام شادی آمد و وقت طرب رسید
روزی چنین مبارک و عیدی چنان سعید

ای خلقت از تو یافته زیب و شکوه و فر
از تو بباغ دین گل توحید بشکفید

تو کیستی که یاد تو چون در دلم گذشت
اشکم ز شوق سر زده بر روی من دوید

دین چیست جز ولای تو ای دین بپا ز تو
هر کس تو را نشناخت ثواب از خطا گزید

مرد خدا توئی و خدا دوستدار تست
وان شد خداشناس که سوی تو بگروید

گر بهر دوستان تو جنت نساختند
ایزد دیگر برای که جنت بیافرید

نام بهشت بردم و عشقم بطعنه گفت
آنسان سخن بگوی که از عاشقان سزید

مرد خدا بغیر خدا از خدا نخواست
بازارگان بود که بطاعت جنان خرید

گر حور خواستی ز قصور راست بگمان
ذوق وصال خوش بود گر توان چشید

همت بخواه تا شرفی آوری بدست
روشن دلی بجوی و بدو باش در رسید

در دامن ولای علی چنگ زن که او
از پیش خلق پرده پندار بر درید

ای جان اهل دل بهوای تو در نشاط
بس اشکها ز شوق تو هر سو فرو چکید

با این بیان ناقص و این طبع نارسا
تحسین نمود وصف تو هر کس ز من شنید

((یا ابا الحسنین ادرکنی فی الدنیا و الاخرة))

ابو الائمة وصی الرسول شاه انام
شه سریر ولایت علی اعلا نام

چنانکه نام خدا را نمی توان بشمرد
نمی توان بخدا نامهای وی بنمود

شگفت آیت حق است شاه دین حیدر
هزار مرتبه بوده رسول را یاور

علی است ملجاء بیچارگان دنیی و دین
علی است باب حسین و حسن امام مبین

در کتاب مناقب اخطب خطباء خوارزم باسناد خود
از عبدالله عمر روایت کرده از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله
که آنحضرت فرموده اند کسیکه دوست بدارد علی علیه السلام را
قبول میفرماید خداوند از او نماز و روزه اش را و مستجاب
میفرماید دعواتش را

آگاه باشید امتان من کسیکه دوست بدارد علی علیه السلام را
خداوند بعدد هر رگی که در بدن اوست شهری در بهشت باو
ببخشاید آگاه باشند امتان کسیکه دوست بدارد
آل محمد علیهم السلام را از حساب و میزان و صراط در امان
خداوند است

آگاه باشند امتان کسیکه بدوستی آل محمد علیهم السلام بمیرد
من ضامن اویم که با پیامبران به بهشت وارد و همنشین
ایشان گردد

آگاه باشند امتان کسیکه دشمنی بدارد آل محمد علیهم السلام را
می آید روز قیامت در حالیکه بین دو چشم او نوشته شده
مأیوس. و نا امید از رحمت خداوند

از کتاب ذخایر از جابر بن عبدالله میگوید
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست نمیدارد ما اهل بیت را
مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن نمیباشد با ما اهل بیت
مگر منافق بدبخت بی سعادت

میفرماید رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسیکه دوست ندارد اولاد
مرا اوست سزاوار لعن و نفرین و ایضاً فرموده آنحضرت است
کسیکه بچشم حقارت در نگرد باولاد من خداوند او را کور
خواهد نمود

در معانی الاخبار باسناد خود از صادق جعفر بن محمد
از پدرش از آباءش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرده که فرمود
کسیکه دوست بدارد ما اهل بیت را پس هر آینه باید حمد خداوند
نماید بر اولین نعمت پرسیدند مراد از اولین نعمت چه چیز است
فرمود پاکزادگی و دوست نمیدارد ما را مگر کسیکه طیب
مولد داشته باشد و دشمنی نمیدارد ما را مگر کسیکه خبث
ولادت داشته باشد یعنی ناپاکزادگی

ز ناپاکزاده مدار این امید که زنگی بشستن نگردد سفید

حضرت ابی جعفر محمد الباقر علیهما السلام فرمود
کسیکه صبح کند و بیابد خنکی محبت ما را در دل خود پس باید حمد
کند خدا را بجهة اول نعمتیکه با و عطیه شده پرسیدند اولین
نعمت کدام است آنحضرت فرمود حلال زاده گی
حلال زاده شناسد علی و آل او را — چرا که نور دو چشم حلال زاده علی است
حدیث از مفضل بن عمر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که فرمود
هر که بیابد اثر محبت ما را در دل خود پس دعا بسیار در باره
مادر خود کند که با پدرش خیانت نکرده است
حدیث و روایت از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
میفرمایند کسیکه باک ندارد آنچه در حق مردم گفته و از آنچه
مردم در حق او گفته اند از کارهای بد پس در ولادت او
شیطان شریک بوده است و کسیکه باک ندارد که ببینند
مردمان او را در اعمال زشت پس در ولادت او شیطان
شریک بوده است و کسیکه غیبت برادر مؤمنی دون سابقه
عداوت دنیویه یا عداوتیکه منشأ آن نقص در امور دینی
بوده که باعث حلیت غیبت است پس در ولادت او شیطان
شریک بوده و کسیکه شوق دارد به محبت حرام و شهوت زنا

پس در ولادت او شیطان شریک بوده
بعد از آن امام صادق علیه السلام فرمود اینکه برای —
ولد الزنا چند علامت است یکی از آنها عداوت ما
ما اهل بیت است دوم از آنها شوق بحرام است که از آن
خلق شده و آن زنا است سوم استخفاف و خوار داشتن
دین اسلام است چهارم حضور در مجالس و بد سلوکی کردن مقدس
با دیگران است یا اینکه مردم را در غیاب آنها ببدی یاد میکند
و بدی میکند در مجالس مگر کسیکه متولد شده غیر جامه
خواب پدرش بوده یا اینکه مادرش در ایام حیض با او
حامله گردیده است و این حدیث عیناً در او اخر باب نوادر
از من لا یحضره الفقیه نیز وارد است

متعلّق در بارهٔ ولیّ نعم ما خراسانیها گفته میشود

شأن و شرفت ز حدّ توصیف فزون
لطف و کرمت هست ز اندازه برون
از صبر تو بر مکاره روز افزون
بدخواه تو شد ز قدرت تو مأمون
مأمون خطاکار ترا خواست خراب
لکن تو به او نموده‌ئی رأی صواب
یعنی که من از سطوت تو مأمونم
لکن تو ز قهر من مخلّد بعذاب
نفرین تو نایافته بودی پایان
گردید بلا و رنج بروی شایان
امّا چو به تقصیر نمود او اقرار
از لطف بعفو وی بدادی پایان
دست بدعا علیه مأمون شد باز
ای زادهٔ آنکه شد ز او فرض نماز
منکوب بدست بدترین خلق بشد
چند آنکه بدانست زشه بود آواز
این زدهٔ رنجور سراپا بیمار — در مانده و ناتوان و نادان و نزار
از ذلّت و رنج و فقر برهان تو مرا — بخشای شفایم و نظر کن بسیار

الصلواة و السلام علیک یا حجّة الله فی الارضین
مخاطباً بصاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه

ای شوخ صحرا گرد من — هم دارو و هم درد من
بنگر به آه سرد من — عجّل و جرّد صارماً
اینک منم سودای تو — تا چند پایم پای تو
خوش شود بر پا سای تو — عجّل و جرّد صارماً
یکسره بیا سویم گزین — یکدم بیا نزدم نشین
احوال زار من ببین — عجّل و جرّد صارماً
یادم تو و یادیم تو — مقصود از ذاریم تو
محبوبهٔ یادیم تو — عجّل و جرّد صارماً
دلخونم از دوری تو — ماندم به مهجوری تو
وز طول مستوری تو — عجّل و جرّد صارماً
در تیه و سرگردانیم — هردم بسر گردانیم
وامانده از حیرانیم — عجّل و جرّد صارماً

ای جان من جانان من
ای شاه انس و جان من
شد عمر آه از انتظار
ای آخر هشت و چهار
آخر توئی نور خدا
بگرفته نایم از صدا
بین الجمادی والرجب
در انتظار روز و شب
ای حجّة ثانی عشر
بهر خدا عطف نظر
مسدود شد دانائیم
خواهم دهی دارائیم
قطب زمان الغوث حق
شد درس و صرف و قول شق
معدوم آداب و سنن

هم روح و هم ریحان من
عجّل و جرّد صارما
در انتظار انتصار
عجّل و جرّد صارما
تا کی بوی از ما جدا
عجّل و جرّد صارما
ای دلبر عالی نسب
عجّل و جرّد صارما
تا کی ز ما ئی بی خبر
عجّل و جرّد صارما
بنگر که چون سودائیم
عجّل و جرّد صارما
تا کی ذمم قرآن و رق
عجّل و جرّد صارما
مصدوم دلها از محن

هر مدّعی در ما و من
سد شد ره کرب و بلا
ظالم مصون از ابتلاء
تا کی نباشی همره ام
بر هم زنی جور و ستم
لب بسته ام از گفتگو
ای وا عظی بسیار گو

عجّل و جرّد صارما
از ظلم و جور اشقیاء
عجّل و جرّد صارما
تا کی نمی آری قدم
عجّل و جرّد صارما
دیگر نیارم جستجو
عجّل و جرّد صارما

یا الله	کتبه عبد الله المذنب مرتضی تقوی	تقبّل
یا بقیّة الله	غفر الله له	ادرکنی

وبه (بسم الله الرحمن الرحیم) اتوکل
وبه استعین

در قسمت بزرگواری و فضیلت و شرافت چهارده معصوم صلواة الله وسلامه علیهم اجمعین

اوّلاً

که اعظم تمام ابوابست و بعظمت او چیزی نمیرسد
اعتقاد بولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از
ایمان بخدا و پیغمبران علیهم السلام و بیان این جمله
بطور اجمال اینست که اعتقاد نماید بقلب و اقرار نماید
بزبان بر انکه ذات مقدس حق جل و علی تمام موجودات را
ابداع و ایجاد فرمود و هیچ شبیه و نظیر و شریک ندارد
منزه هست از صفات و حالات مخلوق هرچه در مخلوق
جاریست و مخلوق متصف بان میشود در خالق جاری نیست
و منزه است از انچه غیر ذات مقدس خودش و پیغمبران
و خلفای او بگویند علم و فهم و عقل و شعور وادراک و فکر
بعین ذات مقدس او نمیرسند و هرچه اینها بران
رسید معلوم و معقول و مفهوم و مدرک میشود
و آن مخلوق است و خداوند تعالی معرفی خود را
در عالم ذر فرموده و ثابت کرده در قلوب معرفت خود را
و رنگ فرموده ارواح را بمعرفت خود و خلفای خود
امورات دنیا انها را غافل نموده باید دفع غفلت نمود و تذکر داد
آن ذات مقدسیکه بهمچیزی دانا و بینا است و برای علم
و قدرت و کمالات او نهایتی نیست و هرچه بخواهد میشود
اگر بهر مخلوقی که خلق فرموده باندازهٔ تمام انچه خلق فرموده
لطف فرماید ذرهٔ از کرم و غنای او کم نشود و چگونه کم شود
و حال انکه اگر بخواهد مضاعف نماید تمام انچه را که خلق فرموده
بعدد کل مخلوقات بیک اراده و خواست مضاعف میشود
امید انکه بلطف و کرم بی نهایت خود امید هرکسی را که برحمت
او امیدوار باشد نا امید نمیفرماید پس هرکس عمل خیری
بقصد رجاء انجام دهد خداوند اکرم الاکرمین
به اضعاف مضاعف ثواب و عوض با و عنایت فرماید

و بلطف وکرم خود فرستاد پیغمبران را که مردم را متذکر
بذات مقدس حق جل وعلی بنمایند و مردم را متوجه به نعمتهای
حق بنمایند تا شکر منعم را ادا نمایند و صلاح و فساد را
برای مردم واضح کنند و مردم را ارشاد باحکام شرع و عقل
بنمایند و لطایف و دفینه های انرا ظاهر کنند و دفع
فتنه و فساد و نزاع از بین مردم بنمایند و باطاعت و تبعیت
پیغمبران درجات کمالات را سیر کنند

و خاتم پیغمبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را فرستاد
برای تکمیل مکارم اخلاق و تتمیم قوانین سعادت
بشر و برای او دوازده خلیفه و وصی معین فرمود که بعد از
پیغمبر اکرم ص افضل و اشرف کل مخلوقات میباشند

و برای زیاد شدن معرفت مؤمنین خلاصهٔ مستفاد
از آیات و روایات متواتره را بنحو اجمال عرض مینمایم
ان شاء الله تعالی بدانید که خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ
چیزی با او نبود چون اراده فرمود خلق فرماید اوّل چیزیکه
ایجاد فرمود تکلّم فرمود بکلمهٔ پس آن نوری شد

و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت و ائمهٔ معصومین
علیهم السلام را خلق فرمود پس تکلّم فرمود بکلمهٔ دیگر پس شد
روح پس انرا ساکن در نور کرد و جای داد در ابدان مقدسهٔ
انها پس شدند اشباح نور و تسبیح و تقدیس و تکبیر
و تحمید مینمودند و هیچ چیز با انها نبود نه آسمانی و نه زمینی
و نه عرشی و نه کرسی و نه لوح و نه قلم و نه خورشید و نه ماهی
و نه ملکی و نه خلقی غیر انها پس بهمین طور مشغول عبادت
بودند تا مدتهای طولانی که مقدار انرا خداوند متعال میداند
در عقول ما قابل احصاء و حد نیست پس از نور مقدس پیغمبر ص
عرش و کرسی را خلق فرمود و از نور امیرالمؤمنین علیه السلام
تمام ملائکهٔ مقربین را خلق فرمود و از نور حضرت زهرا سلام الله علیها
آسمانها و زمینها را خلق فرمود و از نور حضرت مجتبی علیه السلام
خورشید و ماه را خلق فرمود و از نور سید الشهداء علیه السلام
بهشت و حور العین را خلق فرمود و تمام اشیاء بذات خود نوری
ندارند مظلم الذات میباشند و به انوار آن ذوات مقدسه
موجودات روشن شده اند و انوار مقدسهٔ آنان بود که در
کوه طور باندازهٔ روشنائی که از سوراخ سوزن بیرون
میشود برای حضرت موسی تجلّی کرد کوه پراکنده شد

وزمین بلرزه درآمد وحضرت موسی علیه السلام افتاد وغش کرد ونور مقدس انها چراغی است که خداوند درعالم مخلوقات روشن فرموده واحاطه دارد بر جمیع مخلوقات وخداوند تعالی درقرآن مجید تعبیر از آن بسراج منیر فرموده است ونور علم وعقل وفهم وشعور از نور انها اقتباس شده است وظهور هرچیزی بنور مقدس انها میباشد وآیات نور بیان انوار مقدسهٔ انها است چنانچه درروایات متواترات تصریح بآن شده است وبواسطهٔ شرافت وفضیلتی که خداوند جل وعلی بانها لطف فرموده است انها را بخود نسبت داده است مثل خانهٔ کعبه که بواسطهٔ شرافت آن خداوند بخودش نسبت داده است فرموده بیت الله الحرام یعنی خانهٔ خداوند تعالی همانطوریکه عقلاً مانعی ندارد که خاک وسنگ را خداوند بآن شرافتی دهد پس بخود نسبت دهد همچنین چشم وگوش ودست آن بزرگواران را خداوند متعال شرافت عنایت فرماید وبخود نسبت دهد پس بفرماید عین الله واذن الله وید الله وغیره

پس بنا براین چشم انها چشم خداوند تعالی شده است که همهٔ خلایق گذشته وآینده نزد انها واضح وآشکار است وهیچ چیز از انظار انها غایب نیست جمیع ممکنات را میبینند ومشاهده میکنند همانطوریکه ما درهم را درکف دست خود مشاهده میکنیم چنانچه امام صادق علیه السلام در روایات مستفیضهٔ کافی تصریح بان فرموده است وگوش شنوای آنان گوش شنوای خداوند جل جلاله شده است که اصوات خلایق وخطورات قلبیهٔ تمام را میشنوند وبرگوش آنان چیزی مخفی نیست وزبان آنان زبان خدا شده است وآیهٔ شریفه وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰه مخصوص درباره آن چهارده نور پاک میباشد واحدی با انها در این فضیلت شرکت ندارد چنانچه درروایات بیان آن شده است وبهر کاری قدرت دارند باراده وامر پروردگار قادر متعال جل جلاله وعم نواله پس انها شده اند عین الله الناظرة فی خلقه واذن الله السامعة ولسانه الناطقة فی خلقه ویدالله الباسطة

علی خلقه بالرأفة والرحمة وجنب الله تعالی ~~ووجهه~~
ووجه الله الباقی الذی لا یفنی وبنوره اضاء کل شیء
وباب الله الذی منه یؤتی ومقاماته التی لا تعطیل لها
وحجاب الله الذین یحجبون من اراد الله من غیر طریقهم
فیضلونه عن الطریق ونفس الله القائمة بالسنن
وثار الله وابن ثاره وآیات الله وبیناته وکتابه الناطق
که همهٔ علوم در قلوب مقدسهٔ این چهارده نور پاک ثبت
وضبط شده است
وفضل الله تعالی ورحمته ونعمته وحبل الله المتین وصراطه
المستقیم الذی من سلک غیره اضله الله تعالی وختم علی قلبه
وجعل علی سمعه وبصره غشاوة فلا یقتبس من نور
معارف القرآن جزاءً لطلبه العلم والمعرفة من غیر باب الذی
فتحه الله لخلقه وکلمات الله تعالی وحرمات الله
وشعائر الله وجلال الله وکرامته علی خلقه وخزان الله فی ارضه
وسمائه وخلقه وحزب الله وبقیة الله وبیت الله الحقیقی
وکعبته وقبلته وخزان علم الله وحملة عرشه

بسمه + | بسم الله الرحمن الرحیم | تبارک وتعالی

تیمناً وتبرکاً از آیات قرآن مجید نبشته میگردد
قمر
انا کل شیء خلقناه بقدر و ما امرنا الا واحدة
کلمح بالبصر ما همه چیز را باندازه وقدر
مشخص آفریدیم وکار ما جز یکی نیست همچون چشم بهم زدن
صافات
وما منا الا له مقام معلوم
هریک از ما فرشتگان مقام معینی داریم
سجده
یدبر الامر من السماء الی الارض
خداوند تبارک وتعالی کارها را از آسمان بزمین تدبیر
میکند ومیفرستد
نازعات
فالمدبرات امراً
قسم بفرشتگان تدبیر کننده کار
شعراء
نزل به الروح الامین علی قلبک
روح الامین جبرائیل قرآن را بر قلب تو فرود آورد

انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا
ما خویشتن قرآن را بر تو نازل کرده ایم
هرگز در سنت خداوند تغییری نخواهی یافت
فلن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله تحویلا
هرگز در سنت خداوند تبدیلی نمی یابی یعنی سنت الهی
تبدیل بسنت دیگر نمی شود مثل اینکه قانونی نسخ شود
قانونی دیگر جای او را بگیرد و هرگز در سنت خداوند
تغییری نمی یابی
ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
خداوند تبارک و تعالی وضع هیچ ملتی را عوض نمیکند
تا که خودشان تغییری در خود ایجاد کنند

سوره اسراء

وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن
فی الارض مرتین ولتعلن علوا کبیرا فاذا
جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی
باس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعدا
مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم
باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا ان احسنتم
احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها فاذا جاء وعد
الاخرة لیسوءوا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه
اول مرة ولیتبروا ما علوا تتبیرا عسی ربکم
ان یرحمکم وان عدتم عدنا وجعلنا جهنم للکافرین حصیرا
بفرزندان اسرائیل اخطار کردیم که شما دو بار در روی
زمین فساد برپا میکنید و علو و برتری میجوئید یعنی حدود
خود را بر مردم تحمیل میکنید و بحقوق دیگران تجاوز
مینمائید همان کاری که استعمارگران نسبت به مستعمره ها
انجام میدهند بدنبال نوبت نخستین بندگانی از آن

از آن خود نیرومند برانگیزیم و بر شما مسلط میکنیم
شما را بکوبند و در داخل شما نفوذ کنند

بار دیگر وقتیکه شما خود را عوض کنید شما را بر دشمنانتان
پیروز کنیم و با مال و فرزندان و ثروت شما را مدد رسانیم
اگر نیکی پیشه سازید بنفع خود شما خواهد بود و اگر
بد کنید نیز بضرر شما خواهد بود چون فساد دوم را
ایجاد کنید مجدداً دشمن را بر شما تسلط بخشیم تا شما را
بدبخت سازند و دوباره در خانه شما و معبد شما پای
بنهند و همه چیز را زیر و رو کنند امید است که پروردگارتان
بشما رحم کند یعنی ممکن است پس از بدبختی دوباره
شما را نیکبخت کند ولی اگر برگردید باز هم ما برمیگردیم
زیرا قانون ما اینست که اگر صد بار فساد کنید صد بار
شما را بکوبیم و اگر در جهت خوب و نیکی خود را عوض کنید
ما هم روش خود را با شما عوض میکنیم و جهنم را در برگیرنده
کافران قرار داده ایم

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان اللعین الرجیم

وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ
لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللهَ
بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً
هر کس پرهیزکاری کند خداوند تبارک و تعالی
راه خروجی برای رهائی وی از مشکلات
قرار بدهد و از طریقی که گمان ندارد روزیش را
میرساند و هر کس بخداوند اعتماد کند و کار خود
بوی واگذارد خداوند برای او کفایت است
همانا خدا فرمان خویش را به نتیجه میرساند و آنچه را
که بخواهد تخلف ندارد راستی که خدا برای هر چیزی
قدر و اندازه ئی معین فرموده است

در این گونه قانونیکه فوق همه قوانین و حاکم همه آنهاست
بیان گردیده و آن قانون تقوی و توکل است
چکیده معنی تقوی دو کلمه هزاران معنی / اتیان واجبات و ترک محرمات
[illegible]

قرآن کریم میفرماید تعبیر بسیار لطیفی دارد
از زبان موسی بن عمران علیه السلام نقل میفرماید
که وقتی فرعون از وی و برادرش هارون میپرسد
که پروردگار کیست حضرت موسی علیه السلام جواب میدهد
رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى
پروردگار ما آنکسی است که به هر چیزی آفرینش خاص آن
چیز را داده است و سپس آن را بسوی هدف
رهبری فرموده است

قرآن مجید این مطلب را با یک تمثیل لطیف بسیار عالی
بیان فرموده است قرآن به آب باران که از بالا
میریزد و تدریجاً سیل تشکیل میدهد و آب در بستر نهرها
و جویها و رودخانه های مختلف قرار میگیرد مثل میزند
میفرماید أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ
بِقَدَرِهَا خداوند از آسمان آبی فرود آورد و هر رود
خانه‌ای بقدر ظرفیت خودش سیلان یافت

سوره مبارکه حج آیه/ ۶۱ میفرماید
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
خداوند قادر متعال شب را در شکم روز فرو میبرد
و روز را در شکم شب
ضرب المثل معروفی که میگویند پایان شب سیه سپید است
تلازم قطعی بین تحمل رنج و نیل به سعادت را بیان
میکند گوئی که سپیدیها از سیاهیها زائیده میشوند
همچنانکه سفیدیها نیز در شرایط انحرافی سیاهی تولید
میکنند
زندگی در مردن و در محنت است | آب حیوان در درون ظلمت است
اینجا نکته لطیفی هست که فهم آن به نقل تمام آیات این
سوره مبارکه بستگی دارد
بسم الله الرحمن الرحیم
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي
أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ
وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ

روی سخن با شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است
این سوره مبارکه خاص انحضرت است

بنام خدای رحمن رحیم

آیا بتو سعهٔ صدر ندادیم باریکه پشت ترا خم کرده
بود از دوشت برگرفتیم آوازه ات را بلند ساختیم
پس حتماً با سختی آسانی همراهی هست حتماً با سختی آسانی
قرین است پس زمانیکه آسوده شدی بکوشش بپرداز
و بسوی پروردگار خویشتن متوجه شو

این سوره بالحنی پر از عطوفت خاطر شریف رسول اکرم
صلی الله علیه واله وسلم را که گوئی از ناملایمات آزرده
گشته بود نوازش میدهد گوشزد میکند که چگونه
خدا بار سنگین وزر را از دوشش برداشته و سختیش را
مبدل به آسانی فرموده است آنگاه به شیوهٔ علوم تجربی

از یک جریان واقع شده و مشهود استنتاج کرده
میگوید پس با سختی آسانی هست یعنی از اینکه
در گذشته باری بر دوش تو بود و ما آنرا برداشتیم
و نامت را بلند ساختیم و بتو بردباری و قدرت تحمل
دادیم چنین نتیجه بگیر که حتماً با هر سختی آسانی هست
سپس برای تثبیت نتیجه و اطمینان دادن به قطعی
بودن آن تکرار میکند که آری

پس نکتهٔ جالب اینست که بعد از نتیجه گرفتن این
فورمول کلی خط مشی آینده را نیز بر همین اساس تعیین
میفرماید میگوید پس وقتی فراغت یافتی بکوشش بپرداز
یعنی چون آسانی در شکم تعب و رنج قرار داده شده است
پس هر وقت فراغت یافتی خود را مجدداً در زحمت بینداز
و کوشش را از سر بگیر

این خصوصیت مربوط به موجودات زنده بالاخص
انسانست که سختیها و گرفتاریها مقدمهٔ کمال ها

و پیشرفتها است ضربه ها جمادات را نابود می سازد
و از قدرت آنان می کاهد ولی موجودات زنده را
تحریک میکند و نیرومند می سازد
پس زیادتیها که اندر نقصها است
مصیبتها و شداید برای تکامل بشر ضرورت دارند
اگر محنتها و رنجها نباشد بشر تباه میگردد
قرآن کریم میفرماید / لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ
همانا انسان را در رنج و سختی آفرینش داده ایم
آدمی باید مشقت ها تحمل کند و سختیها بکشد تا هستی
لایق خود را بیابد
حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
در یکی از نامه های خود که به عثمان ابن حنیف فرماندار
خویش در بصره نوشته اند این قانون را گوشزد میکنند
که در ناز و نعمت زیستن و از سختی ها دوری گزیدن
موجب ضعف و ناتوانی میگردد و برعکس زندگی کردن
در شرائط دشوار و ناهموار آدمی را نیرومند و چابک

می سازد و جوهر هستی او را آبدیده و توانا میگرداند
این پیشوای بزرگ در این نامه فرماندار خود را
نکوهش میکنند که چرا در مجالس شب نشینی اشراف
شرکت کرده محفلی که بینوایان را در خود نپذیرفته
و تنها ثروتمندان را در خود جای داده است
گام نهاده است و بهمین مناسبت زندگی ساده
خویش را شرح میدهد و از پیروان خود و مخصوصاً
اعضای دولت خود میخواهد که به شیوهٔ او
تأسی جویند
آنگاه برای اینکه راه بهانه جوئی را ببندد توضیح
میدهد که شرائط ناهموار و تغذیهٔ ساده از نیروی
انسان نمی کاهد و قدرت را تضعیف نمیکند درختان
بیابانی که از مراقبت و رسیدگی مرتب باغبان
محروم می باشند چوبشان محکمتر و دوام بیشتری دارند
برعکس درختان باغستانها که دائماً مراقبت شده اند
و باغبان بآنها رسیدگی کرده است نازکپوست تر و بیدوام ترند

بسمه تعالی

أَعوذُ بالله السميع العليم من الشيطان اللعين الرجيم

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ
مِنَ الْأَمْوَالِ ~~والجوع~~ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۶
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ

حتماً شما را با اندکی از ترس گرسنگی و آفت در مالها
و جانها و میوه ها می آزمائیم و مردان صبور
و با استقامت را مژده بده

یعنی بلاها و گرفتاریها برای کسانیکه مقاومت میکنند
و ایستادگی نشان میدهند سودمند است و آثار
نیکی در آن بوجود می آورد لذا در تربیت وضعی
باید به آنان مژده داد

خداوند قادر علی الاطلاق برای تربیت و پرورش
جان انسانها دو برنامه تشریعی و تکوینی عبادات فرض نموده

دارد و در هر برنامه شرائط و سختیها را گنجانیده است
در برنامه تشریعی عبادات را فرض کرده و در برنامه
تکوینی مصائب را در سر راه بشر قرار داده است
روزه حج جهاد انفاق نماز شرائطیست که با تکلیف
ایجاد گردیده و صبر و استقامت در انجام انها موجب
تکمیل نفوس و پرورش استعدادهای عالی انسانی است
گرسنگی ترس و تلفات مالی و جانی شرائطیستکه
در تکوین پدید آورده شده است و بطور قهری
انسان را در برمیگیرد

از این روست که خداوند مهربان نسبت به بنده ئی
از بندگانش لطف مخصوصی دارد او را گرفتار سختیها
میکند جمله معروف اَلْبَلاءُ لِلْوَلاءِ مبتنی بر همین اصل است
در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده استکه
إنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَتَعاهَدُ الْمُؤمِنَ بِالْبَلاءِ كَما يَتَعاهَدُ
الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ
خداوند کریم از بنده مؤمنش تفقد میکند و برای او

بلاها را اهدا، مینماید همان طوریکه مرد در سفر برای
خانوادهٔ خودش هدیه ای میفرستد

در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است
إنَّ اللهَ اذا اَحَبَّ عبداً غَتَّهُ بِالْبَلاءِ غَتّاً
خداوند رحمن رحیم زمانیکه بنده ای را دوست بدارد
او را در دریای شدائد غوطه ور میسازد

در بارهٔ بعضی از پرندگان نوشته اند که وقتی بچه اش
پر و بال در می آورد برای آنکه پرواز کردن را باو یاد بدهد
او را از آشیانه بیرون می آورد و بر اوج فضاء بالا می برد
و در وسط آسمان رها می سازد بچهٔ حیوان قهراً
بتلاش می افتد و حرکت های نامنظم کرده پر و بال میزند
تا وقتی که خسته میشود و نزدیک است که سقوط کند در این
وقت مادر مهربان او را میگیرد و روی بال خود نگه میدارد
تا خستگیش رفع شود همین که اندکی آسایش یافت
باز دیگر او را در فضا رها میکند و بتلاش وادار مینماید
تا وقتی که خسته میشود و او را میگیرد این عمل را انقدر
تکرار میکند تا بچه اش پرواز کردن را یاد بگیرد

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
بخانهٔ یکی از مسلمانان دعوت شدند وقتی وارد
منزل او شدند مرغی را دیدند که در بالای دیوار
تخم کرد و تخم مرغ نیفتاد یا افتاد و نشکست رسول اکرم ص
در شگفت شدند صاحبخانه گفت آیا تعجب فرمودید
قسم بخدائی که تو را به پیامبری انگیخته است
بمن هرگز آسیبی نرسیده است رسول اکرم صلی الله علیه وآله
برخواستند و از خانهٔ آن مرد رفتند فرمودند کسی که
هرگز مصیبتی نبیند مورد لطف خدا نیست

مولوی داستان یوسف صدیق را چه زیبا سروده است

آمد از آفاق یاری مهربان
یوسف صدیق را شد میهمان
کآشنا بودند وقت کودکی
بر وسادهٔ آشنائی متکی
یاد دادش جور اخوان حسد
گفت آن زنجیر بود و ما اسد
عار نبود شیر را از سلسله
ما ندادیم از قضای حق گله
شیر را بگردن از زنجیر بود
بر همه زنجیرسازان میر بود
گفت چون بودی تو در زندان و چاه
گفت همچون در محاق و کاست ماه
در محاق ار ماه نو گردد دوتا
نی در آخر بدر گردد در سماء
گرچه دردانه به هاون کوفتند
نور چشم و دل شد و دفع گزند

گندمی را زیر خاک انداختند
پس ز خاکش خوشه‌ها برساختند
بار دیگر کوفتندش زآسیا
قیمتش افزون و نان شد جانفزا
باز نان را زیر دندان کوفتند
گشت عقل و جان و فهم سودمند
باز آن جان چونکه محو عشق گشت
یُعجِبُ الزُّرّاع آمد بعد کشت

در جای دیگر برای تفهیم این حقیقت / حالت حیوانی را نقل میکند که هرچه او را چوب میزنند فربه میگردد

هست حیوانی که نامش اسغر است
کو بزخم چوب زفت و لمتر است
تا که چوبش میزنی به می‌شود
او ز زخم چوب فربه می‌شود
نفس مؤمن اسغری آمد یقین
کو بزخم چوب زفتست و سمین

زین سبب بر انبیا، رنج و شکست
از همهٔ خلق جهان افزون‌تر است
تا ز جانها جانشان شد زفت‌تر
که ندیدند آن بلا قوم دیگر

سپس تأثیر بلا را در پاکیزه کردن روح تشبیه میکند
به داروهائیکه هنگام دباغی برای پاکیزه کردن پوست بکار میرود

پوست از دارو بلاکش می‌شود
چون ادیم طائفی خوش می‌شود
ور نه تلخ و تیز مالیدی در او
گنده گشت و ناخوش و ناپاک بود

آدمی را نیز چون آن پوست دان
از رطوبت‌ها شده زشت و گران
تلخ و تیز و مالش بسیار ده
تا شود پاک و لطیف و با فره
ور نمی‌تانی رضا ده ای عیار
که خدا رنجت دهد بی اختیار

که بلای دوست تطهیر شماست
علم او بالای تدبیر شماست

در برخی از دعاهای مأثوره آمده است

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ صَبرَ الشّاکِرینَ لَکَ

الهی از تو میخواهم که صبر سپاس گزاران را بمن عنایت کنی
صبر سپاس گزاران صبر تلخ نیست آن صبر همچون
شهد شیرین است آنانکه میدانند بلاها تربیت‌کننده
روان آدمی است نه تنها در برابر آنها خوشنودی دارند
و با آغوش باز به استقبال میروند بلکه احیاناً خود را
در چنگ بلا می‌اندازند و برای خود حادثه می‌آفرینند
زمان دریا و گرداب ایجاد میکنند تا در آن شنا کنند
و خود را ورزیده سازند

مَا ضَرَبَ اللّهُ عَبداً بِعُقوبَةٍ اَشَدَّ مِن قَسوَةِ القَلبِ
خداوند هیچ بنده‌ای را بهیچ عقوبتی معاقب نکرده است
که بالاتر از سنگدلی باشد

در قصص انبیاء آمده است که مردی به شعیب پیغمبر (ع)
گفت که چرا من اینهمه گناه میکنم خداوند مرا عقوبت
نمیکند جواب آمد که تو گرفتار بدترین عقوبت ها هستی
و نمیدانی مولوی این داستان را چنین بیان میکند

آن یکی میگفت در عهد شعیب
که خدا از من بسی دیده است عیب
چند دید از من گناه و جرمها
وز کرم یزدان نمیگیرد مرا
حق تعالی گفت در گوش شعیب
در جواب او فصیح از راه غیب
که بگفتی چند کردم من گناه
وز کرم نگرفت در جرمم اله
عکس میگوئی و مقلوب ای سفیه
ای رها کرده ره و بگرفته تیه

چند چندت گیرم و تو بیخبر
در سلاسل مانده‌ای پا تا بسر
زنگ تو بر تو است ای دیگ سیاه
کرد سیمای درونت را تباه
بر دلت زنگار بر زنگارها
جمع شد تا کور شد ز اسرارها

یعنی تو برعکس میگوئی فکر میکنی اگر خداوند
ترا بعقوبتی ظاهری که خود احساس میکردی
که عقوبت است میگرفت و تو قابلیت چنین نوع
مجازاتی میداشتی آنوقت ممکن بود که عقوبت تو
عقوبت نباشد بلکه لطف و رحمت باشد زیرا
احیاناً موجب تنبه و بیداری تو میشود اما عقوبتی
که اکنون گرفتار آن هستی که لازمه عمل تو است
عقوبتی است که صد در صد عقوبت است

انتقال از این جهان به جهان دیگر

به تولد طفل از رحم مادر بی شباهت نیست این تشبیه
از جهتی نارسا و از جهة دیگر رساست از این جهة
نارساست که تفاوت دنیا و آخرت عمیقتر و جوهری تر
از تفاوت عالم رحم و بیرون رحم است رحم و بیرون رحم
هر دو قسمتهائی از جهان طبیعت و زندگی دنیا می باشد
امّا جهان دنیا و جهان آخرت دو نشئه و دو زندگی
با تفاوتهای اساسی ولی این تشبیه از جهة دیگر
رساست از این جهة که اختلاف شرائط را نشان میدهد
طفل در رحم مادر بوسیلهٔ جفت و از راه ناف تغذیه میکند
ولی وقتی که پا به این جهان گذاشت آن راه مسدود
میگردد و از طریق دهان و لولهٔ هاضمه تغذیه میکند
در رحم ششها ساخته می شود اما بکار نمی افتد و زمانیکه
طفل بخارج رحم منتقل شود ششها مورد استفادهٔ
او قرار می گیرد

تعجب آور است
که جنین تا در رحم است کوچکترین استفاده‌ئی از مجرای
تنفسی و ریه ها نمی کند و اگر فرضاً در آنوقت
این دستگاه لحظه‌ئی بکار افتد منجر به مرگ او میگردد
این وضع تا آخرین لحظه‌ای که در رحم هست ادامه
دارد ولی همینکه پا به بیرون رحم گذاشت ناگهان
دستگاه تنفسی بکار می افتد و از این ساعت اگر لحظه‌ئی
این دستگاه تعطیل شود خطر مرگ است

اینچنین نظام حیات قبل از تولد با نظام حیات بعد از
تولد تغییر میکند کودک قبل از تولد در یک نظام حیاتی
و بعد از تولد در نظام حیاتی دیگر زیست می نماید

اساساً جهاز تنفسی با اینکه در مدت توقف در رحم
ساخته می شود برای آن زندگی یعنی برای مدت
توقف در رحم نیست یک پیش بینی و آماده گی

قبلی است برای دورهٔ بعد از رحم جهاز باصره
وسامعه وذائقه وشامه نیز با آن همه وسعت
وپیچیدگی هیچکدام برای آن زندگی نیست برای زندگی
درمرحلهٔ بعد است

دنیا نسبت بجهان دیگر مانند رحمی است که در آن
اندام ها وجهازهای روانی انسان ساخته می شود
واورا برای زندگی دیگر آماده می سازد استعدادهای
* روانی انسان بساطت وتجرد تقسیم ناپذیری وثبات
نسبی من انسان آرزوهای بی پایان اندیشه های وسیع
ونامتناهی او همه ساز وبرگهائی است که متناسب بایک
زندگی وسیع تر وطویل و عریضتر وبلکه جاودانی وابدیست
آنچه انسان را غریب ونامتجانس با این جهان فانی
وخاکی میکند همین ها است آنچه سبب شده که انسان
در این جهان حالت نسبی داشته باشد که اورا از نیستان
بریده اند از نفیرش مرد وزن بنالند وهمواره جویای
سینه ای شرحه شرحه از فراق باشد تا شرح درد اشتیاق را

بازگو نماید همین است آنچه سبب شده انسان خود را
بلند نظر پادشاه سدره نشین بداند وجهان را نسبت
بخود گنج محنت آباد بخواند ویا خود را طایر گلشن قدس
وجهان را دامگه حادثه ببیند حمایت است

قرآن کریم میفرماید
اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ
گمان بردید که ما شما را با اینهمه تجهیزات وساز وبرگها
عبث آفریده ایم وغایت ~~گمان بردید~~ وهدفی متناسب
با این خلقت واین ساز وبرگها در کار نیست وشما بسوی ما
بازگردانده نمی شوید

اگر انسان با اینهمه تجهیزات وساز وبرگها بازگشتی بسوی
خدا بسوی جهانیکه میدان وسیع ومتناسبی است برای
این موجود مجهز نداشته باشد درست مثل اینست که
پس از عالم رحم عالم دنیائی نباشد وتمام جنینها پس از
پایان دورهٔ رحم فانی گردد اینهمه جهازات باصره

و سامعه و شامه و مغز و اعصاب و ریه و معده که بکار رحم نمیخورد و برای زندگی گیاهی رحم زائد است لغو و عبث آفریده شود و بدون استفاده از آنها دهسپار عدم گردد

آری مرگ پایان بخشی از زندگی انسان و آغاز مرحله ای از زندگی اوست

مرگ نسبت بدنیا مرگ است و نسبت بجهان پس از دنیا تولد است همچنانکه تولد یک نوزاد نسبت نیز نسبت بدنیا تولد و نسبت بزندگی پیشین او مرگ است

دنیا مدرسه انسان

دنیا برای بشر نسبت به آخرت مرحله تهیو و تکمیل و آماده گی است دنیا نسبت به آخرت نظیر دوره مدرسه و دانشگاه است برای یک جوان دنیا حقیقتاً مدرسه و دارالتربیه است

در نهج البلاغه بخش کلمات قصار آمده است

که شخصی آمد خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام و زبان بذم دنیا گشود که دنیا چنین است و دنیا چنان دنیا انسان را فریب میدهد دنیا انسان را فاسد میکند دنیا دغلباز و جنایتکار است و از این قبیل سخنان

این مرد شنیده بود که بزرگان دنیا را مذمت میکنند خیال کرده بود مقصود از مذمت دنیا مذمت واقعیت این جهان است مقصود این استکه اینجهان فی حد ذاته بد است نمیدانست که انچه بد است دنیا پرستی است انچه بد است دید کوتاه و خواست محدود استکه با انسان و با سعادت انسان ناسازگار است (امیرالمومنین علیه السلام باو فرمود تو فریب دنیا میخوری دنیا ترا فریب نمیدهد تو بر دنیا جنایت وارد آورده ای دنیا بر تو جنایت نکرده است تا انجا که فرمود دنیا با کسی که با صداقت رفتار کند صدیق است و برای کسی که از او درک کند مایه عافیت است دنیا معبد دوستان خدا مصلای فرشتگان خدا فرودگاه وحی خدا

تجارتخانهٔ اولیاء خدا است

شیخ فریدالدین عطار این داستان را بنظم آورده میگوید

آن یکی در پیش شیر دادگر | ذمّ دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد | بد توئی زیرا که دوری از خرد
هست دنیا بر مثال کشتزار | هر شب و هر روز باید کشت و کار
زانکه عزّ و دولت دین سربسر | جمله از دنیا توان برد ای پسر
تخم امروزینه فردا بر دهد | ور نکاری ای دریغا بر دهد
گر ز دنیا بر نخواهی برد تو | زندگی نادیده خواهی برد تو
دائماً در غصّه خواهی ماند باز | کار سخت و مردست و ره دراز

ناصر خسرو خطاب بجهان میگوید

جهانا چه درخورد و بایسته‌ای | اگرچند باکس نپاییسته‌ای
بظاهر چو در دیده خس ناخوشی | بباطن چو دو دیده بایسته‌ای
اگر بسته اعدا گهی بشکنی | شکسته بسی نیز هم بسته‌ای
چو آلوده بینندت آلوده‌ای | ولیکن سوی شستگان شسته‌ای
ز من دسته‌ای تو اگر بخردی | چه بنکوهی آن را کز ان دسته‌ای
کسی کو ترا می نکوهش کند | بگویش هنوزم ندانسته‌ای
بمن بر گذر داد ایزد ترا | تو در رهگذر پست چه نشسته‌ای
ز بهر تو ایزد درختی بکشت | که تو شاخی از بیخ او جسته‌ای
اگر کژ بر او دسته‌ای سوختی | وگر راست بر دسته‌ای دسته‌ای
بسوزد بلی هرکسی چوب کژ | نپرسد که بادام یا پسته‌ای
تو تیر خدائی سوی دشمنش | بتیرش چرا خویشتن خسته‌ای

(قرآن کریم میفرماید)

اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیٰوةَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً

خداوند مرگ و زندگی را آفریده تا بیازماید که کدام یک از شما درست کارترید

یعنی دنیا که تلفیق و ترکیبی از موت و حیات است آزمایشگاه نیکوکاری بشر است / بابا افضل میگوید

تا گوهر جان در صدف تن پیوست
از آب حیات صورت آدم بست
گوهر چو تمام شد صدف چون بشکست
بر طرف کلهٔ گوشهٔ سلطان بنشست

(اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُون)

یعنی ما متعلق به خدائیم و ما بسوی وی بازگشته‌ایم (ایراد) چرا می‌میریم) پاسخ آن بصورت نغزی در یکی از داستانهای مثنوی آمده است)

گفت موسی ای خداوند حساب
نقش کردی باز چون کردی خراب

نر و ماده نقش کردی جان فزا
وانگهی ویران کنی آن را چرا

گفت حق دانم که این پرسش ترا
نیست از انکار و غفلت وز هوی

ورنه تادیبت عنایت کردمی
بهر این پرسش ترا آزردمی

لیک میخواهی که در افعال ما
باز جوئی حکمت و سرّ قضا

تا از آن واقف کنی مر عام را
پخته گردانی بدین هر خام را

پس بفرمودش خدا ای ذو لباب
چون بپرسیدی بیا بشنو جواب

موسیا تخمی بکار اندر زمین
تا تو خود هم وادهی انصاف این

چونکه موسی کشت و کشتش شد تمام
خوشه هایش یافت خوبی و نظام

داس بگرفت و مر آنها را برید
پس ندا از غیب در گوشش رسید

که چرا کشتی کنی و پروری
چون کمالی یافت آن را می بری

گفت یا رب زان کنم ویران و پست
که در اینجا دانه هست و کاه هست

دانه لایق نیست در انبار کاه
کاه در انبار گندم هم تباه

نیست حکمت این دو را آمیختن
فرق واجب میکند در بیختن

گفت این دانش ز که آموختی
نور این شمع از کجا افروختی

گفت تمییزم تو دادی ای خدا
گفت پس تمییز چون نبود مرا

در خلایق روحهای پاک هست
روحهای تیرهٔ گلناک هست

این صدفها نیست در یک مرتبه
در یکی درّ است و در دیگر شبه

واجب است اظهار این نیک و تباه
همچنان کاظهار گندمها ز کاه

جزای اعمال اخروی

یکی از مسائلی که در بحث عدل الهی باید مطرح گردد
مسئلهٔ مجازات اعمال در آخرت است معاد و رسیدگی
به اعمال نیک و زشت و پاداش و کیفر دادن به نیکوکاران
و بدکاران خود از مظاهر عدل الهی است معمولاً یکی
از دلائلی که برای اثبات معاد اقامه میشود اینست
که چون خدا عادل و حکیم است اعمال بشر را بی محاسبه
و پاداش و کیفر نمی گذارد

امیرالمؤمنین علیه الصلواة والسلام میفرماید
وَ لَئِنْ أَمْهَلَ اللهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ وَهُوَ
لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجَى
مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ
ممکن است خداوند ستمگر را مهلت دهد ولی هرگز او را
بتکینفوذها نمیکند وی بر سر راه ستمگر کمین کرده
وهمچون استخوانی که در گلو گیر کند راه را بر او می بندد

تفاوت بین این جهان وجهان اخروی

طفل در رحم نوعی زندگی دارد و پس از تولد از نوعی
دیگر از زندگی برخوردار میگردد یک جنبهٔ مشترک
این دو زندگی اینستکه در هر دو تغذیه هست امّا
نحوهٔ تغذیهٔ جنین با تغذیهٔ کودک پس از تولد فرق
دارد طفل در رحم مادر همچون یک گیاه زندگی میکند از خون
مادر از راه بند ناف مانند ریشهٔ گیاه غذای خود را میگیرد
نه با ریه ها تنفس انجام میدهد و نه معده اش فعالیتی
دارد ولی به محض اینکه به این جهان پا می نهد نظام
زندگیش بر هم میخورد نشئه دیگری پیدا میکند و نظامی
دیگر بر حیواتش حاکم میگردد وجهانش عوض می شود در اینجا
یک لحظه هم نمی تواند مثل سابق زندگی کند در اینجا باید تنفس
کند و از راه دهان غذا بخورد اگر قبل از تولد هوا /

هوا وارد ریه‌اش و غذا وارد معده‌اش میشد
می‌مرد حالا برعکس اگر لحظه‌ای چند هوا وارد ریه‌اش
نشود و ساعتی چند غذا وارد معده‌اش نگردد می‌میرد
بعد از تولد اگر کسی بخواهد همان وضع سابق را برای
طفل ادامه دهد مثلاً او را در محفظه‌ای قرار دهد
و از همان راه بند ناف خون باو تزریق کند و در عوض
مجرای دهان و بینی او را مسدود نماید ممکن نیست زیرا
نظام زندگی طفل عوض شده است و باید از نظام نوین
استفاده کند

جهان آخرت نیز نسبت به دنیا چنین است وضع زندگی
در آخرت با وضع آن در دنیا متفاوت است در هر دو تا
حیات هست ولی نه یکجور زندگی در آنجا قوانین و نظاماتی
دارد غیر از آنچه که در اینجا هست به عبارت دیگر دنیا و آخرت
دو نوع جهان و دو نشئه اند برای بدست آوردن تفاوتهای
این دو جهان باید به توضیحاتیکه از ناحیهٔ متون دینی
در این باره رسیده است مراجعه کنیم

اکنون چند تفاوت را بیان میکنیم

اول ثبات و تغییر در این جهان حرکت و تغییر هست
کودک جوان میگردد کامل میشود به پیری میرسد و سپس
می‌میرد در این جهان نوها کهنه میشود و کهنه‌ها از بین
میرود ولی در جهان آخرت پیری و کهنه‌گی وجود ندارد
مرگی هم در کار نیست آنجا جهان بقاء است و اینجا جهان
فناء آنجا خانهٔ ثبات و قرار است و اینجا خانهٔ زوال و فناء

دوم زندگی خالص و ناخالص دومین تفاوت اینستکه
در این جهان موت و حیات مرگ و زندگی باهم آمیخته است
ولی آن جهان سراپا زندگی است در این جهان جماداتی
و حیواناتی وجود دارند و هر کدام بدیگری تبدیل میگردند
جسمی که اکنون بدن ماست و حیات دارد زمانی مرده
و جماد بوده است و بار دیگر نیز حیات از آن جدا میگردد
و بحالت جمادی برمیگردد زندگی در دنیا مخلوط بهم اند
اما در آخرت چنین نیست آنجا یکپارچه حیات است

زمین آخرت جواهر و سنگ ریزه های آن دُرّ و زمرّد
درخت ها و میوه ها همگی حیوات دارند
آتش آنجا هم درّاک و فعّال است

قرآن کریم میفرماید

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ

همانا محققاً خانهٔ آخرت خانه ایست که زنده است

آخرت یک موجود حیات ابدیست

عضوها و اندام ها در این جهان باشعور و درّاک نیستند ولی در آن جهان پوست بدن و ناخن هم فهم دارد و حتی سخن میگوید در قیامت. بر دهان ها مهر زده می‌شود و هر عضوی خودش کارهائی را که انجام داده است باز گو میکند

از زبان پرسش نمی‌شود تا با دروغ گوئی پرده پوشی کند هر عضوی در آنجا ناطق میگردد خودش کارهای خودش را شرح میدهد

قرآن کریم میفرماید

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

امروز بر دهانهایشان مهر میزنیم و دستهایشان با ما سخن میگویند و پاهایشان گواهی میدهند که چه انجام داده اند

در جای دیگر مکالمه و مشاجرهٔ انسانها را با اعضاء و جوارح خودشان ذکر میکند / قرآن مجید میفرماید

وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ

پس از بیان این مطلب پس از قیامت گوش و چشم مجرمین و دیگر اندام هایشان علیه آنها گواهی میدهند مشاجره ای را که بین آنان در میگیرد چنین شرح میدهد

و به پوستهای بدنشان میگویند چرا بضرر ما شهادت دادید

جواب میدهند خداوند مادا ناطق ساخت خدائیکه
هر چیز را بسخن آورده است آدی زندگی در جهان آخرت
خالص است آمیخته به موت نیست از عنصر کهنگی
و فرسوده گی و مرگ و فنا در انجا خبر و اثری نیست
بر آن جهان جاودانگی حکمفرما است

سوم کشت و درو سومین تفاوت دنیا و آخرت اینستکه
اینجا خانهٔ کشت کردن و تخم پاشیدن است و انجا خانهٔ
بهره برداری و درو کردن در آخرت عمل نیست مقدمه
نیست هرچه هست محصول و نتیجه است مانند روزیستکه
نتیجهٔ امتحانات دانش آموزان اعلام میگردد اگر دانش
آموزی در وقت امتحان اعلام کند که بمن مهلت درس
خواندن بدهید و یا در وقت اعلام نتیجه تقاضا کند که اکنون
از من بپرسید تا جواب دهم جوابی که دریافت میدارد
این استکه وقت امتحان گذشته و اکنون موقع نمره
دادن است — انبیاء که فریاد میکنند ای مردم

به عمل صالح بپردازید و ذخیره ای برای خانهٔ واپسین
خویش تهیه کنید برای اینستکه زمان عمل محدود است

مولای متقیان امیر مؤمنان صلوات الله علیه میفرماید
وَاِنَّ اَلْیَوْمَ عَمَلٌ وَلا حِسابَ وَغَداً حِسابٌ وَلا عَمَلَ
امروز روز کار است و محاسبه نیست فردا محاسبه است
و کار نیست — جای دیگر میفرماید
عِبادَ اللهِ الاٰنَ فَاعْمَلُوا وَالاَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ —
وَالاَبْدانُ صَحیحَةٌ وَالاَعْضاءُ لَدْنَةٌ وَالْمُنْقَلَبُ
فَسیحٌ
ای بندگان خدا هم اکنون که زبانها آزاد و بدنها سالم است
و اعضاء فرمان میبرد و میدان فعالیت باز است بکوشید
یعنی بدن وسیلهٔ فعالیت و کار تست پیش از انکه
از تو گرفته شود و متلاشی گردد با آن کار کن کاری که
بحال تو سودمند باشد

که گروهی سوار کشتی بودند و کشتی در دریا حرکت میکرد
یکی از مسافران در جائی که نشسته بود مشغول سوراخ
کردن کشتی شد دیگران بعد از اینکه جایگاه شخص خودش را
سوراخ میکند متعرض او نشدند و کشتی غرق شد ولی اگر
دستش را گرفته و مانع کارش می‌شدند هم خود جان
بسلامت می‌بردند و هم او را نجات میدادند

در دنیا خشک و تر باهم میسوزند و یا باهم از سوختن مصون
میماندند

در جامعه که گروهی زندگی مشترک دارند و در آن
جامعه هم بدکار هست و هم نیکوکار گاهی بدکاران از ثمرهٔ
کار نیکوکاران منتفع میگردند و گاهی مردم بیگناه
از صدمهٔ گناهکاران آسیب می‌بینند

ولی جهان دیگر چنین نیست در آنجا محال است که کسی
در عمل دیگری سهیم گردد نه کسی از ثمرهٔ کار نیکی که خودش
در آن سهمی نداشته است بهره‌مند میشود و نه کسی
از کیفر کار گناهان دیگران معذب میگردد آخرت خانهٔ جدائی

و فصل است بین خوب و بد جدائی میشود از ناپاکان
از پاکان منفصل میکنند گناهکاران را بانگ میزنند که

قرآن وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ

(از مردمان پاک جدا شوید ای ناپاکان)

در اینجا پدر از پسر و پسر از پدر جدا میگردد هرکسی
جزای عمل خودش را دریافت میکند

قرآن کریم وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ

هیچکسی بار دیگری و گناه دیگری را بدوش نمی‌گیرد

این تفاوت از اینجا پیدا شده که آخرت جهان
فعلیت محض است ~~از یکدیگر~~ و دنیا جهان حرکت
یعنی جهان آمیختگی است استعداد و با فعلیت
فعلیت‌های محض از یکدیگر تأثیر نمی‌پذیرند و با یکدیگر
ترکیب نمی‌شوند ولی فعلیتهای آمیخته تأثیرپذیرند
و قابل ترکیب شرف هستند از این رو در دنیا جامعه

بوجود می آید که نوعی ترکیب و وحدت انسان هاست
وددآخرت جامعه مفهوم ندارد دردنیا تاثیر و تاثر
تدریجی و فعل و انفعال هست ولی در آخرت نیست

دددنیا اگر کسی با نیکوکاران بنشیند ~~از نیکوکاران~~
از مجالست با آنان نیکی می پذیرد و اگر با بدان بنشیند
گمراه میگردد

تفاوت هائیکه بین نظام این جهان و نظام آن جهان است
بدست آمده اکنون ببینیم ارتباط این دو جهان در چیست
شکی نیست که بین دنیا و آخرت ارتباط نیز برقرار است
ارتباطی بسیار شدید ارتباط دنیا و آخرت در این حد است که
مانند دو بخشی از یک عمر و دو فصل از یک سال در یک فصل
باید کاشت و در فصل دیگر باید درو کرد بلکه اساساً یکی
کشت است و دیگری محصول یکی هسته است و دیگری میوه
آن بهشت و جهنم آخرت در اینجا پدید می آید
در حدیث است — اِنَّ الجَنَّةَ قیعان وَ اِنَّ غراسها
سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِله وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبر وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِالله

مکان مؤمنین و مؤمنانی که در دنیا هستند خالی بی کشت و
زراعت همانا — اذکار سبحان الله وَالحَمدُ لله وَلا اِلهَ اِلّا الله
وَاللهُ اَکبر وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بالله

درختهائی هستند که در اینجا گفته و در آنجا کاشته میشوند

در حدیث دیگر است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که در شب معراج وارد بهشت شدم فرشتگانی
دیدم که بنائی میکنند خشتی از طلا و خشتی از نقره و گاهی هم
از کار کردن دست میکشند به ایشان گفتم چرا گاهی کار
میکنید و گاهی از کار دست میکشید جواب دادند تا مصالح ما
برسد پرسیدم مصالحی که میخواهید چیست گفتند ذکر مؤمن —
که در دنیا میگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبر
هر وقت بگوید ما می سازیم و هر وقت خودداری کند ما نیز
خودداری میکنیم
در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
فرموده اند هر کسی که بگوید سُبحانَ الله خداوند برای او
درختی در بهشت می نشاند و هر کس بگوید اَلحَمدُ لله

خداوند درختی در بهشت برای او می نشاند و هرکس بگوید
لا اِلهَ اِلّا الله خداوند درختی در بهشت برای او می نشاند
و هرکس بگوید اَللهُ اَکبَر خداوند درختی در بهشت برای او
می نشاند مردی از قریش گفت پس درختان ما در بهشت
بسیار است حضرت فرمودند بلی - ولی مواظب باشید
که آتشی نفرستید که آنها را بسوزاند و این بدلیل گفتار
خدای عزّوجلّ است که ای کسانیکه ایمان آورده اید خدا
و فرستادهٔ او را فرمان برید و عملهای خویش را باطل نکنید
یعنی همچنانکه با کارهای نیک اینجهان تان درختان
بهشت را بوجود می آورید با اعمال بد خویشتن نیز آتش
جهنم را شعله ور میسازید و ممکن است این آتش آنچه را
که حسنات شما ایجاد کرده اند نابود سازید

در قسمت حسد — در حدیث دیگر پیغمبر اکرم فرمود
اِنَّ الحَسَدَ لِیَأکُلُ الاِیمانَ کَما یَأکُلُ النّارُ الحَطَبَ
حسد ورزیدن ایمان آدم را میخورد آنچنانکه آتش
هیزم را می بلعد و خاکستر میکند
معلوم می شود که جهنم آماده شده از طرف قادر متعال
برای گناه کاران و مخالفین دین مبین اسلام و کفار
آتشها و عذابها تجسم همان گناهانی استکه بدست بشر
روشن و فرستاده می شود برای آنجهان
مار و کژدم و آب جوشان و خوراک زقوم دوزخ
از ناپاکی ها و پلیدیهای خلق مهیا می شود
همان طوریکه حور و قصور نعیم جاویدان بهشت
از تقوی و کارهای نیک آفریده می شود
خداوند در مورد دوزخیان میفرماید
اُولئِکَ لَهُم عَذابٌ مِن رِجزٍ اَلیمٌ
آنان شکنجه ای دردآور را از ناپاکی درد آور خویش دارند

کارهائی که مربوط به مخلوق خداست خواه نیکی
و خدمت به خلق باشد یا بدی و صدمه به مردم غالباً
در همین دنیا پاداش و کیفری دارد بی آنکه چیزی از جزای
اخروی آنها کاسته شود

بدی کردن با والدین در همین جهان کیفر دارد —
مخصوصاً اگر آن بدی — اَلْعِیاذُ بِاللّه کشتن والدین
باشد حتی اگر پدر و مادر انسان فاسق و یا کافر
هم باشند باز هم بدی نسبت به آنها بی عکس العمل نمی ماند

منتصر عباسی پدرش متوکل را کشت پس از مدت
کوتاهی خودش نیز کشته شد در حالیکه متوکل مرد بسیار
خبیث و ناپاکی بود متوکل در محافل انس و سرگرمیش
امیرالمؤمنین علیه السلام را به مسخره میگرفت دلقکهایش
خود را به قیافه آنحضرت میساختند و تقلید در آورده
و مسخرگی میکردند و در اشعار خویش به حضرتش
اهانت میکردند گویند که منتصر از او شنید —
که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را دشنام میداد

آنگاه وی از فقها پرسید که مجازاتش چیست وی جواب داد
که قتلش واجب است ولی بدان که هر کس پدر خود را
بکشد عمرش کوتاه خواهد شد منتصر گفت من باکی ندارم
که در اطاعت خدا عمر من کوتاه گردد پدرش را کشت
و پس از وی هفت ماه بیشتر زنده نماند

امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة والسلام

در مورد عکس العمل احسان و خدمت به خلق در همین
جهان میفرماید)

لَا يُزَهِّدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ —
يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ
الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

اینکه گاهی بکسی نیکی میکنی و او قدرشناسی نمیکند —
و یا ناسپاسی میکند — ترا بکار نیک بی رغبت نکند که احیاناً
تو پاداش خویش را بیش از آنچه بخواهی از او بگیری از دست
کسی میگیری که هیچ با او نیکی نکرده ای بهر حال جهان پاداش تو را

تو را پس میدهد و تو از ناحیه ای که تو هرگز گمان نمی‌بردی

این جهان کوه است و فعل ما ندا
باز آید سوی ما از که صدا

دیگری در مجازاتها و مکافاتهای دنیا میگوید

بچشم خویش دیدم در گذرگاه
که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

البته نباید چنین بیندیشیم که هر که صدمه یا مصیبتی
به یک فرد یا یک گروه وارد شد حتماً مکافات اعمال آنهاست
در مصائب این جهان فلسفه های دیگری هم دارد
آنچه که ما معتقد هستیم اینست که در این جهان فی الجمله
مکافات عمل هم وجود دارد

مجازاتهای جهان دیگر رابطهٔ تکوینی قوی‌تری با گناهان
دارند رابطهٔ عمل و جزاء در آخرت نه مانند نه مانند
نوع اول قرار دادیست و نه مانند نوع دوم از نوع رابطه
علّی و معلولی است بلکه از آنهم یک درجه بالاتر است
در اینجا رابطهٔ عینیّت و اتّحاد حکمفرماست یعنی آنچه که
در آخرت بعنوان پاداش یا کیفر به نیکوکاران و بدکاران
داده می‌شود تجسّم خود عمل آنهاست

قرآن کریم میفرماید

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ
أَمَدًا بَعِيدًا

روزی که هرکس آنچه از کار نیک یا زشت انجام داده است
حاضر می‌بیند آرزو می‌کند که کاش بین او و بین کار
زشتش مسافت درازی فاصله می‌بود

در جای دیگر میفرماید

وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا

آنچه را که انجام داده اند حاضر می‌یابند و پروردگار تو
به احدی ستم نمی‌کند

در جای دیگر میفرماید

یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِیُرَوْا أَعْمَالَهُمْ
فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ

در این روز مردم گروه گروه بیرون می آیند تا در نمایشگاه
اعمال- اعمال انها به انها ارائه داده شود پس هرکس
هم وزن یک ذره کار نیک کند انرا می بیند پس هرکس
هم وزن یک ذره کار زشت کند انرا می بیند

در آیه ای که بقول برخی از مفسرین آخرین آیه است
از قران که نازل شده است میفرماید

وَاتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى
كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ

و بپرهیزید از ان روز که بسوی خدا بازگشت داده
می شوید انگاه بهرکسی که انچه که فراهم کرده است
به تمام و کمال پرداخت میگردد و به آنان ستم نمی شود

درباره مال یتیم خوردن تعبیر قران کریم اینست

إِنَّ الَّذِینَ یَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا
یَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا

انانکه اموال یتیمان را به ستم می خورند- جز این
نیست که در شکم خویش آتش فرو می برند و بزودی
در آتشی افروخته می افتند

یعنی مال یتیم خوردن عیناً آتش خوردن است

اما چون در این دنیا هستند نمی فهمند به محض اینکه
حجاب بدن کنار رفت و از این جهان بیرون شدند
آتش می گیرند و می سوزند

قران کریم تصدیق کننده گان را چنین اندرز میدهد

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ
لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ

ای ایمان داران پروای خدا را داشته باشید
و هرکسی باید بنگرد که چه چیز برای فردای خود

پیشی فرستاده است و ازخدا پروا کنید

لحن قاطع وصریح عجیبی است — بصورت امری
میفرماید هرکسی باید بنگرد که برای فردای خود چه پیش
فرستاده است سخن از پیش فرستادن است یعنی
شما عیناً همان چیزهائی را که اکنون میفرستید خواهید
داشت لذا درست بنگرید که چه می فرستید

همچون کسی که وقتی در سفر است اشیائی را خریداری
کرده و پیش از خود بوطن خود می فرستد او باید دقت
کند زیرا وقتی از سفر برگشت و بوطن خویش رسید
در بسته بندی های پستی که فرستاده است همان
چیزهائی استکه خودش تهیه کرده است ممکن نیست
که خوبی اجناسی پیشی فرستد و هنگام بازگشت بوطن
به نوعی دیگر دست یابد

در این آیهٔ کریمه دوبار کلمهٔ — اتقوا الله آمده است
و بین آنها فقط یک جملهٔ کوتاه وجود دارد
ولتنظر نفس ما قدمت لغد

شاید در قرآن کریم مشابهی نداشته باشد که با این
فاصلهٔ کوتاه دوبار امر بتقوی شده باشد

باز هم قرآن کریم میفرماید

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
و اذا الجبال سیرت و اذا العشار عطلت
و اذا الوحوش حشرت و اذا البحار سجرت
و اذا النفوس زوجت و اذا الموءودة سئلت
بای ذنب قتلت و اذا الصحف نشرت
و اذا السماء کشطت و اذا الجحیم سعرت
و اذا الجنة ازلفت علمت نفس ما احضرت

آن زمان که خورشید از درخشش بیفتد
ستارگان بیفروغ شوند کوه ها سیر داده شوند
شتران آبستن بحال خود رها گردند حیوانات
وحشی جمع شوند دریاها مشتعل شوند

جانها جفت گردند درباره دختر انیکه زنده بگور شده اند پرسش شود که به موجب چه گناهی کشته شده اند نامه ها گشوده شود آسمان پراکنده شود دوزخ افروخته گردد و بهشت نزدیک آورده شود هر کسی خواهد دانست چه آماده و حاضر کرده است

یعنی آنچه به آدمی در آن جهان میرسد اعم از نعیم بهشتی و عذاب دوزخی همه چیزهائی استکه آدمی خودش آماده و حاضر ساخته است الا اینکه در این دنیا آنها را نمی شناسد و در آخرت آنها را خواهد شناخت و این مضمون آیات بسیاری از قرآن کریم است که میفرماید روز قیامت خدا بشما خبر میدهد که شما چه میکردید یعنی شما اکنون خبر ندارید که چه کار می کنید روز رستاخیز از کار خویش باخبر می شوید و کردار خود را خواهید شناخت

قرآن کریم میفرماید

قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون

بگو مرگی که از او می گریزید بزودی با شما ملاقات خواهد داشت انگاه بسوی دانای پنهان و آشکار برگردانیده می شوید پس شما را به کردارهای خودتان آگاه می سازد

پاداشهای آخرت تجسم یافتن عمل است نعیم و عذاب آنجا همین اعمال نیک و بد است که وقتی پرده کنار رود تجسم و تمثل پیدا میکند تلاوت قرآن صورتی زیبا می شود و در کنار انسان قرار می گیرد غیبت و رنجانیدن مردم بصورت خورش سگهای جهنم در می آید

بعبارت دیگر اعمال ما صورت ملکی دارد که فانی و موقت است و آن همان است که در این جهان بصورت سخن یا عملی دیگر ظاهر می شود و صورتی و وجهه ملکوتی دارد که پس مفارقت از این بدن

هرگز فانی نمی‌شود و از توابع و لوازم و فرزندان
جدا ناشدنی ماست اعمال ما از دو جهت ملکوتی
و چهره غیبی باقی است و روزی ما به همان اعمال
خواهیم رسید و آنها را با همان وجهه و چهره مشاهده
خواهیم کرد اگر زیبا و لذت بخش است نعیم ما خواهد بود
و اگر زشت و کریه است آتش و جهنم ما خواهد بود

در حدیث است که زنی برای مسئله‌ئی به حضور مبارک
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد آن زن
کوتاه قد بود پس از رفتنش عایشه کوتاه قدی او را
با دست خویش تقلید کرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله
به عایشه فرمودند خلال کن عایشه گفت مگر چیزی خورده‌ام
یا رسول الله حضرت فرمودند خلال کن عایشه خلال
کرد و پاره گوشتی از دهانش افتاد

در حقیقت آنحضرت با قوه ملکوتی و رؤیت ملکوتی (تصرف)
واقعی غیبت را در همین دنیا به عایشه ارائه داد

قرآن کریم در باره غیبت میفرماید
وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ
لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ

مسلمانان از یکدیگر غیبت نکنید آیا کسی دوست
میدارد که گوشت برادر خویش را در وقتی که مرده است
بخورد نه از این کار تنفر دارد

قیس بن عاصم که یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
نقل کرده که روزی با گروهی از بنی تمیم خدمت رسول
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدیم عرض کردیم
یا رسول الله ما در صحرا زندگی میکنیم و از محضر شما کمتر
بهره مند می‌گردیم ما را موعظه فرمائید

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
نصایح سودمندی فرمودند و از آنجمله چنین فرمود
ناچار برای تو همنشینی خواهد بود که هرگز از تو جدا
نمی‌گردد با تو دفن می‌گردد در حالیکه تو مرده‌ئی و او
زنده است همنشین تو اگر شریف باشد تو را گرامی

خواهد داشت و اگر نابکار باشد تو را به دامان
حوادث می سپارد انگاه آن همنشین با تو محشور
میگردد و در رستاخیز با تو برانگیخته میشود و تو مسئول
او خواهی بود پس دقت کن که همنشینی که انتخاب
میکنی نیک باشد زیرا اگر او نیک باشد مایهٔ انس تو
خواهد بود و در غیر این صورت موجب وحشت تو
میگردد آن همنشین کردار تو است

قیس ابن عاصم عرض کرد دوست میدارم که نصیحتهای
شما به صورت اشعاری در آورده شود تا آن را
حفظ و ذخیره کنیم و موجب افتخار ما باشد

بعد قیس خودش که از سخنان رسول اکرم به هیجان
آمده بود نصایح رسول خدا را بصورت شعر در آورد
و به انحضرت عرضه داشت اشعار اینست

تخیر خلیطاً من فعالک انما
قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
ولا بد بعد الموت من ان تعده
لیوم ینادی المرء فیه فیقبل
فان کنت مشغولاً بشیء فلا تکن
بغیر الذی یرضی به الله تشغل

●

فلن یصحب الانسان من بعد موته
ومن قبله الا الذی کان یفعل
الا انما الانسان ضیف لاهله
یقیم قلیلاً فیهم ثم یرحل

از کردار خویشتن دوستی برای خودت اختیار کن
که رفیق آدمی در گور و برزخ همان اعمال او می باشد
بناچار باید همنشین خود را برای روز رستاخیز
انتخاب کنی و آماده سازی

پس اگر بچیزی سرگرم میشوی مواظب باش که جز
به انچه خدا می پسندد نباشد

زیرا آدمی پس از مرگ جز با کردار خویش قرین نمی گردد
همانا آدمی در خانواده خود میهمانی بیش نیست که اندکی
در میان ایشان درنگ و سپس کوچ میکند

در حدیث است که

اِنَّما هِیَ اَعمالُکُم رُدَّت اِلَیکُم

یعنی این عذابها همان اعمال و کردارهای شماست
که بسوی شما برگردانیده شده است

از کتاب سعدی

هر دم از عمر میرود نفسی — چون نگه میکنم نمانده کسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی — مگر این پنج روزه دریابی
خجل آنکس که رفت و کار نساخت — کوس رحلت زدند و بار نساخت
عمر برف است و آفتاب تموز — اندکی مانده خواجه غره هنوز
هر که آمد عمارتی نو ساخت — رفت و منزل بدیگری پرداخت
برگ عیشی بگور خویش فرست — کس نیارد ز پس تو پیش فرست
هر که مزروع خود بخورد بخوید — وقت خرمنش خوشه باید چید
ای تهی دست رفته در بازار — ترسمت پر نیاوری دستار

اسلام در دامن خود مردان بزرگی را تربیت کرده است
که در وقتیکه در همین جهان بوده اند با جهان آخرت
آشنا شده اند و حقایقی را که فوق تصور است فهمیده اند
شاگردان مکتب قرآن این حقیقت را نیک آموخته اند
که جزاء آخرت عین کردار دنیا است چیزی جدا از عمل
نیست ـــ مولوی اشعاری دارد که این حقیقت را
بیان میکند و از نظر موعظه و تذکر نقل آنها مناسب است

ای دریده پوستین یوسفان — گرگ برخیزی از این خواب گران
گشته گرگان یک بیک خوهای تو — میدرانند از غضب اعضای تو
زانچه می بافی همه روزه بپوش — زانچه میکاری همه روزه بنوش
گر ز خاری خسته ای خود کشته ای — ور حریر و قز دری خود رشته ای
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست — آن درختی گشت و زان زقوم رست
این سخنهای چو مار و کژدمت — مار و کژدم میشود گیرد دمت
حشر پر حرص خس مردارخوار — صورت خوکی شود روز شمار
زانیان را گنده اندام نهان — خمرخواران را بود گنده دهان

گنج مخفی کان بدلها می رسید / گشت اندر حشر محسوس و پدید
بیشه‌ای آمد وجود آدمی / بر حذر شو زین وجود ار آدمی
ظاهر و باطن اگر باشد یکی / نیست کس را در نجات او شکی
در وجود ما هزاران گرگ و خوک / صالح و ناصالح و خوب و خشوک
حکم آن خوراست کان غالبتر است / چونکه زر بیش از مس آمد آن زر است
سیرتی کاندر وجودت غالب است / هم بر آن تصویر حشرت واجب است

(دیگری گوید)

خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم
دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم
پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم
پیری و جوانی چو شب و روز بر آمد
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم
ما را عجب ار پشت و پناهی بود آن روز
کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم
گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم

قرآن کریم میفرماید

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا
وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ

پروا داشته باشید بپرهیزید از روزی که هیچکس از دیگری دفاع نمیکند و شفاعت هم پذیرفته نیست و از کسی هم پولی بعنوان عوض جرم و معادل آن گرفته نخواهد شد و نصرت و یاری کردن امکان ندارد

یعنی نظام جهان آخرت همچون نظام اجتماعی بشر نیست که گاهی انسان برای فرار از قانون به پارتی یا پول متوسل شود و گاهی قوم و عشیره خود را بکمک بطلبد و آنان در برابر مجریان قانون اعمال قدرت کنند

در صدر اسلام قانون در اجتماع مسلمین قوی بود و گریبان نزدیکان و خویشان زمامداران را نیز می گرفت

وقتی که علی علیه السلام مطلع شد که دخترش از بیت المال

مسلمین گاوبندی را بعنوان عاریه البته با قید ضمانت
گرفته و در روز عید از آن استفاده کرده است او را
سخت مورد عتاب خویش قرارداد و با لحنی کاملا جدی
فرمود که اگر نبود که آنرا بصورت عاریه مضمونه یعنی
با قید ضمانت گرفته ای دستترا می بریدم یعنی درباره
تو حد سارق را اجراء میکردم

اینها آن بزرگوار وقتی که ابن عباس پسرعمو و یاور
دانا یشان مرتکب خلافی شد نامه ای به او نوشت و او را
مورد سخت ترین حملات خویش قرار داد ضمن بوی نوشت

اگر از خلاف خویش باز نگردی با شمشیرم ترا ادب
خواهم کرد با همان شمشیری که احدی را با آن نزده ام مگر اینکه
وارد جهنم شده است

یعنی میدانی که شمشیر من خورده و دهان تو در نمی آید
و این کار تو ترا دوزخی و مستحق شمشیر من ساخته است
سپس برای اینکه بفهماند عدالت او درباره هیچکس
استثناء بردار نیست میفرماید

بخدا قسم اگر حسن و حسین (ع) هم مرتکب این جرم
میشدند با آنان هم ارفاق نمیکردم

صدر اسلام است و مجری قانون هم امیرالمؤمنین است
تعجبی ندارد اگر میخواهید بدانید دستگاهی که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم به جریان انداخته بودند تا کجا
به حرکت آمده بود و چه اشخاصی را بر محیط عدالت
میکشید به داستان ذیل توجه کنید

عمروعاص از طرف عمر حاکم مصر بود روزی پسر
عمروعاص به صورت یکی از رعایا سیلی زد ستمدیده نزد
عمروعاص رفته شکایت کرد ولی وی ترتیب اثر نداد
این مرد غیور حرکت کرد به مدینه و نزد عمر آمد
و عرض حال داد عمر عمروعاص و پسرش را احضار و محاکمه
نمود در این محاکمه یک جمله تاریخی از عمر نقل شده است
خطاب به عمروعاص و پسرش گفت

مَتَى اسْتَعْبَدْتُمُ النَّاسَ وَقَدْ وَلَدَتْهُمْ أُمَّهَاتُهُمْ أَحْرَاراً

از کی مردم را برده خویش گرفته اید در حالیکه
از مادران خویش آزاد متولد گردیده اند

سپس دستور قصاص صادر نمود

عمر با پسر خودش نیز همین طور رفتار نمود وقتی
ثابت گردید پسرش شراب خورده است حدّ الهی را
در بارهٔ او اجراء نمود

اینها عدالتی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
به مسلمین آموخته بود و مسلمین هنوز آنرا فراموش
نکرده اند بودند و بعبارت دیگر چرخی بود که رسول خدا
به حرکت آورده بود و تا مدت زیادی کم وبیش به همان
شکل به حرکت خود ادامه میداد

قرآن کریم میفرماید

یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ

روزیکه هر مردمی را با پیشوای ایشان میخوانیم

یعنی هرکسی با پیشوای خودش یعنی با همان کسی
که عملاً گوینده او و الهام بخش او بوده است محشور
میگردد

درباره تجسّم پیشوائی فرعون نسبت بقوم خود
در آخرت میفرماید

یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ

فرعون پیشاپیش اتباع و پیروانش حرکت میکند
پس در آتش واردشان میسازد

فرعون که در این جهان گمراه و پیشوای گمراهان
بوده و گمراهان دیگر قومش گام جای گام او
میگذاشتند در آن جهان نیز بصورت قائد و امام
آنان مجسّم میشود فرعون راه نما و واسطهٔ قوم